

کارکنان مجله هفتگی ژوندون حلول سال نو را بحضور
 علیحضرت معظم همایونی، علیا حضرت سلکة معظمه
 خاندان جلیل سلطنت و کافه ملت نجیب افغان تبریک
 عرض می دارند



طیف یکی از دختران بر نژاده سال



احمد ظاهر
 Ketabton.com



سیرمن سهوش





PAKISTAN INTERNATIONAL AIRLINES

هوا پیمائی بین المللی پاکستان

تبریکات صمیمانہ را بہ مناسبت

حلول سال ۱۳۵۲ بہ حضور

مبارک علی حضرت معظم

ہمایونی پادشاہ افغانستان

علیا حضرت ملکہ معظمہ

و مردمان نجیب

افغانستان تقدیم

میدارد

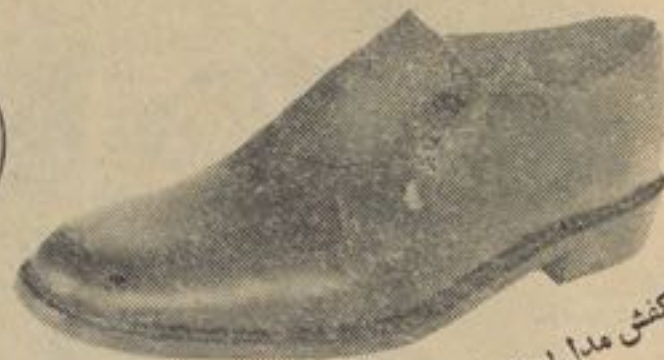
کفش ملی

شیک، زیبا و بادوام

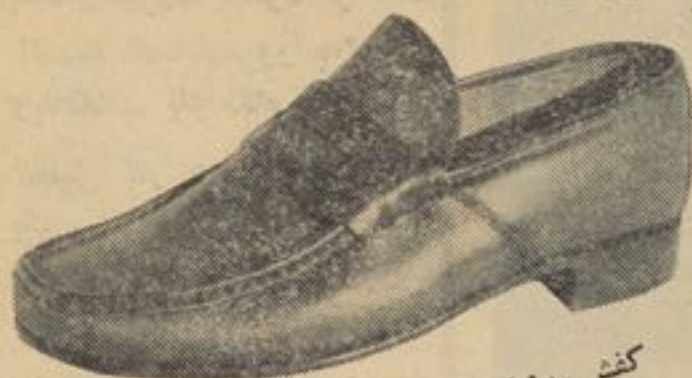
برای تمام افراد خانواده



کفش مدل ایوان



کفش مدل برمودا



کفش مدل کارلوس برای آقایان



کفش مدل برمودا برای آقایان و آقایان پسرها



کفش مدل نیکا برای خانمها



کفش مدل
کورس
برای آقایان



کفش مدل لونا برای خانمها



کفش مدل روزمین برای دختر خانمها



کفش مدل دندی برای آقایان پسرها

مرجع فروش جاده نادر پلستون، متصل سینما آریا نا
بازار مندوی و فروشگاه بزرگ افغان

تحول آفتاب در برج حمل شام سه شنبه ۹ حوت صورت گرفت

قرار استخراج دقیق محاسبات نجومی بنیادگانی محاسبی که هجری منجم معروف وطن تحویل آفتاب در برج حمل شام سه شنبه ۲۹ حوت بساعت ۱۰ و پنج دقیقه و ۵۹ ثانیه در افق کشور ما افغانستان صورت گرفت.

باین حساب روز چهارشنبه مصادف با روز اول حمل سال ۱۳۵۲ هجری شمسی بود که برابر به ۱۷ صفر ۱۳۹۳ هجری قمری و ۲۱ مارچ ۱۹۷۳ عیسوی بود.

سال ۱۳۵۲ سال بسط بوده دارای ۳۶۵ روز میباشد.

محاسبات نجومی بنیادگانی که محاسبات آن از قول منجم مذکور در تریب وقوع باطلاع رسانیده خواهد شد.

در سال ۱۳۵۲ ماه مبارک رمضان ۲۹ روز خواهد بود و رویت هلال عید در کشور و در استان سعودی مدار اعتبار گرفته میشود.



بنیادگانی که هجری منجم معروف وطن عکاسی، مسعود شمس

شنبه ۴ حمل ۱۳۵۲

نظری به سالیکه گذشت

مردم ما در سال گذشته مانند سایر اجتماعات بشری شاهد واقعات مهم به سوی جهان و هم ناظر تحولات و انکشافات متعددی در سطح داخلی کشور بودیم: مبارزه در راه رفع خشکسالی، رویکار آمدن حکومت جدید با پروگرامها و طرحهای نو در ساحت مختلف حیاتی، جنبش و نوآوریهای را نوید داد.

بنابراین سال گذشته یک سال خوب برای مردم ما بشمار میرود، اکنون فرصت آنست که بایک مرور به گذشته و باافکندن یک نگاه به قفا و تحلیل کارهای که در درازای یک سال کرده ایم، ببینیم تا چه حدی توانسته ایم وجایب خود را در برابر جامعه افغان ادا کرده و چه مقدار در راه بهبود مملکت مفید بوده ایم. کارکنان مجله ژوندون طی

یک سالیکه گذشت کوشش زیاد کردند تا طور شایسته خدمت فرهنگی و ثقافتی را که مأمور اجرای آن بودند

اجرا نمایند و ازین راه خدمتی مطلوب برای خوانندگان عزیز انجام دهند. ولی امروز که شماره های سال پاد مجله ژوندون را ورق می زنیم یک مقدار مشکوک بنظر می آید که

مجله ژوندون توانسته باشد خدمت چندانی انجام دهد. بهر حال چون آرزوی خدمتگزاری سابق اصلی و اساسی

کارکنان مجله بوده فلذا هر یک از کارکنان مجله ژوندون به سهم خود از هیچگونه تلاش و زحماتی از راه ایفای صادقاته خدمت دریغ نکرده اند.

داشتن همین هدف خدمت صادقاته باعث تقویت روحی و معنوی ما بوده است بنابراین توقع داریم خوانندگان عزیز

نا رساییها و کمبودهای ما را به نظر اغماض دیده از تشویق شان نگاهند تا کارکنان مجله در سال آینده با دلگرمی بیشتر

بکار منهدم باشند ما سال آینده را برای همه و برای خوانندگان مجله سال میمون و پر ثمری میخواهیم.

آغاز سال نو در سراسر کشور تجلیل گردید

آغاز سال نو بر روز اول حمل در سراسر کشور با مراسم خاص عنعنوی تجلیل گردید. در کابل میله نوروز با قرائت فرمان مبارک اعلیحضرت معظم همایونی توسط شاهی غلام نقشبند دشتی مستوفی و وکیل ولایت کابل در دامن کوه خیر خانه تجلیل گردید. خبرنگار باختر می نویسد که بعد از قرائت چند آیت از قرآن عظیم الشان و قرائت فرمان اعلیحضرت معظم همایونی مراسم توسط دکتر عبدالوکیل وزیر زراعت و آبیاری آغاز گردید. وزیر زراعت و آبیاری طی بیانیه مردم را متوجه شادابی و سرسبزی مملکت ساخته گفت به تقریب این فصل خجسته مساعی همه جانبه دهقانان، جوانان، منورین و دانشمندان مملکت را به مزایای و منافع پروگرام های عام المنفعه زراعت و غرس نهال و به غرس رسانیدن آن معطوف داشته تمنیات نیک خود را برای امتلای مملکت در تحت قیادت اعلیحضرت معظم همایونی که ارشادات قیمته دار شان نیرو بخش همه جوانان وطن خواه است ابراز میدارم.

شاهی محمد حسن کشتیار رئیس جنگلات وزارت زراعت و آبیاری نیز راجع به جنگل داری و سرسبزی کشور بیانیه مفصل داد.

ماشین آلات زراعتی، بیل بازی، و آهن ملی دهقانان و لسوالی های چهاردهم، بگرامی، دوسبزی و پیمان، غریب میل و کمان پهلوانان ریاست المپیک یکی بعد دیگر نمایش داده شد که با گرمجوشی و کف زدنهای تماشاچیان بدرقه گردید.

در پایان محفل یک تعداد نهال های زیستی غرس گردید و جوایز کثرت گندم، باغداری و مالداري توسط دکتر عبدالوکیل وزیر زراعت و آبیاری به مستحقین توزیع شد. خبرنگار باختر از آنست توضیح میکند که دامنه وسیع خیرخانه مینه به شکل مرغوب توسط شادوالی کابل تسطیح گردیده و بسایر برق های ملی تزئین شده بود.



پیوسته بگذشته

محمد حسین نهضت

رمز پیروزی اسلام

وعلل سقوط مسلمین

دریو نان همینکه حکومت ملی (پاپا ندیو) ازپا در افتاد سرتاسر این سر زمین که وقتی مهد فلسفه و دانش بود کانون نهب و قتل و غارت گشت دارای مردم به یغما رفت عرض و نا موس و جان مردم مورد تجاوز قرار گرفت مردم دنیا از این تجاوزات و حشیان آله استعمار ابراز نفرت و انضجار کردند اما از کلیسا و کلیسا نشینان آوازی بر نیامد.

در شرق میانه اسرائیل به زور سرنیزه یک ملیون عرب را از خانه و ماوای شان آواره ساخت و دارای آنها را مصادره کرد و پنجاه هزار دیگر را در اردن و سوریه و مصر به گلوله بست کلیسا بجای اینکه به عنوان یک دستگاه روحانی و به نام عطوفت انسانی به ابراز تنفر و از جاری وظیفه خود را انجام دهد با اعلام بین المللی شدن شهر قدس از یکطرف حمایت از مرام استعمار کرد و از جانبی کینه دیرینه جنگهای صلیبی را اظهار نمود خلاصه جوان مسلمان باید ملتفت باشد که روحانیت بهر عنوانی که باشد با جانب داری و حمایت از باطل سازش ندارد آنها یک خود را به دستگاه دین انتساب میدهند و در برابر زور و از زانوی شان می لرزد و سر تسلیم خم می کنند جزو روحانی هر نام دیگری میتوانند برخورد بگذارند.

باری روحا نیون مسیحی در طول قرن های متمادی جز اینکه مردم منور

و چیز فهم را از دین روگردان سازند کاری نکرده اند زیرا تاریخ نشان نمیدهد که اینها برای حمایت از ضعفا و اعاده حقوق آنها با کدام منبع قدرت و ثروتی طرف شده باشند. داکتر گو ستاو لوبون در کتاب تمدن اسلام و عرب از مظالم و تجاوزات پیروان آنان سخن گفته و از بلا ی سخنان این مورخ شهیر برمی آید که روحا نیون مسیحی گذشته از اینکه به عنوان نصیحت پیروان خود را از این اعمال تجاوز کارانه منع نکرده اند خود شان محرك فتنه و شریک جرم بوده اند.

اونو شته است: در جنگهای صلیبی به تحریک یکی از راهبان لشکری از کشور های مغرب زمین ازجا کنده شد و به سوی شرق به راه افتاد و این جمعیت به حدی زیاد بود که گویی تمام اروپا یکباره به آسیا هجوم آورد به قدری خیانت و جنایت از این لشکر عظیم سرزد که تمام مورخان مسیحی از اعمال آنها ابراز شرم و نفرت کردند.

این مورخ با انصاف مینویسد: در بیان فجایع اعمال آنها چیزی نمی توان گفت جز اینکه بگوییم این مردم حقیقتا دیوانه شده بودند. و نیز از (آنکو منن) دختر شاه قسطنطنیه نقل شده که اونو شته است: از جمله تفریحات مجا هدین عیسوی که به قصد اشغال بیت المقدس دیوانه وار در حرکت بودند یکی این بود که هر طفلی در سر راه شان می آمد با

شمشیر او را دونیم میکردند و در آتش می افکندند و نیز گوستاولوبون در صفحه ۴۰۷ تاریخ تمدن اسلام و عرب مینویسد: قبا یح اعمال و رویه غیر انسانی مجاهدین صلیب در تمام این لشکر کشی هابدون شک این مردم متعصب رادر ردیف درنده ترین و بی شعور ترین وحشی های روی زمین قرار داده بود رفتار غیر انسانی آنان با هم عهد آن شان بادشمنان شان با مردم مسلح و غیر مسلح با زنان با اطفال با پیر و جوان سالم و مر یض و ناتوان یکسان بود همه را بدون امتیاز می کشتند می سوختند و اموال شان را به غارت می بردند. باز ان مورخ شهیر از قول (روبرت) نام، راهب مسیحی که شخصا جزء این لشکر بود عین این مضمون را نقل میکند: لشکر مادر رهگذرها میدانها، پشت بامها متصل در حال ترصد یا گشت و حرکت بودند و مثل شیر ماده ای که بچه اش را ربوده باشند از قتل و خور نریزی لذت می بردند اطفال را پاره پاره میکردند پیر و جوان را از دم تیغ می گذراندند و محض تسریع عمل در قتل چندین تن را به یک ریسمان به دار میزدند، سپاهیان هر چه را می یافتند می ربودند شکم هارا میدریدند پول و جواهرات مردم را هر جا سراغ داشتند به غارت می بردند.

اونو شته است (بو آمون) یکی از سران سپاه تمام مردمی را که در یک قلعه وسیع و بزرگ محاصره شده بودند یکدم از دم شمشیر گذرانید

عده زیادی از این جمعیت زنان و مردان پیر و اطفال صغیر بودند آنها مشقت نمونه خروار از جنا یاتی است که مسیحیون در عرض راه بیت المقدس مرتکب شدند اما شرار تهای آنها در فلسطین بخصوص در خود شهر قدس بمراتب شدید تر از این بود. همین مورخ عیسوی باز از قول یکی دیگر از راهبان شامل جنگ نقل میکند که گفته است همینکه سپاه ما بر جویباروی بیت المقدس رابه تصرف در آوردند و داخل شهر شدند صحنه های هولناکی در شهر برپا شد در تمام معبرها، چار راهه ها و میدانهای بیت المقدس تپه ها و تل های بزرگی از سرو دست و اجساد مسلمانان تشکیل یافت مجا هدین صلیب، پیاده و سواره از روی نعش ها و سرو پیکر کشتگان عبور می کردند. ده هزار نفر در مسجد عمر پناه برده بودند همه آنها در میان همان مسجد طعمه شمشیر شدند در معبد سلیمان به قدری خون جمع شده بود که لاشه های مقتولین در میان دریای خون شناور بود.

مجا هدین بدین هم اکتفا نکرده مجلسی تشکیل دادند تصمیم گرفتند تمام سکنه بیت المقدس را به قتل برسانند این تصمیم خود را عملی کردند و در حدود شصت هزار نفر ساکنین شهر را به شمول اطفال شیر خواره و زنان و مردان پیرو از پامانده رایکدم به قتل رساندند.

باقیدارد

صفحه ۵

شماره اول

اعلیحضرت معظم هما یونی وعلیا
حضرت ملکه معظمه هنگامی که
والاحضرت فلیپ همسر علیاحضرت
ملکه انگلستان را بحضور
اعلیحضرتین پذیرفته اند.



وقایع مهم داخلی در سالیکه

دوشنبه ۱۴ حمل ۱۳۵۱
وزرای خارجه افغانستان و هند صورت
مذاکرات و رایور کمیسیون مشترک همکاری
و اقتصادی مردم کشور را امضا کردند.

سه شنبه ۱۵ حمل ۱۳۵۱
بین افغانستان و جمهوری مردم چین یک
پروتوکول مبادله اموال برای سال ۱۹۷۲ امضاء
شد.

پنجشنبه ۱۷ حمل ۱۳۵۱
تاسیس دویروژه بررسی حسابی و یک پروژه
تولید میخ به سرمایه مجموعی نه ملیون و چهارصندو
سی هزار افغانی در کمیته سرمایه گذاری
تصویب و منظور گردید.

شنبه ۱۹ حمل ۱۳۵۱
روز صحت با مراسم خاصی از طرف
وزارت صحتی تجلیل گردید.

سه شنبه ۲۲ حمل ۱۳۵۱
افغانستان و چین و نه کشور دیگر معاهده
منع سلاح بیالوژیک را در مسکو، لندن و
واشنگتن امضاء کردند.

این معاهده که در کنفرانس خلق سلاح ژنیو
مور و مذاکره قرار گرفته و از طرف اسامبله عمومی
موسسه ملل متحد تقویت شده است انکشاف
تولید و ذخیره سلاح باکترولوژیک و زهر آکین
را ممنوع قرار میدهد.

دوشنبه ۲۸ حمل ۱۳۵۱
نمایشگاه تولیدات پروژه های سرمایه
گذاری در افغانستان توسط دکتور محمدعارف
غوثی وزیر تجارت در سالون هتل انترکانتی
ننتال افتتاح گردید. از بدو تاسیس سرمایه
گذاری یکصد و شصت پروژه از طرف کمیته
سرمایه گذاری منظور شده که از جمله هفتاد
پروژه آن فعال گردیده است و به صورت
مجموعی یک هزار و هفت صد و بیست و چهار
ملیون افغانی در آنها سرمایه گذاری به عمل آمده
است.

چهارشنبه ۶ ثور ۱۳۵۱
میلاد سرور دین فیر بزرگ اسلام و هیراعظم
جهان بشریت حضرت محمد مصطفی (ص) در
سراسر کشور تجلیل گردید.

پنجشنبه ۷ ثور ۱۳۵۱
بین افغانستان و اتحاد شوروی موافقتنامه
تبادل کلتوری و فرهنگی برای سال ۱۳۵۱
و ۱۳۵۲ در سالون وزارت اطلاعات و کلتور
امضاء گردید.

چهارشنبه ۲۷ ثور ۱۳۵۱
یک مرکز تداوی و احیای مجدد اعضای
مریضان مصاب به مرض جذام در علاقه داری
جلریز ولایت وردک توسط دکتور محمد ابراهیم
مجید سراج وزیر صحتی افتتاح گردید.

شنبه ۳۰ ثور ۱۳۵۱
مقررات جدید گمرکی به منظور انکشاف و
توسعه تجارت و فراهم آوردن تسهیلات مزید
برای تجارت طرح و ترتیب گردید.

شنبه ۱۳ جوزا ۱۳۵۱
سومین ورکشاپ نیمه منظوری بین المللی
معلمان توسط پوهاند دکتور محمد یامین عظیم
ممن اول وزارت معارف افتتاح شد
شنبه ۲۰ جوزا ۱۳۵۱
در پیش از یک ملیون نجریب زمین در ولایات
کشور گندم اصلاح شده زرع گردیده است.
و دوصد و چهل پروژه کوچک آبیاری در
مرکز ولسوالی غزنی تحت پروگرام کار مقابل
گندم پیش برده شده است.

پنجشنبه ۲۵ جوزا ۱۳۵۱
احداث هشت پروژه جدید صنعتی در کشور
به سرمایه مجموعی یکصد و نود و هشت
ملیون دوصد و چهل و شش هزار افغانی در
جلسه کمیته سرمایه گذاری منظور گردید.

چهارشنبه ۳۱ جوزا ۱۳۵۱
هفتاد و پنج پروژه آبیاری به منظور سیرآب
گردانیدن سی هزار جریب زمین و اصلاح سیرک
های ولایت فاریاب تحت پروگرام کار به مقابل
گندم آغاز گردید.



اعلیحضرت معظم هما یونی مننص صلی اصلیانایب صدراعظم ایران را بحضور شاهانه
پذیرفتند.

پنجشنبه اول سرطان ۱۳۵۱
یکصد و بیستگاه قطعی سازی برای صنایع مستغرقه
در وزارت معادن و صنایع افتتاح گردید.
پنجشنبه ۸ سرطان ۱۳۵۱
بیست و دو گروه انجیران وزارت معادن و
صنایع در ولایات مختلف کشور اعزام شدند
تا سرویهای لازم مقدماتی معادن چیا لوجی را انجام
دهند.

سه شنبه ۱۳ سرطان ۱۳۵۱
یک موافقتنامه فرهنگی بین افغانستان و عراق
در بغداد به امضاء رسید.

پنجشنبه ۱۵ سرطان ۱۳۵۱
پیش از یکصد و بیست و هشت هزار جریب
زمین در ولایت لوگر گندم زرع گردید و طی مراسم
خاصی روز آن تجلیل شد.

سه شنبه ۲۰ سرطان ۱۳۵۱
بنابر دعوت اعلیحضرت معظم همایونی
جلالتاب وی وی گیری رییس جمهور هند وارد
کابل گردید.

پنجشنبه ۵ اسد ۱۳۵۱
سیرک جدید کلاکوی ولسوالی زرمخت که
ولایت پکتیا را به ولایت غزنی وصل می نماید
افتتاح گردید. این سیرک به طول چهل و دو
کیلومتر و عرض شش متر تحت پروگرام کار
مقابل گندم احداث گردیده است.

یکشنبه ۸ اسد ۱۳۵۱
اولین سیمینار مدیران ترافیک ولایات در
وزارت داخله افتتاح گردید. هدف از دایر
نمودن سیمینار رهنمایی آمرین ترافیک
ولایات به وجایب و مسؤولیت های وظیفوی شان
میشد.

دوشنبه ۱۹ اسد ۱۳۵۱
کار نصب یک پایه ترانسفارمر سیمین سیر
پنج هزار و لست شهر مزار شریف تکمیل گردید و به
صورت امتحانی یکارانه اخته شدن این ترانسفارمر
طاقة چهار هزار کیلووات برق را داشته و به
وسیله آن برق مورد نیاز یک قسمت از شهر مزار
شریف رفع میگردد.

شنبه ۱۴ اسد ۱۳۵۱
ذخایر دلچسپ سیماب در منطقه
حصارک کوه بینی گا و ولسوالی ورث کشف گردید
حیات انجیران ریاست سروی چیا لوجی
وزارت معادن و صنایع بعد از یکماه تخصصی
در منطقه ورث بکشف این ذخیره سیماب موفق
گردیدند.



ذات شهر یاری به رسم عنعنوی
بدور کمر والا حضرت فاطمه همسر
والا حضرت محمد داود پشتونیار
دستمال می بندند .

گذشت

سه شنبه ۱۷ اسد ۱۳۵۱

به منظور ماشینی ساختن زراعت در کشور
یکصد و چهل و یک عمده تراکتور از شروع سال
تاکنون به زارعین توزیع گردیده است .

سه شنبه ۱۴ اسد ۱۳۵۱

دوکتور عبدالظاهر صدراعظم سنگ تپه داب
انستیتوت واکسین و سیروم سازی را گذاشت
این انستیتوت با صرف شصت میلیون افغانی
از بودجه انکشافی دولت و سه میلیون مارك از قرضه
جمهوریت اتحادی آلمان اعمار میگردد .

شنبه ۲۸ اسد ۱۳۵۱

شفافخانه سی بستی ایبک مرکز ولایت
سمنگان افتتاح شد .

دوشنبه ۳۰ اسد ۱۳۵۱

طرح يك پروگرام منظم حفريات باستان
شناسی و تهیه البوم افغانستان در تقویم والیوم
نقاشی مشتمل بر نقاشی قدیم و جدید در مجلس
مسلکی وزارت اطلاعات و کلتور تصویب شد .

یکشنبه ۵ سنبله ۱۳۵۱

نمایشگاه موسسات هنرهای تو لیدی
کشور افتتاح گردید .

سه شنبه ۷ سنبله ۱۳۵۱

دستگاه واکسین سازی ریاست و تروری
وزارت زراعت و آبیاری واکسین مورد احتیاج
بست و دومليون مواشی را تهیه می کند .

چهارشنبه ۸ سنبله ۱۳۵۱

روزیین المللی طفل با پیام علیا حضرت ملکه
معظمه در سراسر کشور با مراسم خاص تجلیل
گردید .

چهارشنبه ۸ سنبله ۱۳۵۱

شاغلی محمد موسی شفیق از تدویر کانگرس
الکربولیزم در پایتخت افغانستان اظهار
خور سندی نمودند .

درین کانگرس که در کابل انعقاد یافت
یکصد و بیست نماینده از سی کشور جهان
اشتراک نمودند .

یکشنبه ۱۲ سنبله ۱۳۵۱

اولین دور مذاکرات حیات اقتصادی جاپان
با هیات افغانی آغاز گردید .

حیات اقتصادی جاپان با وزیرای مالی پلان
تجارت ، معادن و صنایع ملاقات نموده و روی
موضوعات مختلف تبادل نظر نمودند .

چهارشنبه ۱۵ سنبله ۱۳۵۱

شصت و هشت هزار چهار صد و هشتاد
و پنج جریب زمین در پروژه انکشاف وادی
ننگرهار تحت آبیاری آمد و از آن بهره برداری

شماره اول

ویانیه های از طرف نویسندگان و مدیران

مستول جراید ایران گردید .

یکشنبه ۱۹ سنبله ۱۳۵۱

چهل و دومین سال تأسیس شورای ملی
افغانستان تحلیل شد .

پاتامیس شورا بتیان يك تحول و
نهضت نوین تقنینی در کشور به وجود آمد .

می شود .

و بر اساس پلان پیشبینی شده آن (۲۲۰۰)
جریب زمین هموار و تحت آبیاری قرار می
گیرد .

پنجشنبه ۱۶ سنبله ۱۳۵۱

روز مطبوعات برای اولین بار در کشور در
کلوپ مطبوعات تجلیل شد .

دوشنبه ۲۰ سنبله ۱۳۵۱
سنگ تپه داب عمارت شرکت سبها می
(افغان بزنس ما شین) در انحصاری وات
گذاشته شد .

چهارشنبه ۲۲ سنبله ۱۳۵۱

صدرا عظمی افغانستان و جمهوریت
اتحادی آلمان درین روی علایق ذات البینی بر
مسایل مهم جهانی مذاکره کردند .

چهارشنبه ۵ میزان ۱۳۵۱

مرام حکومت از تعیین کمیته توزیع امداد
رسانیدن و توزیع مقدار کافی مواد غذایی و دیگر
لوازم زندگی به اسرع زمان به اشخاص مستحق
سیزده ولسوالی پنج ولایت آسیب دیده می
باشد و به اساس آن پروگرام عاجل رسانیدن
مواد غذایی رویدست گرفته شد و برای سیزده
ولایت آسیب دیده مقدار ده هزار تن غله
تخصیص داده شد .

پنجشنبه ۶ میزان ۱۳۵۱

تولیدات افغانستان به قیمت بیش از دوازده
ملیون افغانی در نیا یشگاه تجارتی شهر برلین
جمهوریت اتحادی آلمان بفروش رسید .

یکشنبه ۳۰ میزان ۱۳۵۱

شاغلی دوکتور عبدالظاهر صدراعظم از
جریان توزیع مواد امدادی حکومت در قریه
های علیا و سفلی واقع پانزده کیلو متری
چغچران دیدن کردند .

یکشنبه ۳۰ میزان ۱۳۵۱

معادل شانزده ملیون افغانی ادویه را
وزارت صحیه امسال برای شفاخانه های
ولایات کشور تخصیص داده است .

سه شنبه ۲ عرپ ۱۳۵۱

به مناسبت تجلیل روز ملل متحد پیامی
از جانب دوکتور عبدالظاهر صدراعظم عنوانی
دوکتور والد هایم سر منشی ملل متحد به
نیویارک مخابره شد .

سه شنبه ۹ عرپ ۱۳۵۱

قراردادهای صدور میوه ستروس و زیتون
کاسرو شده به اتحاد شوروی بین وزارت
زراعت و آبیاری و مستشاریت اقتصادی سفارت
کبری آن کشور عقد گردید .

والا حضرت شهباز لاجه شهباز
و والا حضرت دوک ادنبره در میدان
هوایی کابل

.....

افغانستان و ایران امضاء شد

رود هیلمند

اسناد مصدقه موافقتنامه فرهنگی بین دولت پادشاهی افغانستان و دولت جمهوری عراق در کابل مبادله گردید.

اسناد مصدقه که اعلیحضرت معظم همایونی و رئیس جمهور دولت عراق آنرا توشیح نموده اند در وزارت امور خارجه بین شایع صباغ الدین کشکی وزیر اطلاعات و کلتور و شایع ناصر عبدالقادر الحدیثی سفیر کبیر عراق مقیم کابل مبادله شد.

دوشنبه ۴ جدی ۱۳۵۱

مجموع مصارف دولت در چوکات پلان چهارم برای تمویل مصارف انکشاف فی ۲۷۷۷ میلیارد افغانی پیشبینی شده است.

سه شنبه ۵ جدی ۱۳۵۱

در مجلس عالی وزیر راهپوری از طرف شایع صباغ الدین خان جلال وزیر مالیه درباره وضع غله در کشور تقدیم گردید.

چهارشنبه ۱۳ جدی ۱۳۵۱

نساجی افغان در سال ۱۳۵۱ یک اعشاریه ۱۲ ملیون متر که معادل پیش از یک ملیون مارک به جمهوری اتحادی آلمان صادر کرد.

شنبه ۱۶ جدی ۱۳۵۱

یک و نیم ملیارد افغانی عاید عمومی سالانه از مدرک حاصل سه صد و پنجاه و چهار هزار و پنجاه جریب زمین اضافی که به اثر احداث پروژه های وادی هیلمند و ارغنداب تحت بزر قرار گرفته بدست می آید.

یکشنبه ۱۷ جدی ۱۳۵۱

اعلیحضرت معظم همایونی دکتر عزیز الرحمن ملک نماینده بنکله دیش رادر قصبه گلخانه بحضور شاهانه پذیرفتند.

پنجشنبه ۲۸ جدی ۱۳۵۱

سی و هشت ملیارد متر مکعب گاز در حوزه جرقه و ولایت شیرخان کشف گردید.

سه شنبه ۳۰ دلو ۱۳۵۱

مجلس وزراء تحت ریاست شایع صباغ الدین شایع شفیق صدر اعظم تصمیم گرفت تا یک هیات افغانی برای تعقیب و تکمیل مذاکرات مربوط آب هیلمند عازم تهران گردد.

چهارشنبه ۴ دلو ۱۳۵۱

بسیار پروژه تولیدی به سرمایه ابتدایی بیش از یکصد و نود و هفت ملیون افغانی در کمیته سرمایه گذاری منظور گردید. در مجلس بیست و دوم تولیدی منظور گردید که بابکار افتاد این پروژه ها برای (۱۸۲۲) نفر کار تهیه میشود.

شنبه ۲۱ قوس ۱۳۵۱
شایع صباغ الدین شایع شفیق صدر اعظم موظف در جلسه عمومی ولسی جرگه به اکثریت ۱۴۶ رای به عیت صدر اعظم انتخاب گردید.

پنجشنبه ۲۲ قوس ۱۳۵۱
شایع صباغ الدین شایع شفیق صدر اعظم خط مشی حکومت خود را به مشرانو جرگه تقدیم کرد.

شنبه ۲۸ قوس ۱۳۵۱
مجلس عالی وزراء هیاتی راه رای مطالعه و طایف و تشکیلات ریاست مستقل قبایل تعیین نمود همچنین درین مجلس درباره ایجاد راه های موثر برای جمع آوری پول حق العبور از شاهراهها بحث بعمل آمد.

پنجشنبه ۳۰ قوس ۱۳۵۱

شنبه ۱۸ قوس ۱۳۵۱
اعلیحضرت معظم همایونی شایع صباغ الدین شایع شفیق وزیر امور خارجه را به تشکیل حکومت موظف فرمودند.

شایع صباغ الدین وزیر امور خارجه ساعت ۱۱ و سی دقیقه قبل از ظهر روز پنجشنبه ۱۶ قوس در قصبه گلخانه بحضور شاهانه باریاب گردید. امریاد شایع دایر بر تشکیل حکومت به او نشان ابلاغ گردید.

دوشنبه ۲۰ قوس ۱۳۵۱
شایع صباغ الدین شایع شفیق صدر اعظم موظف خط مشی و اعضای حکومت شانرا به ولسی جرگه ارائه و معرفی کردند.

به موجب این قرار داد در سال ۱۳۵۱ مقدار (۶۰۰) تن میوه سترو س و پنج تن زیتون کانسرو شده از حاصلات پروژه انکشافی وادی ننگرهار به اتحاد شوروی صادر می گردد.

چهارشنبه ۱۰ عررب ۱۳۵۱
پروگرام همکاری فرهنگی سالیانه بین افغانستان و چکوسلواکیا در وزارت امور خارجه به امضا رسید.

پنجشنبه ۲۵ عررب ۱۳۵۱
قرعه کشی زمین های زراعتی در پروژه های ناگمان، عاشقان، سرده و ننگرهار برای مستحقان خاتمه یافت در آخرین قرعه کشی استحقاق ۲۵۴ فامیل در پروژه کانال ننگرهار تثبیت گردید.

استحقاق ۴۱۹۷ نفر کوچی و متوطن در پروژه های ناگمان و عاشقان کاپیما پروژه سرده غزنی و پروژه کانال ننگرهار به اساس قرعه تثبیت گردید.

شنبه ۴ قوس ۱۳۵۱
پروگرام همکاری فرهنگی برای سالیهای ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ بین افغانستان و مجارستان در وزارت امور خارجه امضا گردید.

چهارشنبه ۸ قوس ۱۳۵۱
تسلیح و برکاری حصه دوم سالنک و ات تکمیل گردیده و برای عبور و مرور ترافیک آماده شد.

پنجشنبه ۹ قوس ۱۳۵۱
موافقتنامه تدویر موسسه صحت طفل بین افغانستان و هند عقد شد.

شنبه ۱۱ قوس ۱۳۵۱
دستگاه های جدید تولید روغن و حلای و عدال بنی پخته سپین زو شرکت در کنز افتتاح گردید.

چهارشنبه ۱۵ قوس ۱۳۵۱
اعلیحضرت معظم همایونی استعفاى دو کتور عبد الظاهر صدراعظم را برفق فقره یازدهم وعاده نیم قانون اساسی منظور فرمودند.

شایع صباغ الدین محمد موسی شفیق حین توزیع شهادتنامه های فارغ التحصیلان پوهنتون.



دوشنبه ۹ دلو ۱۳۵۱

حکومت سعی مینماید تا از روش تراکم نیروی شهری در یک پیر و کراسی که قبلاً متراکم شده به ایجاد زمینه کار ایتکاری و مولد تغییر روش دهد.

شیاعلی محمد موسی شفیق صدراعظم ضمن مصاحبه با نامه نگار روزنامه ملت ترکیه این مطالب را اظهار داشتند.

سه شنبه ۱۰ دلو ۱۳۵۱

در مجلس عالی وزرا در باره استفاده های ناجایز اشخاص بسوی مامور دولت یا غیر از آن از خزینه دولت و کنار رفتن اموال بابت بحث شد.

چهارشنبه ۱۸ دلو ۱۳۵۱

اداره ارتباط عامه در مرکز وزارت اطلاعات و کلتور بین حکومت و جراید به حیث حلقه وصل خدماتش را انجام میدهد.

پنجشنبه ۱۹ دلو ۱۳۵۱

آغاز ترانزیت افغانستان از راه بندر عباس مستقرم ختم راه در افغانستان و ایران می باشد و طول قسمت شاهراه افغانی از لشکرگاه تا سرحد ایران چهارصد و پنجاه کیلو متر خواهد بود.

ترانزیت افغانستان از راه بندر عباس تا اخیر سال ۱۳۵۴ آغاز می گردد.

چهارشنبه ۲۵ دلو ۱۳۵۱

تشکیل دائمی ریاست عملیات امداد در چوکات صدارت عظمی منظور شد. حکومت افغانستان بنگله دیش راه رسمیت شناخت.

چهارشنبه ۲ حوت ۱۳۵۱

شیاعلی محمد موسی شفیق صدراعظم خطاب به روسای اتاق های تجارت مرکز ولایات



شیاعلی محمد موسی شفیق صدراعظم و شیاعلی امیر عباس هویدا صدراعظم ایران حین امضای معاهده آب رود هلمند

متون معاهده و دو پروتوکول منضمه ب زبان های پشتو و دری است.

هیات های مذاکره معاهده از هر دو جانب نیز حاضر بودند.

پنجشنبه ۲۴ حوت ۱۳۵۱

مجلس عالی وزراء به تعقیب امضای معاهده آب از رود هلمند فیصله کرد تا متن معاهده به مجلس جرگه تقدیم گردد.

شنبه ۲۶ حوت ۱۳۵۱

چهل و چهار مرکز اساسی صحن در ولایات مختلف کشور امسال از طرف وزارت صحنه تاسیس شده و به فعالیت آغاز نموده است.

یکشنبه ۲۷ حوت ۱۳۵۱

جلسه کمیته مقدماتی کشورهای غیرمتسلک از تاریخ ۲۳ تا ۲۵ فور ۱۳۵۲ در کابل دایر میگردد.

دوشنبه ۲۸ حوت ۱۳۵۱

شیاعلی محمد موسی شفیق صدراعظم از وزارت پلان دیدن کردند.

به مشرانو جرگه تقدیم شد.

چهارشنبه ۱۶ حوت ۱۳۵۱

در پلان پنجساله کشور به دستور وزارت حق قدامت داده شده است جنب قوای بشری و پرورش استعداد هار امداد ف پلان پنجساله کشور می باشد متن کامل اهداف پلان پنجساله چهارم توسط دوکتور عبدالواحد سرابی وزیر پلان از طریق رادیو افغانستان ایراد گردید.

یکشنبه ۲۰ حوت ۱۳۵۱

شیاعلی محمد موسی شفیق صدراعظم و وزیر امور خارجه در وزارت امور خارجه با نمایندگان جراید ملاقات نموده و درباره مذاکرات به ایران راجع به آب از رود هلمند جهت معلومات خودشان توضیحات داده و به جواب سوالات آنها پرداختند.

سه شنبه ۲۲ حوت ۱۳۵۱

معاهده آب از رود هلمند بین افغانستان و ایران امضاء شد. شیاعلی شفیق و شیاعلی هویدا صدراعظم ن دو کشور معاهده را امضاء کردند.



معین و زارت تجارت و سفیر کبیر بلغاریا در کابل هنگام تبادل اسناد موافقت نامه تجارتی

گفت و گو تکنیکه از منابع مالی داخلی کشور استفاده اعظمی و موثر بعمل نیاید تنها کمک و استقراض خارجی مشکلات ما را هرگز حل کرده نخواهد توانست.

شنبه ۵ حوت ۱۳۵۱

۳۲۲۹ پروژه عام المنفعه توسط ریاست انکشاف محل طی ۹ ماه گذشته و تحت پروگرام گندم به مقابل کار در ۲۸ ولایت کشور احداث گردیده است.

یکشنبه ۲۹ دلو ۱۳۵۱

اعلی حضرت معظم همایونی لزوم تعاون بین برای تلافی راه منظور تامین ارزش ها و مقاصد قانون اساسی تاکید نمودند.

چهارشنبه ۹ حوت ۱۳۵۱

به موجب یک فرمان صدارت عظمی مقامات شماره اول



رئیس تصدی انحصار مواد نفتی و نماینده تجارتی اتحاد شوروی حین امضای قرار داد خریداری مواد نفتی

واقعات و حوادث سال گذشتہ در دو شماره تقدیم می شود .

اجمال وقایع خارجی سال

از : م . قاسم صیقل



انور السادات رئیس جمهوریت
عربی مصر در حال بیانیه

سادات گفت : « فیصله مصر برای آزاد ساختن اراضی اشغالی تزلزل ناپذیر بوده کشورش مصمم است تا با تحمل هر گونه قربانی برای آزاد ساختن اراضی مذکور به جنگ بپردازد »
جزایر او کینا و اوسماطی مراسم خاصی به جاپان تسلیم داده شد .
ریچارد نکسن یک سفر تاریخی به اتحاد شوروی کرد .
رؤسای حکومت هندو پاکستان بمنظور حل اختلافات دو کشور در سمره با هم ملاقات کردند سادات از اتحاد شوروی تقاضا کرد تا تمام مشاورین نظامی خود را از خاک مصر بیرون بکشد .
بازی های المپیک بار دیگر در آلمان برگزار شد .



سوهارتو در ماه آوریل از جاپان دیدن کرد .

چین بین دسته های متخاصم جریان پیدا کرد * روابط دیپلماتیک یوگوسلاوی با اسرائیل قطع گردید (۳۰ مارچ) * ایالات متحده امریکا بنگله دیش را برسمیت شناخت * روابط دیپلماتیک بین لبنان و بن که در سال ۱۹۶۵ تیره شده بود ، روز (۳۰ مارچ) دوباره برقرار گردید * نیکو لای بود گورنی صدر هیئت رییسه شورای عالی اتحاد شوروی در دوران مسافرتش به عراق روز ۹ - اپریل مطابق ۲۰ حمل یک معاهده دوستی و همکاری را با عراق امضا نمود . (این واقعه در ایران بانگرانی تلقی شد) * صدر هیئت

حمل :
کمیسیون حقوق بشر ، در جلسه سالانه خود ، اسرائیل را به انجام جرایم جنگی در اراضی اشغالی عربی ملزم نمود حکومت هند ویتنام شمالی را برسمیت شناخت * چو نشای صدر اعظم جمهوریت مردم چین بطور اکید ، اخراج کامل و بلا قید و شرط عساکر ایالات متحده را از هند چین مطالبه کرد او این تقاضا را در دعوتیکه از طرف نورو دوم سیهانوک سابق رئیس جمهور دولت کمبودیا در پیکنگ ترتیب داده بود نمود * حکومات چکوسلواکیا و پاکستان موافقه نمودند تا روابط دیپلماتیک مجدداً بین کشور های مذکور اعاده گردد * (روابط پاکستان با چکوسلواکیا نسبت شناسایی رسمی چکوسلواکیا از بنگله دیش قطع گردیده بود * یکاکی از تمام کشور های عضو تقاضا کرد که بمنظور تامین صلح در آسیا ورشد اساسی به همکاری های اقتصادی پردازند . این کنفرانس که در بنکاک دایر شده بود ، ۳۵ کشور در آن اشتراک ورزیده بود ، در نواحی شمالی ویتنام جنوبی جنگهای شدیدی بین دسته های متخاصم جریان پیدا کرد * در طی همین ماه ، انور السادات رئیس جمهوریت عربی مصر گفت : فیصله مصر برای آزاد ساختن اراضی اشغالی تزلزل ناپذیر بود و کشورش مصمم است تا با تحمل هر گونه قربانی برای آزاد ساختن



گوشه یی از مسافرت سادات به اتحاد شوروی . در عکس نیکو لای بود گورنی نیز دیده میشود

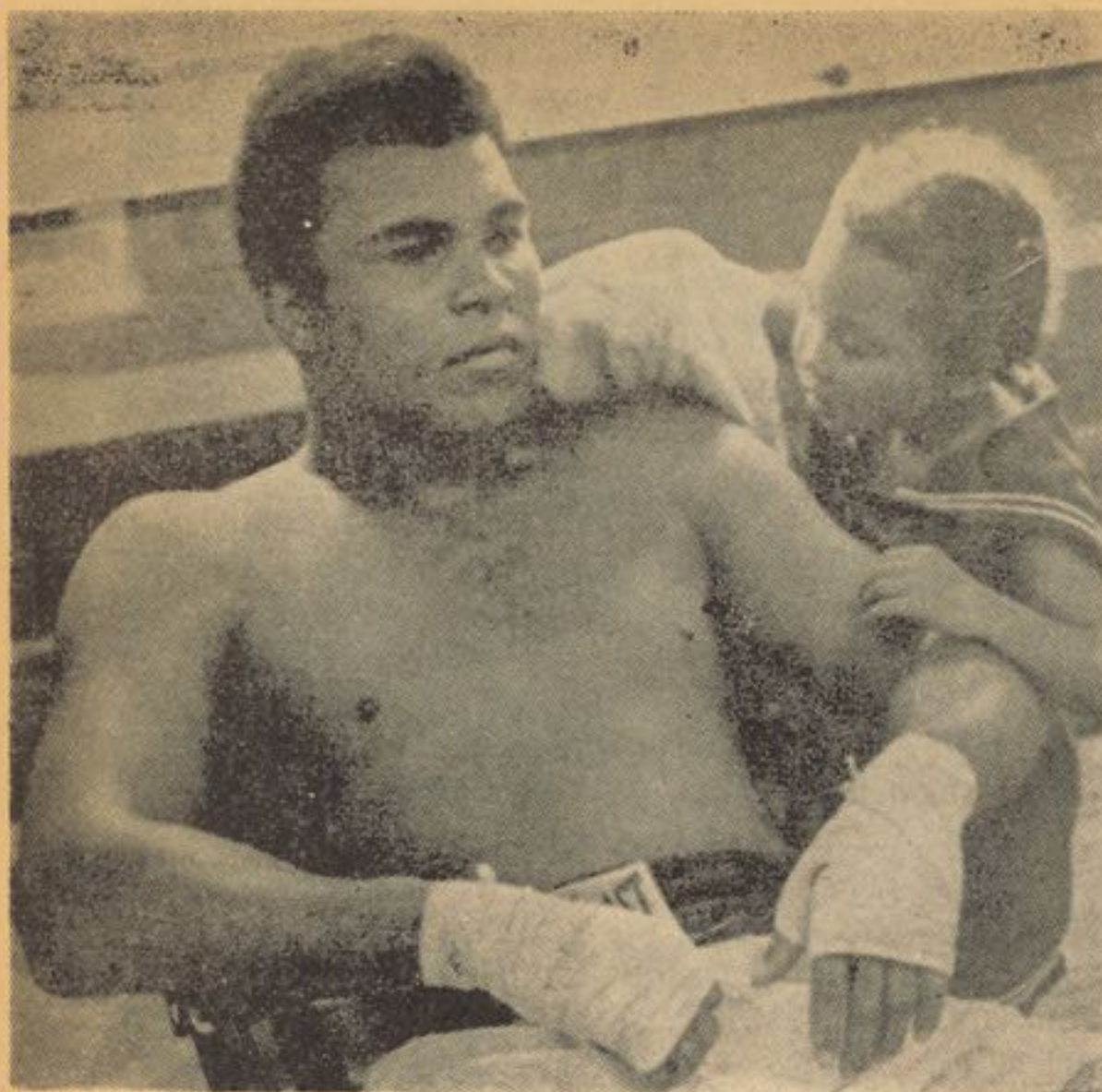


ملکه الیزابت و پرنس فیلیپ در ویرسی (فرانسه) در حال مذاکره صفحه ۱۰



لیونید برژنف و ریچارد نیکسن در مسکو با هم مذاکره نمودند . ژوئنون

۱۳۵۱



محمد علی کلی بادخترش (هریم)

۳۰۰ نفر به اثر طوفان در بنگله دیش تلف شدند* به اثر حریق ۱۲۰ خانه در قاهره از بین رفت* در ابلاغیه مشترکی که بعد از ختم مذاکرات رهبران مصر، لیبیا و الجزایر انتشار یافت گفته شد که جنگ برای آزاد ساختن اراضی عربی یک امر ضروری میباشد* مبارزین فلسطین یک طیاره بلژیکی را که حامل نود نفر بود در میدان بین المللی تل ابیب طورگروگان نگه داشتند. مبارزین مذکور به مقامات اسرائیلی گفتند که نود سر نشین طیاره بلژیکی را فقط در بدل رها یی یکمده مبارزین فلسطین که نزد اسرائیل توقیف میباشند، رها خواهند کرد* ۱۱۵ نفر



همچنان باقیماند. طیارات جنگی جت و طیارات بزرگ بی ۵۲ امریکایی حملات خود را بر ویتنام شمالی شروع نمودند* مقررات حکومت نظامی در پاکستان مرفوع گردید* هواری بومدین رئیس جمهور الجزایر برای بازدید از کشور های همسایه اش وارد تونس شد* بنگله دیش عضویت خود را در موسسه ملل متحد درخواست کرد* یک قمر مصنوعی دیگر موسوم به کوزموس ۴۸۷ از طرف اتحاد شوروی بفضا پرتاب گردید* روز هفتم ثور (۲۷ اپریل) انورا لسا دات رئیس جمهوریت عربی مصر برای مذاکره بار هبران اتحاد شوروی عازم مسکو گردید. در اعلامیه مشترکی که بعد از ختم مسافرت سادات در مسکو انتشار یافت، حاکی از آن بود تا زمانیکه حلقه های مخاصمت جو میگوشتند تا از حل سیاسی شرق میانه جلوگیری نمایند، کشورهای عربی حق دارند که از وسایل دیگر برای آزاد ساختن اراضی عربی که در اشغال اسرائیل میباشند، انتقاد کنند* ملک فیصل پادشاه عربستان



عیدی امین اخراج آسیایی های دارنده پاسپورت برتانوی را از یوگندا اعلام کرد

رئیس شورای عالی اتحاد شوروی برای یک بازدید رسمی هفت روزه از ترکیه روز ۱۱ اپریل مطابق ۲۰ حمل وارد انقره شد* سو مین کنفرانس تجارت و انکشاف ملل متحد در سان نیتا گو دایر شد (۱۳ اپریل) این کنفرانس از هر یک از ۱۳۲ کشور اشتراک کننده تقاضا کرد که موقف و انکشاف خاصی را در برابر معضلات اقتصادی دنیای سوم اتخاذ کنند* انسا مبله ملی پاکستان به حکومت ذوالفقار علی بوتو رای اعتماد داد* اپولوی شا نهم از فلوریدا بسوی کره ماه پرتاب گردید (از ۱۶ تا ۲۷ اپریل)* نیهات اریم صدراعظم ترکیه از وظیفه اش استعفی داد* به اثر سقوط یک طیاره در برازیل ۲۵ نفر تلف شدند* بنگله دیش به عضویت کامنولیت شامل شد* صدراعظم نیپال برای یک بازدید رسمی وارد دهلی جدید گردید.*

ثور:

در این ماه هم جنگهای ویتنام



بطرف راست یک عسکر ویتنام شما کی در حال جنگ دیده میشود و بطرف چپ عسکر دیگر ویتنام شمالی زخمی و زندانی شده است

سعودی و جنرال جعفر النمیری، رئیس جمهور سودان مر حله مذاکرات شانرا در ریاض شروع کردند* محمد علی کلی، حریف خود «جورج شوالی» خشن تنومند کانا دایی را در ۱۲ دور مسابقه بوکس مغلوب ساخت* فیدل کاسترو صدراعظم کیوبا به کوانتیری مواصلت کرد* سناتور همفری در مبارزات مقدماتی ریاست جمهوری در ایالت اندیانا به رقیبش جورج والاس گورنر ایالت الاباما پیروز گردید* ژورژ بومپیدو رئیس جمهور فرانسه در دوران مسافرت دوازده اش در لکسمبورگ طی بیانییه یی گفت: «اتحاد پولی و اقتصادی اروپا هدف عمده بازار مشترک میباشد»*



طیاره بی ۵۲ امریکا در حال بمباران ویتنام شمالی



ژورژ بومپیدو ویلی برانت

ورق بزرگ



میک گوورن (جانب راست)

صدر اعظم مدغا سکر تعین نمود (صدر اعظم جدید وظایف سنگینی در پیشرو داشت) الیزابت ملکه انگلستان که برای باز دید پنج روزه از فرانسه وارد پاریس شده بود گفت: روابط فرانسه و انگلستان با شمول بریتانیا

میباشند، رها خواهند کرد ۱۱۵ نفر به اثر سقوط یک طیاره ایتالیایی تلف شدند صائب سلام صدر اعظم لبنان استعقای حکومت را به سلیمان فرنجیه رئیس جمهور لبنان تقدیم کرد مارشال اندری گر یچکو وزیر دفاع اتحاد شوروی در راس یک هیئت نظامی، برای بازدید دو ستانه از اتحاد شوروی وارد دمشق شد و اوضاع سیاسی ترکیه بار دیگر متشنج شد سوهارتو، رئیس جمهور اندونیز یا پس از مسافرت پنج روزه از توکیو به جاگارتا مراجعت کرد جزایر اوکیناوا رسماً طی مراسم خاصی به جاپان تسلیم داده شد (این جزایر از جنگ عمومی دوم بعد در تصرف امریکا بود). در این مراسم سپرواگنیو معاون رئیس جمهور امریکا، که برای همین منظور وارد توکیو شده بود، حاضر بود.

به اثر وقوع یک حریق مدعش در یک عمارت هفت طبقه بی در اوساکای جاپان ۱۱۹ نفر هلاک و یکصد و یک نفر مجروح شدند. جارج والاس گورنر ایالت آلا بامای امریکا، هنگامیکه در مار یلند مشغول مبارزات مقدماتی ریاست جمهوری امریکا بود، مورد قیر قرار گرفت و شدیداً مجروح شد. خانم گولدا مایر صدر اعظم اسرائیل از ۴ تا ۷ می) ازرو مانیا دیدن کرد. روز ۹ می مطابق ۱۹ نور) ریچارد نکسن گفت ویتنام شمالی محاصره شود. در تاناناروی پایتخت مدغا سکر شورشی براه انداخته شد. رئیس جمهور سیرا نانا روز ۱۸ می (۲۸ نور) «رامانتسوا» را به حیث



جوانانیکه بطرفداری میک گوورن شعار میدادند

در بازار مشترک وارد مرحله جدیدی گردیده و باین وسیله در امور اروپا نقش موثری را بازی خواهد کرد.

جوزا:

ریچارد نکسن بعد از یک توقف کوتاه ۳۶ ساعته از اطریش وارد مسکو شد. از اول تا ۹ جوزا مطابق ۲۲ تا ۳۰ می)، رئیس جمهور امریکا با رهبران اتحاد شوروی روی موضوعات مختلف مذاکراتی را انجام داد. در دوران این مسافرت، نکسن و لیونید برژنیف زعیم حزبی اتحاد شو روی یک موا فقتنامه تاریخی رادر قصر کریملین امضا کردند که سیستم های مرمی های تهاجمی شانرا محدود

هوایی لهیدای تل ابیب و عبور از مجرای عادی مسافرین به سالون مزدحم گمرک توسط ماشیندار خود کارفیر کردند و بم های دستی را هر طرف پرتاب نموده منفجر ساختند که در اثر آن ۲۷ نفر هلاک و ۷۲ نفر زخمی شدند. روسای هیئت های کشورهای عربی که در کانگرس هشت عضوی نفت در الجزایر، اشتراک نمودند، حمایت شانرا از موقف بغداد در منازعه آنکشور با کمپنی های بطرول خارجی ابراز داشتند. بنا بدعوت احمد سکو توری رئیس جمهور گینی هواری بومدین رئیس شو رای دولتی الجزایر وارد کوانکری گردید. عیدی

امین رئیس جمهور یو گندا کشف امریکا آخرین مرحله مذاکراتشرا روز ۱۱ جوزا (اول جون) پاشاه ایران حمایت اسرائیل طرح شده بود، اعلام نمود. در حادثه خط آهن در ویرزی (ایزن) فرانسه ۱۰۸ نفر هلاک و ۸۲ نفر دیگر زخمی شدند. ۱۶ جون - ۲۶ جوزا* رئیس جمهور امریکا آخرین مرحله مذاکراتش را روز ۱۱ جوزا (اول جون) پاشاه ایران انجام داد و بازدید یک روزه اشرا از تهران خاتمه بخشیده بصوب پولیند حرکت کرد. قوای امنیت لبنان بمنظور مقابله با حملات احتمالی اسرائیل بحالت آماده باش قرار گرفت. حکومت عراق کمپنی نفت آنکشور را ملی اعلام نمود. جوزف پروژ تیتو رئیس جمهور یوگوسلاویا و همسرش برای بازدید پنج روزه از اتحاد شوروی، عازم مسکو گردیدند. ذوالفقار علی بوتو رئیس جمهور پاکستان برای مسافرت مختصر به نا یجیر یاز خرطوم وارد لیگاس شد. به اثر طوفان در داکه یکم هزار خانه ویران و خساره مند گردید. ملک حسین دوم پادشاه المغرب حین افتتاح نهمین جلسه وزرای موسسه وحدت افریقا در رباط، دست دو سستی را بطرف لبیبادراز نمود. سناتور جورج میک گوورن در انتخابات مقدماتی ریاست جمهوری امریکا، در ایالت کالفور نیایپروز گردید. روابط سیاسی بین بن و قاهره مجدداً برقرار گردید (روابط این دو کشور در سال ۱۹۶۵ بعد از آنکه آلمان با اسرائیل روابط سیاسی برقرار کرد، قطع گردیده



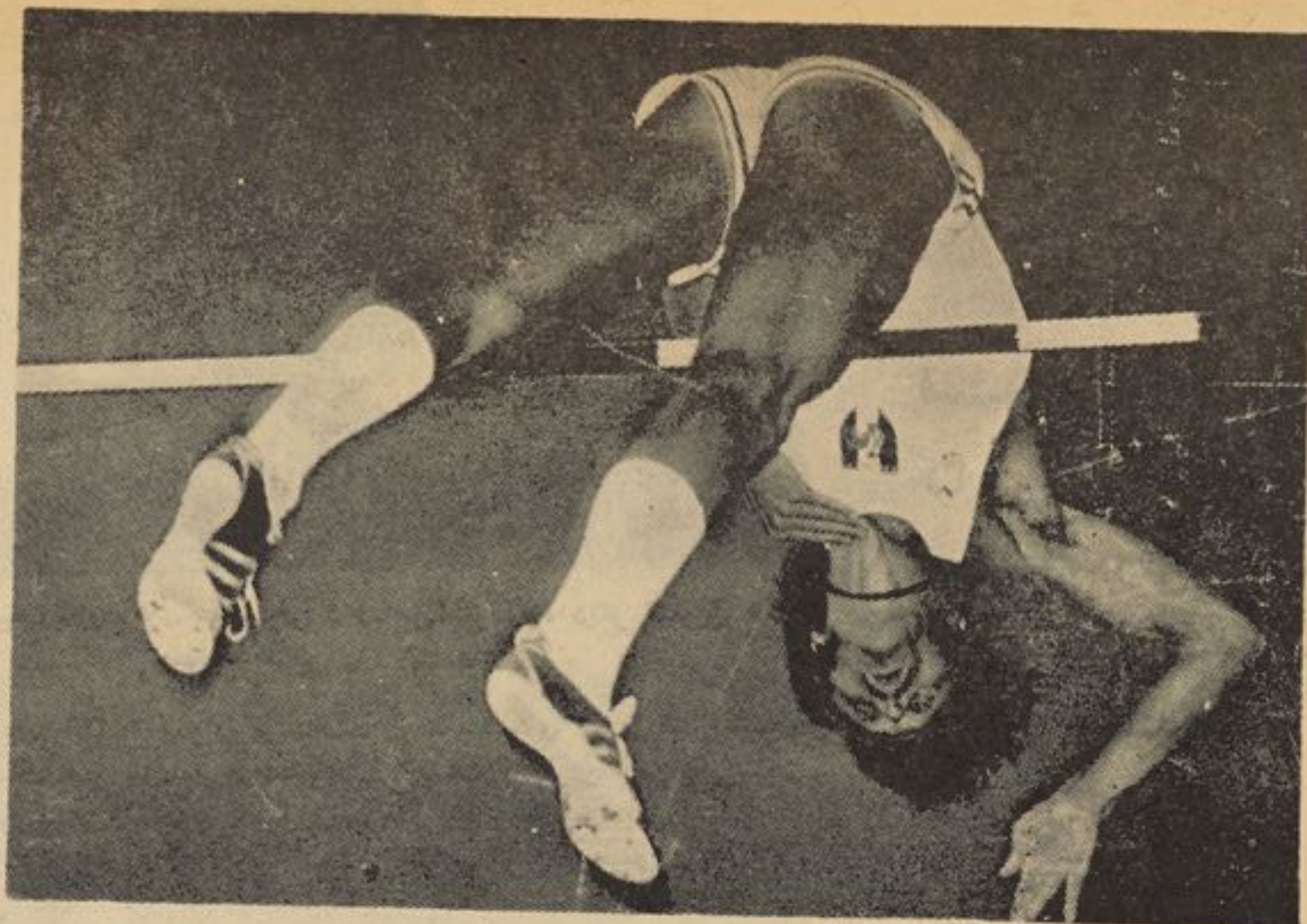
پیر مسمر بعد از شاپان دالما س به حیث صدراعظم فرانسه انتخاب شد. او در عکس با همسرش دیده میشود

استعفای شما یان دالماس اعلام گردید
در عین روز پیر سمر به حیث
صدر اعظم فرانسه تعیین شد (۵
جولای) فیدل کاسترو و صدر اعظم
کیوبا طی مسافرت یکماهه، ده روز
از اتحاد شوروی و متباقی روز هارا
از گینئی، الجزایر و کشورهای اروپای
شرقی دیدن نمود (۶ جولای) *
مذاکرات ژورژ بومپیدو رئیس
جمهور فرانسه و ویلی پرانت
صدر اعظم جمهوریت اتحادی آلمان
پیرامون مسایل اقتصادی درین آغاز
شد * اندری گرومیکو وزیر خارجه
اتحاد شوروی برای
بازدید رسمی پنج روز * از
یوگو سلاویا، روز ۱۴ سرطان
(۴ جولای) وارد بلگراد شد * در ابلاغیه
مشترکی که در ختم بازدید حافظ الاسد
رئیس جمهور سوریه از مسکو انتشار
یافت اظهار گردید که اتحاد شوروی کمک
نظامی جدید را به سوریه و عده داده
است * نیوین صدر اعظم برما وارد
مجارستان شد * هانوی در مذاکرات
پاریس، پلان ریچارد نکسن را در مورد
ختم جنگ ویتنام رد کرد * پاکستان
از عضویت پیمان سیتو خارج گردید *
علی الرغم افوا هات مبنی بر دستگیر
شدن معمر القذافی رئیس شو رای
دولتی لیبیا، نظم و آرامش در آن کشور
برقرار بوده و کشور های عربی
افوا هات مذکور را رد نمودند * سرمنشی
مؤسسه ملل متحد وارد مسکو شد *
انور السادات رئیس جمهوریت عربی
مصر، از اتحاد شوروی تقاضا کرد
تا تمام متخصصین نظامی خود را از
خاک مصر بیرون بکشد (۱۸ جولای -
۲۷ سرطان). دسته مشاورین نظامی
و متخصصین تخنیک اتحاد شوروی
که بعد از جنگ جون سال ۱۹۶۷ به
مصر اعزام شده بودند، جانب کشور
شان مراجعت نمودند و تخلیه پرسونل
نظامی اتحاد شوروی از مصر آغاز
گردید. لیونید بر ژنیف رهبر حزبی
اتحاد شوروی به تعقیب این فیصله
سادات جلساتی را با نیکو لای بود-
گورنی و الکسی کاسگین شروع نمود.
چونلای صدر اعظم جمهوریت مردم
چین، فیصله جمهوریت عربی مصر
را در مورد خروج مشاورین نظامی
اتحاد شوروی تمجید کرد * روز ۳۱
سرطان (۲۲ جولای) هفده انفجار در
آیرلیند شمالی صورت گرفت که
پایتخت آنرا سخت تکان داد .

اسد :

رهبران اتحاد شوروی در پیامی
که به مناسبت سالگرد رژیم موجوده
بقیه در صفحه ۵۵

صفحه ۱۳



بازی های المپیک سال ۱۹۷۲ در آلمان برگزار شد .

تقیب شده بود. کشور های عربی
از این فیصله نامه استقبال کردند *
روسای حکومت هندو پاکستان
ذوالفقار علی بوتو و اندیرا گاندی در
سمله واقع کوه های همالیا در هند به
منظور حل اختلافات دو کشور که از
۲۵ سال به اینطرف روابط اسلام آباد
و دهلی جدید را متأثر ساخته باهم
ملاقات کردند. آنها در دوران مذاکرات
شان راجع به حل اختلافات هر دو
کشور به توافق های نایل شدند
آنها در ختم مذاکرات عالی چهار روزه
شان در سمله موافقه پی را امضا
نمودند که به موجب آن استفاده از قوه
در حل منازعات هر دو کشور تقبیح
گردید * عیدی امین رئیس جمهور
یوگندا در راه عزیمت به خرطوم
ارمان وارد جده شد * درائر سلاویا
در ولایت آسام هند ۵۰۰ نفر هلاک
و یک هزار دیگر مجروح شدند * یمن
(صنعا) با ضلوع متحده امریکا روابط
دیپلماتیک برقرار نمود (۲ جولای) *



کاکو تانا کا فوراً تاسیس روابط
جاپان را با پیکنگ تقاضا کرد

مسافر آن هلاک شد * دا کتر هنری
کیسنجر مشاور خاص رئیس جمهور
امریکا، بار هبران جمهوریت مردم
چین در پیکنگ مذاکراتی را انجام
داد * درائر بسیاریان اسرائیل بر سه
قریه در «فاتلانده» لبنان ۴۸ نفر هلاک
شد و پنج سرف افسر نظامی سوریه
اسیر گرفته شد (۲۱ جون = ۳۰
جوزا) *

سرطان :

زمبیا بنگله دیش را بر سمیت
شناخت * صدر اعظمان فرانسه و سویدن
روی مشکلات بازار مشترک مذاکره
کردند * اداکتر فیدل کاسترو صدر اعظم
کیوبا برای بازدید شش روزه رسمی
از چکو سلواکیا وارد پراگ شد
۷۵ نفر به اثر سیلابهای مدهش در
سواحل شرقی ایالات متحده امریکا
هلاک و هزاران نفر بی خانمان شدند *
روز ۴ سرطان (۲۵ جون) طیارات
امریکایی سه هزار تن بم را بر اهداف
خود در ویتنام فروریختند * چونلای
صدر اعظم جمهوریت مردم چین
پالیسی جنگی یکتعداد کشور ها را
انتقاد کرد. وی این انتقاد را در دعوتی
که به افتخار خانم بندرانایکسه
صدر اعظم جمهوریت سیرالانکا در
پیکنگ ترتیب داده بود. بعمل آورد
بندرا نایکه با ماوتسی تونگ رهبر
حزبی جمهوریت مردم چین ملاقات
کرد * شورای امنیت مؤسسه ملل متحد
فیصله نامه پی را به تصویب رسانید
که در آن حملات اسرانیل علیه لبنان

بود) اتحاد شوروی قمر مصنوعی
۴۹۲ آن کشور را از سلسله کوزموس
بفضا پرتاب کرد شیخ مجیب الرحمن
صدر اعظم بنگله دیش، بار دیگر
تکرار نمود که محاکمه بعضی از اسرای
جنگی پاکستان به اتهام جرایم جنگی
در بنگله دیش صورت خواهد گرفت
داکتر کورد والد هایم سر منشی
مؤسسه ملل متحد برای شرکت در
جلسه مؤسسه اتحاد کشور های
افریقا که در رباط دایر شده، به
المغرب وارد گردید * اندرا گاندی
صدر اعظم هند برای بازدید از کشور
های سویدن، چکوسلواکیا و مجارستان
از دهلی جدید عزیمت کرد * به اثر
سیلابها در شمال ایران هزاران نفر
بی خانمان شدند (از سال ۱۹۳۵ به
اینطرف، این شدید ترین سیلاب در
ایران بود) * ایسا کوساتو که از سال
۱۹۶۴ به اینطرف به صفت صدر اعظم
جاپان اجرای وظیفه میکرد، دوره
حکومتش را خاتمه داد و کاکو تانا کا
از پارتی لیبرال دیموکرات به حیث
صدر اعظم جاپان تعیین شد. او فوراً
تاسیس روابط جاپان را با پیکنگ
تقاضا کرد (۱۷ جون - ۲۷ جوزا) *

حافظ الاسد، رئیس جمهور سوریه
برای اشتراک در جلسه رهبران
فدراسیون جمهوریت های عربی
وارد قاهره گردید * یک طیاره انگلیسی
چین پرواز در میدان هوایی هروی
لندن سقوط نمود و تمام ۱۱۸ نفر

احمد ظا

فستیوال موسیقی محلی
کابل دائر گرد و
تعیین و معرفی خواننده
گذشته انجام شده بلکه
و معرفی نمایند



تهیه ریکارد های موسیقی و داخل کشور راه دیگر تشویق هنر
مندان است

وقتی ازهر شنونده رادیوپرسیم
آواز گدا م يك از خوانند های رادیو
را می پسندی در جمله یکی دو
خواننده معروف حتما نام احمد ظاهر
را نیز یاد میکند . اما شنوندگان
تنها به آواز این هنرمند محبوب
آشنایی داشته و خودش را نمی
شناسند مجله ژوندون درین شماره
خویش این هنرمند جوان و محبوب
همه را به همه معرفی میکند و اینست
مصاحبه خبر نگار ما با بناغلی
احمد ظاهر خواننده اول سال
۱۳۵۱ .

درین مصاحبه کوشیدیم از تعارفات
معموله و سوالاتی که همیشه با يك
هنرمند تکرار شده صرف نظر
نموده و بصورت عمومی روی مسایل
پیشرفت موسیقی در کشور نظر
وی را بپرسیم خوشبختانه احمد ظاهر
نیز علاقه داشت روی همین موضوعات
صحبت کند ولذا بدون اینکه من
سوالی را مطرح کرده باشم گفت :
من قبلا هم مصاحبه نموده ام ولی
درین مصاحبه گفتنی های دیگری
دارم که باید بگویم : یکی ازین
گفتنی هایم اینست که تصنیف و
کمپوز هائیکه برای خوانندگان
رادیو تهیه میشود اکثرا یکنواخت
است .

و دوم اینکه برای پیشرفت
و انکشاف هنر موسیقی در افغانستان
تشویق مادی و معنوی از ضروریات
محسوب می گردد .
وی گفت منظور من از تشویق
هنرمند اینست تا هنرمند خود را
مصون فکر کند تا همان احساس
هنری را که برایش خلق میشود
بتواند تبارز دهد . اگر هنرمند از
درک وضع اقتصادی و زندگی ناراحتی
هایی داشته باشد، او چیز هایی را
می خواند که بارها بصورت مکرر
آنها خوانده است .
وی بجواب سوال دیگری اظهار داشت :
من بصراحت می توانم ادعا کنم که
پولی که به هنرمند داده میشود
خیلی ناچیز است پس درین شرایط
چطور از وی توقع ابتکار هنری
داشته باشیم روی همین اصل است
که بسیاری از هنرمندان ما از روی
مجبوریت حاضر میشوند هنرشان را
به مردم دیگری بخارج از کشور
بفروشند پس وظیفه مقامات مسؤول
هنری است تا زمینه مساعد تری
برای هنرمندان بوجود بیاورند تا
جوانان هنرمند ما ازین مفکوره
خویش خود بخود منصرف شوند
و هنر خود را بجای دیگری نفروشند
زیرا این کمپوز ها همه سرمایه
هنری مملکت محسوب میشود
احمد ظاهر که خیلی با صراحت
لهجه حرف می زد گفت : بسیاری
از خوانند های که یکزمانی شنونده
مای زیادی داشتند نسبت بعضی
عواملی رنجیده و دلسرد شده اند
و باید این استعداد های فرار شده را
دوباره برادیو برگردانیم و از آنها
در راه خدمت به هنر کار بگیریم .
وی افزود : موضوع دیگری که در
انکشاف موسیقی و بدست آوردن



تماس های هنری بین هنرمندان
مرکز و ولایات زمینه را برای تبارز
استعداد صدها احمد ظاهرها و
احمدولی ها و ناشناس ها مساعد
می سازد

استعداد های هنری نقش مهم دارد
اینست که طوریکه من فکر میکنم
در افغانستان موسیقی تنها به کابل
مختص شده و وظیفه مقامات هنری
است که آنها ازین شکل موجوده
بیرون آرند .
از احمد ظاهر که به گفته خودش
شاگرد کسی نبوده و ذوق و استعدادش
او را هنرمند ساخته پرسیدم به نظر
شما چطور امکان دارد هنر ازین
شکل موجوده آن بیرون آورده
شود گفت : بهترین راه آن اینست
که توسط جوانان هنرمند و آماتوران
و هنرمندان کسبی کانسرت هایی در
تمام ولایات کشور دایر شود و
بدین وسیله با جوانان و اهل ذوق
و استعداد تما س های هنری قایم
شده و در تماس باشند در آنصورت
است که زمینه برای تبارز استعداد
های صدها احمد ظاهرها ، احمدولی
ها و ناشناس هائیکه تا امروز
ناشناس باقی مانده اند، مساعد می



احمد ظاهر می گوید :

من شاگرد کسی نبوده ام و ذوق و استعدادم مرا هنرمند ساخته



هر خواننده اول سال میگوید

راه دیگر جلب استعداد های هنری محسوب می گردد که باید همه ساله در یکی از ولایات کشور و یا هنرمندان تمام ولایات در آن شرکت نموده هنر نمائی کنند.

سال نیز باعث تشویق هنرمند و انکشاف موسیقی در کشور است اما نه به ترتیبی که در سال های رادیو افغانستان خواننده سال را از روی فرمایشاتی که در طول سال گذشته برای شان رسیده تعیین



که در طول سال بر ایشان رسیده تعیین و معرفی نمایند تا بر نمودن کورسهای موسیقی وسیله دیگر یست که می توان موسیقی را از حالت موجوده آن کشید.

موضوع مهم دیگر تشکیل يك کمیته تعلیم و تربیه هنری است. این کمیته موظف گردد تا با دایر نمودن بعضی کورسها و سمینارهای هنری هنرمندان را به مسؤولیت های شان در اجتماع آگاه و ملتفت سازند و هنرمندانی را که نسبت بعضی عواملی دچار بعضی فلاکت ها شده اند آنها را دستگیری و کمک نمایند. و نیز تشکیل يك کمیته آماتور و يك کمیته ارتباط آماتوران با یو هنر و معارف تشکیل گردد و اینها در قدم اول کسانی باشند که سویه بلند هنری داشته باشند و از جانب دیگر موقف اجتماعی شان نزد همه قابل اطمینان باشد و چون يك خواننده آماتور برای يك جوان معاصر هنر خود را تقدیم میکند. این کمیته نیز مرکب از کسانی باید باشد تا از نگاه طرز تفکر در يك قالب گنجاییده شده بتوانند.

تهیه ریکاردهای موسیقی در داخل کشور راه دیگر تشویق هنرمندان است اگر حکومت و یا موسسات سرمایه گذاری خصوصی به توریذ يك دستگاه تهیه ریکارد بکشور اقدام نمایند نه تنها عاید خوبی برای خود شان خواهد بود بلکه هنرمندان نیز باین اساس هم تشویق مادی و هم معنوی خواهند شد و سرمایه گزار نیز مفاد خوبی ازین بقیه در صفحه ۸۰

.....
خواننده سال احمد ظاهر

نویسنده «ربه کا» صحبت میکند.

«دافنه دوموریه» به من قول داده بود که تکسی را در استگاه «پار» منتظرم ایستاده کند. من این را ه را در ظرف سه سال گذشته بیشتر از ده بار طی کرده ام، ولی این نخستین بار بود که درمیافتم یک ترن در ایستگاه «پار» توقف میکند.

«گریسچن برو نینگ» پسر «دوموریه» گفته بود:

«ترن درین ایستگاه توقف نمی کند. شما مجبور هستید که به «سنت آستیل» بروید.

اما معلوم شد که مادر، نسبت به پسر درین باره بیشتر میداند، زیرا ترنی که از «پاد ینگتون» حرکت کرده بود، در «پار» توقف کرد و من توانستم خودم را برای نان چاشت به «کارن وال» برسانم.

خورشیدمیدر خشید و گلها ی آبی همه جاموج میزد. عطرقیا هان خودرو در هوا پیچیده بود و نسیم تا بستای ازسوی دریا میوزید،

نویسنده «ربه کا» در بیرون خانه سنگی خاکستری رنگش انتظار میکشید تا مرا پذیرایی کند. وی از وقتی به خانه قشنگش در «کلمارث» کوچیده است، از مهمانان بیشتری پذیرایی میکند و میخواهد از زندگی تازه اش زیاده تر بهره گیرد این خانه از شوهرش به او میراث رسیده است.

«دافنه دوموریه» مثل همیشه زیباست. پو ستش اندکی کشیدگی پیدا کرده ولی چشمهایش آبی و نافذ است و برای شصت و پنج سالگی به نحو شگفتی انگیزی جوان به نظر میرسد.

«دافنه دو موریه» دو مین دختر، در میان دختران سه گانه جرال د و موریه، تولید کننده و باز یگر معروف است. پدر کلانش جیورج دوموریه نام داشت که رومان



«دافنه دوموریه» پس از «آگاتا کرستی» دو مین نویسنده زن است که کتابهایش در سراسر جهان بزرگترین فروش را دارد. او که اکنون، در کارن وال به صورت مترویی زندگی میکند، در باره آخرین کتابش و موضوع آن سخن میگوید

نویس بود و برای مجله «پنج» کاریکاتور میکشید. شوهر او فریدریک براونینگ که افسر بود، در زمان جنگ به مقام قوماندانی نیروهای پراشوتی رسید و به حیث لوی درستیز لارد مونت باتن مقرر شد. فریدریک در سال ۱۹۴۶ لقب «نایب» را گرفت و پس از ناظر شناختن الیزابت و خزانة داروگ ادنبروک شد. وی در سال ۱۹۶۵ در گذشت.

یکی از مادر کلانهای دافنه دوموریه «ماری ان کلارک» نام دارد که معشوقه دوک یورک بود. این زن موضوع یکی از موفقترین داستانهای دافنه دوموریه قرار گرفته است.

این داستان «ماری ان» نامیده میشود. زندگینامه پدر دافنه دوموریه که توسط او نوشته شده و در سال ۱۹۳۴ منتشر گشت، دافنه دوموریه را در صف زندگینامه نویسان «صادق» قرار داد. دافنه دوموریه همچنان یک تاریخ خانوادگی نوشته است به نام «دوموریه ها».

کتاب تازه دافنه دوموریه، «بربریتانیا حکمروایی کنید» نام دارد، این کتاب به صورت مبهمی زمان آینده (سال ۱۹۷۷ و یا حوالی آن) را دربر میگیرد. درین کتاب بریتانیا نشان داده میشود که نتوانسته وارد بازار مشترک شود و ناگزیر شده با اضلاع متحد امریکا اتحادیهایی را تشکیل بدهد. بعد، گروهی از دهقانان «کان وال» به سرکردگی پیرمردی هشتاد و دو ساله علیه تاراج بانکها قیام میکند و سرانجام آنان را میرانند و این پیروزی مردم عادیست، پیروزی فرادست پیروزی نا سازشکار است.

دافنه دوموریه خود شش گفت: «مفکوره این رومان سالها در ذهن وجود داشت، اما نمیتوانستم به آن شکل بد هم فقط همین زمستان گذشته این شکل به سراغ ذهنم آمد و کتاب را در مدت سه ماه و خیلی زود، به پایان رسانیدم. آدم اصلی این داستان قسما خودم هستم اما در واقع این آدم تصویر دلپذیر «گلادیس کوپر» است که دوست نزدیکم بود و آدم داستان تمام خصوصیتهای دیوا نکیش را از او گرفته است، امیدوارم به خانواده اش لطفه یی نرسد. آدم دیگری نیز در قصه وجود دارد. این آدم، دختر بیست ساله بیست گانه «ایم» نامیده میشود. این دختر از تمام مردان جوانی که غالباً در داستانها یم وجود دارند، متفاوت است البته میدانید که در سن کنونی من خیلی دشوار است آدم خودش را در ذهن دختر جوانی جا بدهد.

«آیا انتظار دارم که مردم این اثر مرا جدی بگیرند؟ البته نه، این انتظار را ندارم. ولی این جرأت را دارم که بگویم قسمت کوچکی از وجودم چنین انتظار را دارد.

موضوع زیر سلط رفتن یک کشور دیگر و مساله خیانت همواره مرابه خود مشغول میداشته است. ساده است که زیر سلط رفتن را، مثلاً برای فرانسه، در ذهن خودمان مجسم کنیم، ولی هرگاه بریتانیا در سال ۱۹۴۰ تسخیر میشد، چه اتفاقی میافتاد؟ امروز نیز این مساله درست است من هر وقت به «پار» و یا «آستیل» برای خرید میروم به فروشندهگان خیره میشوم و از خودم میپرسم: «آیا این مرد خیانت میکند و یا به کشورش وفا دار میماند؟» با همراهی دافنه دوموریه برای

قدم زدن بیرون رفتیم. این قدم زدن کار هر روزه اوست. قدم زدن خود مان را از نزدیک خانه، به امتداد کشتزار ها، آغاز کردیم. درین منطقه آدم منظره زیبایی از کرانه های جنوب «کارن وال» و دو درو های کارخانه های چینی سازی در سنت آستیل میتواند دید.

از دافنه دوموریه پرسیدم: «آیا نمای این درو ها شما را آزار نمیدهد؟»

جواب داد: «آخر چرا آزار بدهد؟ این درو ها مظهر صنعت است. راه معشیت مادر این منطقه است. من خوش دارم که ازین درو ها داشته باشم تا جایی که نگرانی که هر روز اینجا می آیند.»

در «کارن وال» که باشندگان آن محافظه کار و بدگمان هستند، دافنه دوموریه هنوز مثلاً یک تازه وارد تلقی میشود. اگر چه وی از هنگام جنگ جهانی دوم درین جا اقامت گزیده است. بسیاری ازین باشندگان فکر میکنند که دافنه دوموریه خودش را از مردم دورنگه داشته و برای منطقه طوری که لازم است، کمک میرساند. مثلاً هرگز علیه خراب شدن محیط طبیعی احتجاج نمیکند. خودش درین باره گفت: «آخر چرا احتجاج کنم؟ درست است که اساساً تنها و گوشه نشین هستم، ولی من که عمری رابه سختی کار کرده ام، حالا دیگر حق دارم در آرامش زندگی کنم. مردم میگویند که من واسطه هایی داشته ام ولی این سخن درست نیست. من از وقتی که بیست و چهار سال داشتم، نان خودم رابه دست آورده ام و این زمانی بود که «زوج عاشق پیشه» را چاپ کردم. شوهرم اگر چه برتبه جنرال رسید، ولی

ثروتمند نبود، برای اینکه معاشران آنقدر خوب نیست. ازین جهت من نان آور خانواده بودم. و ازین کار بسیار لذت میبردم.»

پس از آن هنگامی که خودمان را درخورشید گرم میکردیم سه دختر به سوی مان آمدند. یکی از دختران پیراهن سپیدی به تن داشت که روی آن نوشته شده بود: «مسیح» امروز زنده است.»

یکی از دختران مودبانه پرسید: «خانم، ممکن است بگویید دکا نها کجاست؟»

دافنه دوموریه گفت: «دکانها!»

و مثل اینکه به گوشها یش اعتماد نداشته باشد، چندین بار این کلمه ها تکرار کرد. بعد گفت: «دکانها را چه میکنید؟»

«خوب، خانم، ما از کنار دریا خسته شده ایم. میخواهیم برویم و چیزی بخریم.»

دافنه دوموریه با خاموشی فرود رفت و من سمت «پار» رابه دختران نشان دادم. او مدتی خاموش مانده و سر انجام گفت: «فکر میکنم با سرویس آمد اند.»

ولی احساس کردم که چشمهایش با وضاحت میگفت: «چطور ممکن است کسی در چنین ساحلی به جستجوی دکان برآید؟»

ما به بالای پرتگاه رفتیم و من درباره کارهایش بیشتر پرسیدم: «در حال حاضر چه سر دسست دارید؟»

جواب داد: «این آخرین رو مانم خیلی خیلی مشغولم کرده بود حالا میخواهم کار نوشتن زندگینامه فرا نسیس بیکن را آغاز کنم.

بقیه در صفحه ۷۹

په سر ههوا کښی منزل



تازه غذاوی راوړلی . میښا به ډیر خوښ و او سورگردي مخ به یې دخوښی له کبله بریښدی مگر ددی کوتی دنورو اوسیدو نکومخان به دډیری کمزورتیا له کبله تک زیږ اووچ کلک وو .

«میښا» چه ډیر حریص او ممسک هلك ودغه غذاوی به یې داسی په چل او په پټه خوړلې خو بل سړی یې هیڅ ونه وینی اود هغو دتحریرص سبب نه شی . دده دډوډی خوړل لیدل ډیر سخت وو . هیچا دده ډوډی خوړل نه لیدل مگر مخ به یې ورځ په ورځ سور رنگ پیدا کاوه .

یوه شپه داسی شوه ، کله چه میښا دشپې په تیاره کی دډوډی په خوړلو پیل وکړه زه دخوب څخه راوینښ شوم پوه شولم چه میښا دکوم شی په خوړلو لگیادی ، ددی وضعیت په پوهیدلو سره ماته دصبر او حوصلی مقاومت پاته نه شو په بستره کی می داسی حرکت وکړ خومیشا په دی پوه شی چه زه هم وینښ یم ، ماهيله درلوده چه ښایي ماهم په ډوډی شریک کړی ، ترلږ درنگ وروسته می یو ژور او سیلی کی نغښی وو ټول حقیقت بيله دی چه خپلی وضع ته تغییر ور کړی ، داوسیلی په جواب کی یی راته وویل . هوگی هغه څه چه ستا به اوسیلی کی نغښتی وو ټول حقیقت لرل ، مگر مونږ ته لازم دی چه د هر ډول کړاو په مقابل کی ثبات ولرو .

دخبرو په وخت کی هم دمیښا خوله ډکه وه او داسی ښکار یده چه دی دکو چیو ، هکیو او غوښو په خوړلو لکیاو یوه بله شپه بیا زه پوه شوم چه میښا دشال ترشا کوم شی خوړی میښا په تیاره کی دډوډی په خوړلو کی دو مړه مهارت پیدا کړی و چه یو خخوخی به هم نه څښتی پاتیدی اوسپار چه به مونږ هرڅو مړه دده دبستری شاو خوا کی وکتل هیڅ ډول شی مونه شوای پیدا کو لای .

په دغه کال کی داساسی قانون ورځ دشنبی په ورځ برابره شوه او په

هغه یوازی دشا گردانو په خیال او تصور کی وجود درلودی . کوچی هغه نادره موادو و چه دهیچا لاس نه ور سیدی . یوازی د هغو نوم په رو مانتیکی آثارو او کلاسیک ادبیاتو کی لیدل کیدای شوای که چیري دحقیقت څخه سترگی پټی نه شی نو باید ویل شی چه دغه نادره ماده چه دجنگ دستخو شرايطو له کبله یوازی په خیال او تصور کی ځای در لودی . زمونږ په کوچنی اوسپړه کوټه کی هم دغه زیږه ، نیمه جا مده او افسانوی ماده هم وجود درلود زمونږ په کوټه کی یوازی کوچی نه بلکه دسرو کړو غوښتو ټوټی ، ایشول سړی هکی ، مریا او پیروی قطی هم موجودی وی .

دغه ټول خوندور او خیالی شیان زمونږ دیوه ملگری په الماری کی پراته وو ملگری ډیر ممسک هلك و او نوم یې «میښا» وو . ددغو نعمتو دڅښتن الماری زمونږ دالماری سره ددباندي څیری له مخی هیڅ ډول توپیر نه در لودی . یوازی توپیر په دی کی وچه نوری څلور الماری هرچا په ډیره اسانی خلاصو لای شوای او په هغو کی یی بيله سړی هواڅخه بل کوم شی نه شوای پیدا کولای مگر دمیښا دالماری خلاصول څکه اسانه کارنه و چه یو ډیر لوی اودر ونه قفل پری خریدی . دغه قفل دومره لوی و چه ددی وړی الماری لپاره دهغه استعمالول هیڅ مناسب نه و اولازم و چه ویوه لوی گدام ته اچول شوی وای .

مونږ ټول پوهیدلو چه ددغه الماری دلوی قفل سره سره دنورو میزو او الماریو په څیر په اسانی سره په یوه گذار ټوټه ټوټه کیدلای شی ، مگر مونږ که دغه کارنه کاوه چه دالماری خاوند زمونږ دکوتی ملگری و . دمیښا پلار دښار دیوه گسدام ما مور و . دی به مړه یکشنبې دخپل زوی دلیدلو لپاره زمونږ دخوب و خوښی ته را تللی اود هغه لپاره به یی ډیری

سوځل کیدلی او په کافی اندازه حرارت به یی ور کاوه . دتختو دسوځلو څخه به «ال» شکله او مستطیل څیره سکروټی پیدا شوی اوتر څو شپو وروسته به دغه سکروټی په ایرو و او نښتی .

دبخاری څخه دتودی هوا جریان راوتی ، مونږ به د بخاری په څنگ کی ناست وو مگر هیچا دا اجازه نه درلوده چه دنجاری ومخ ته کښینی څکه په هغه صورت کی دټولی کوتی څخه دغه تودجر یا نړا گر خیدی او کوټه سریدل . دپورتنی وضع سره سره به دسپار په وخت کی دکوټی هوا دومره سره شوه چه هر یوه دنړیو شالو لاندی دسرو څخه ریزیدو که چیری دښوونځی داداری له خوا وشا گردانو ته په کافی اندازه ډوډی برابرید لای په هغه صورت کی مونږ مجبور نه و چه دسونک دمواد دهرما لیکول وحرارتی انرژي ته دومره توجه کړی وای .

په دغه وخت کی دوهمی عمومی جگړی جریان در لودی اود جگړی وډگر ته ټول هغه زلمیان چه عمریې تر ۱۸ کالو پوری رسیدی ورجلب کړی وو او زمونږ دټولگی د ډیر و شاگر دانو سن د ۱۷ کالو څخه لږ و دهغه وخت دمقرراتوله مخی هر شاگرد په یوه ورځ کی د ۴۰۰ گرامو ډوډی استحقات در لودی چه دغه ټول استحقات دیوه وخت لپاره هم کفایت نه کاوه . څرنکه چه زمونږ ملگری زلمیان وو او دودی په حال کی وو او هره شپه دښی ودي په غرض وکافی غذای موادو ته اړتیا وه . په بازار کی دیوی ښی ډوډی بیه ۹۰ ربلو ته رسیدی او ۹۰ روبله دشاگردیوی میاشتی خرشی و . دشیډو یو بوتل ۲۰ رو بله خرشی پدی دگو چویو کیلو گرام ۶۰۰ روبله قیمت در لودی په مارکیټ کی اصلا کوچی په واقعی ډول سره وجود نه در لودی ، کوچی دښار په دو کانو او مغازو کی نه پیدا

په سپاره ژمی کی به دشپې له خوا زمونږ دخوب دخونی هوا ډیره سره وه ، دکوتو دتودو لو لپاره په کافی اندازه دسو نک مواد نه ور کول کیدل ، له همدی کبله به دشپې سختو سړو هلکان مجبور کړل چه دکوتی دتودولو لپاره دمیزو ، چو کیو او الماری څخه کارواخلی زمونږ دکوتی په پاسنی برخه کی ډیر اضافی میزونه پراته وو . دغه میزونه زمونږ دمیزو پشان شین رنگ در لودی او دکار لپاره چمتو وو مگر مونږ به همدغه میزونه او الماری په بخاری کی اچولی اوځانونه به موتودول دکوتی دپاسنی برخي میزونه تراصلی اړتیا ډیر و نو ځکه په را تلوو نکی وخت کی داستفادی لپاره دلته ذخیره شوی وو سره له دی چه په بخاری کی به په پرله پسې ډول میزونه اوچوکی سوځلی کیدلی مگر بیا به هم ډیره سره وه .

یوه شپه زمونږ دکوتی یو ملگری چه تو لیا نومیدی ، دکوتی وړو کسی او کمزوره څلوینښت شمعه خراغ بل بریښودی . کله چه مونږ دده څخه دخراغ دنه وژلو علت وپو ښتی راته ویی ویل . ماو لیدل چه دخراغ څخه کمزوری وړانگی په خوښی کی خبریږی فکر می وکړی چه همدغه خراغ به تودوخی هم ولری که چیری بل بریښو دل شی ښایي چه دکوتی په تودولو کی گټور تمام شی . دلته لیدل کیږی چه مونږ دهری منبع حرارتی انرژي ته ډیر ارزښت ور کاوه او په دی څخه کی وچه دخراغ دحرار تی انرژي څخه که څه هم ډیره لږ وه باید کارواخلو په پرله پسې ډول سره به میزونه کوتی ته راوړل کیدل اوداسی به په عمودی ډول کښیښو دل شول چه داو سپنی دټوټی په یوه گذار سره به برخه برخه شول او ټول میز به په ډیره اسانی دسو نک لپاره چمتو وو . دمیزو رنگ شوی تختی په اسانی

دی ډول مونږ د ادارې له خوا څخه دوی ورځی لدر سونو څخه معاف شولو. ماخپلو ملگرو ته خبر ورکړی چه زه غواړم در خستیو په ورځو کی خپل کلی ته سفر وکړم. ما پوره باور نه درلودی چه زمونږ په کور کی دی کوچی، غوښی او هکی پیداشی مگر په دی پوره ډاډه وم چه به کور کی حتما ډوډی پیدا کیږی اوزه به یی وخیلو وږو ملگرو ته راوړم زما ملگرو کونښن وکړ چه ماددغه سفر څخه منع کړی ځکه دیوی خواز مونږ کلی ۴۰ کیلو متره لیری و او په دغه وخت کی هیڅ ډول ترا نسپور تی وسایل موجود نه وو، د بلی خواڅخه هوا ډیره سړه وه، اوداسی نښانی هم لیدل کیدلی چه دواړی د قوی طوفان زیری یی ورکاوه. زه په خپل عزم باندي ډیر ټینګ وم د مسافې د ډیروالی او هوا سړوالی می دخان لپاره جدی مانع نه گڼلی دلوست تر تما میدلو وروسته بیلهدی چه وسړی کوتی ته ور شم دښو ونځی څخه را ووتلم او په مزله می شروع وکړه.

څو کاله پخوا ما تل دا ارزو درلوده چه د باد پر مخامخ حرکت وکړم کله کله چه به باد ډیر غښتلی و په هغه وخت کی به پراخ باندي تللم زما پخوانی تمرین په دغه مزله کی گټور تمام شو، زما د مقاومت یو بل ډیر مهم علت داوچه دمزله په وخت کی می داسی تصور کاوه چه همداسی زمونږ د ټولگی خورا ښکلی نجلی چه «اوکسانا» نو میدله، ماته گوری اود خندا حالت یی خان ته نیولی دی.

کله چه پر لوی لار باندي روان وم عسکری مو تران به زما له خوا څخه تیریدل په دغو مو ترانو کی حربی لوازم اود عسکرو اعاشه بار شوی وه او د جنگ وډگر ته به یی رسول دغو مو ترانو ماته هیڅ ډول توجه نه کوله کله چه به هر مو تر تیر شو زه به د واورې د باد اود وړو په اثر دخو شیبو لپاره ږوند شوم هیڅ شی به می نه شوای لیدلای. دلاری وکنی خواته واوره د باد په اثر ډیره راټوله شوی وه کله چه زه دلوی لاری څخه بل فرعی سړک ته تیر شولم ومی لیدل چه د شیبی تورو جامو په ټول چاپیریال کی به غوږ یدلو بناء کړیده. په دغه

وخت کی د ژمی سړه هوا او واوره دیوی خوا او د تور تم نه ډک آسمان د هر ډول قوی زړه لپاره دویری سبب کیدلای شو. څه وړاندی یوه انداز ۵ روښنایی لیدل کیدله. ددغی فرعی لاری مزل دلوی لاری په نسبت گران وځکه چه په دغه لار کی سربیره پرواوری ختی او ډیری لوری اوژوری هم وی، کله چه به می پښه به کوم ژور ځای کی ننوتله مجبوروم چه دهغی کښلو لپاره ډیره انر ژی ولگوم.

دلاری په اوږدو کی یو جگ ږیرور سړی چه اوږد او پند بالا پوښی بی اغو ستی و، یوه بیره قفقازی خولی یی پر سړه زما سره ملگری شو. دده کالی ډیر پنډو او د ژمی سوږ با دور باندي کوم تاثیر نه شوای کولای ده په ډیره چټکی سره گامونه اخیستل او ما هم کو ښښ کاوه چه ترده پاته نه شم. تر څه وخت وروسته پـوـه شوم چه زه باید په دی مسابقه ځان ستومانه، نه کړم ځکه چه زما په مخ کی ډیر مزل دی او پخوا له دی چه خپل هدف ته ورسېږم حتما به ډیر ستومانه شم.

دغه سړی که ډیر چټک ځی خو ملامت نه دی ځکه چه کلی یی نیز دی دی او ډیر ژر به خپل کور ته ځان ورسوی مگر ماته نور شل کیلومتره مزل پاته دی.

په دی کی هیڅ شک نه وچه زما دملگر ښځی به دده لپاره توده کوته، تودی جامی، تودی جای او توده غذا برابره کړی وی اوغه ټول شیان به دده در سید لوبه انتظار کړی وی، که چیری زما ملگری به خپل کور کی ددی ډول شیانو فکر وکولای شی توده ته به ددغو خوشیو رږ گالل دومره گران نه وی. زه د خپلی گیلې د تشوالی څخه پوره خبروم اودامی دخان سره فیصله کړی وه که چیری کور ته ور سیرم نو سمدستی به خپله تشه گیله داوړی شنی ډوډی به خوړلو او اوبو به چښلو ډکه کړم.

کله چه می مزل کاوه ډیره لیری زمانه راپه زړه شوه، چه په هغه وخت کی ما پروازی سر باندي بشپړه ډوډی دمر باسره خوړله، دامی هم راپه زړه شوه چه یوه ورځ یی دښار

څخه یو کیلو چاغی غوښی اخیستی وی او پخپله می په غـوـړو کی سړی کړی اودغه خوند وری غوښی می په ډیر خوند سره وخوړلی، آه خومره خوند وری وی!

پخوا له دی چه جنگ شروع شی په بازار کی دبیلو بیلو میوو وچ پوږ پیدا کیدل، که چیری پوږ په تودو اوبو کی واچول شی سمدستی ډیر ښه شی به لاس راتله مگر دغه پوږ اوس دکو چوپه شان نادره دی او یوازی زما په په خیال کی پیدا کیدلای شی.

په همدغه وخت کی یو بل خیال راپیدا شو او هغه دا وـ کله چه زما دملگری کور رانیژدی شی نوزه به دهغه څخه ډوډی وغواړم او باور می درلودی چه دی به په دغه برخه کی زما غوښتنه رد نه کړی مافکر کاوه که دغه سړی کور ولری نوبه کور کی به حتما ډوډی هم ولری اما په جنگ کی پر خلکو باندي دهر ډول حال راتلل ممکن دی. په همدغه وخت کی زه دانسان وعجیب روحی حالت ته ځیر شوم هغه داو چه سړی دمر ښت په حال کی دډوډی غو ښتل دخان لپاره عیب گڼی مگر که سړی وږی وی او دده ژوند هم په ډوډی پوری اړه ولری ..

ما دخپل خان سره فکر وکړی، دملگری څخه ډوډی غوښتل عینا «سوال کول دی» اوزه به کټ مټ دهغو کسانو په شان وږ یشم کوم چه په ښار کی دیوی مری ډوډی دپاره خلکو ته لاسونه غزوی اود حضرت عیسی «ع» په نامه ډوډی پیدا کوی. زما حالت خودښار دفقیرانو سره توپیر لری او هغه داچه مونږ دمزله ملگری یو اوما به دخپل خان څخه پوښتنه کوله چه زه دکوم علت له مخی دډوډی دغو ښتلو څخه ډډه وکړم؟ تر ډیر فکر وروسته زهودی نتیجی ته ورسیدلم چه دملگر تیا سره سره به مرگ قبول کړم مگر ډوډی به دملگری څه ونه غواړم دا هم ممکن وه چه ما دملگری څخه د شیبی دتیرید لو لپاره دخای غوښتنه کړی وی مگر دا کار ما ونه کړ. دملگری تر کوره پوری دری کیلو متره او زما تر کلی پوره ۲۰ کیلومتره مزل پاته و اوزه دومره ستړی وم چه په دغه سړه هوا کی دپاته مزله دوهلو

واک می نه در لود. که چیری دغه سړی پخپله ماته د شیبی دتیرولو بلنه را کړی به هغه صورت کی مجبور دی چه دیو وخت غذا هم را کړی یوه شی چه زه ددغو اسانتیاو څخه لیری ساتلم هغه داوچه دلاری په اوږدو کی ما دخپل ملگری سره ډیری لږ خبری کولی که چیری زما پرځای بل څوک وای نو هغه به حتما خپل خان دو مره دغه سړی ته نیژدی کړی وای خو هغه مجبور شوی وای چه دخپلی لاری ملگری دیوی شیبی لپاره میلمه کړی مافکر کاوه چه ښایی پخپله دغه سړی ټینګار وکړی څوزه دغه شپه دده سره تیره کړم یاداچه لږ تر لږه یوه مری ډوډی اویو گیلان او به به را کړی.

اودا هم دامکان څخه لیری خبره نه وه چه یوه کاسه توده ښوروا هم را کړی، که چیری به کور کی هیڅ ډول غذایی مواد نه وی، دومره خو کولای شی چه دیوی شیبی لپاره ځای را کړی.

په همدغه وخت کی زما دلاری ملگری وویل. واوره ته یو هیږی چه جگړه دوام لری او مونږ باید دهر ډول راپیدا کیدونکو مشکلاتو دزغملو لپاره خانونه چمتو کړو.

زما هسکولی څیره، پینه پینه بوټونه، نازک بالا پوښ خر گنده ستو مانی، پرمخ اوږغ ښکاره لوږی ټول هغه شیان وو چه باید دملگری به زړه کی یی کار کړی وای اودده همدردی یی را جلب کړی وای کله چه می دملگری وروستی جمله واوریدله دخانه څخه می پوښتنه وکړه. څه شی دی چه زما ملگری مجبوروی خو ما د رږونو دزغملو به لار کی د ثبات پر لوری تشویق کړی.

پدغه وخت کی ټول ولس به یوه بیړی کی سپور و، هغه وگړی چه دجنگ په ډگر کی دښمن سره مخامخ ښکر نیولی و، هغوی به هره لحظه کی دمرگ سره مخامخ وو، هغه میندی او ماندینی چه په کورو کی وی هغوی بیاد خپلو زامنو او میس و دلیر یوالی یا مرگ څخه په ویرلږلی وی، هغه کسان چه دخپلو نیژدی خپلوانو له مرگ څخه خبر شوی وو هغوی دتل لپاره دویر اوژ پا ملگری شوی وه.

پاتی په ۷۵ مخ گڼی

از جمله مد عویین ، گروهی از آنها
بایک کیف مخصوص و تمایل بسی
سابقه بسوی این ضیافت سرازیر
میشدند .

کونستاننتین رامو قعی که موتر ش
را از دوشیز گانی زیبا روی لیشتن
شتین مملو و بار کرده بود ، نشان
میدهد .

محفل شبانه و گرم برازیلی
طالبان کیف ولذت را که باز دید
کنند گان و تما شا گران بازی بال
بودند بزودی و مجددا گرم سا خته
بود .

کریستینا اونا سمیس ۲۲ ساله
در شهر مور لیتس در جوار مونس
جد ید اما معرو فش مو سوم
به پا تریک جیلیس که زمانی مرد
اطمینانی و طرف اعتماد بی سابقه
برثرت بار دوت بوده و فعلا در شعبه
مود و مود سازی مصروف است ،
دیده می شود .

زمانیکه که محفل آن شب به اوج
عشرت و کیف نهایی اش رسیده بود .



ترجمه از: سید عبدالرزاق افضلی

(روزهای سفید و شب های گرم)

(اوج سرور و عشرت در یک شب برازیلی در شهر مور لیتس)

شخصیت مهم و برازنده ای که رخصتی زمستانی اش را سپری می کند .



همه جا پوشیده از برف بود در
خارج و دور و نزدیک عمارات و
صالونها را برف سفید و سرمای شدید
تهدید میکرد و لی در داخل و
جائیکه این محفل شب نشینی برگزار
میکردید گرم و پراز کیف و حالت
مخصوصی بود .

یک نفر سو یسی گروتمند مو سوم
به جو ویلیر فرید هوروو یتس
شخصیت های برا زنده و مهم شهر
موریس را که مصروف سپری کردن
رخصتی های زمستانی شان بودند ،
بیک محفل شب برازیلی در هتل
پالاس دعوت کرده بود .





عکس ه



عکس ۳

این جفت پارکت رقص را حتی در تفریح ها و وقفه های کوتاه هم رها نکرده و بالای زمین پارکت می نشستند.

همینطور برنده مسابقه جهانی اتو مویل بنام جاکي سيتوارت همراي خانمش رهلين (تصوير ۳) نير غرق مستي بودند كه نظر بسياري به آنها متوجه مانده بود.

همچنين نظردقت بينندگان و اهل محفل متوجه زيلثويا مونتي ۲۸ ساله و خواهر جذابش نيز گرديده بود.

زيلثويا نسبت به فلمهايش از طريق اشعار موزيكال هسپا نيوي اش كه با فيليپ نيار خوز پسر امپرا طور بزرگ يوناني ۸ سال جوانتر از خودش همراهي ميكرد، بيشتر به اوج اين طور ادامه داد. سهو و اشتباه الكساندر درين بود كه وي بيك پيلوت جديد اجازه داد طياره را رهنمايي نمايد. وي كه در اولين پرواز امتحاني عقب شترنك طياره نشسته بود حاكميت نداشت در حاليكه خود الكساندر بر علاوه اينكه امتحانات مسلكي پرواز و هوا نوردی و پيلوتی را انجام داده بود

زياده از ۱۰۰۰ ساعت پرواز عملي را نيز اجرا کرده بود بود. زيرا اگر در عوض اين پيلوت تازه كارو نو آموز خود السا ندر

طياره را حركت و پرواز ميداد ممكن جلوي اين بدبختي گرفته ميشد. پيلوت جديد دونالد يك كوسكي از سقوط طياره جان به سلامت برد الكساندر باري گفته بود: در انهي پرواز حساس عجيب خوشي



و فرحت بمن دست میدهد. تصویر ۵ ژاکلین را با حالت لرزان و وضع متشنجش نشان میدهد که او هم مایو سانه شفا خانه را ترک میگوید. وقتا که این حادثه دلخراش بوقوع پیوسته بود، ژاکلین با ارستوتیلیس در امریکا بود و هر چند آنها به مجرد اطلاع یک جراح «مغز» امریکایی رامو سوم به بوستون با خود همراه آورده بودند، نتوانست به الکساندر کمک نماید.

فیونا تهیستین که در تصویر ۶ پهلوی دکتری دیده میشود با مرگ الکساندر وی نیز خود را در پستمرگ الکساندر جوان قرار داده بود زیرا الکساندر میخواست با فیونا ۱۵ سال بزرگتر از خودش از دواج کند و مخصوصاً زمانی که در سال ۱۹۶۹ به سن بلوغ رسیده بود این آرزو دزویخته شده بود اما ارستوتیلیس پدر الکساندر را این پیوند موافقت نکرده و رای نمیداد.



عکس ۶



این دو عکس از جمله آن شبای برآزی

خواننده سال حرفه‌یزند

خواننده‌ی باحجره طلایی و مدال طلایی از زندگیش حرفه‌یزند

مصاحبه ۱ ز انیسه لطیف

مehوش خواننده حنجره طلایی

رسیده ام . وقتی حرف های خواننده سال را می شنوم میخوابم هم بدانم کی وسیله معرفی او برادری شد مهوش سرش را به زیر می اندازد و در حالیکه در انبوه خاطراتش غرق است می گوید آقای خیال آوازم را پسندید و از من دعوت کرد تا پارچه برادری ثبت نمایم و آهنگی برایم ساخت که مطلبش اینست . روزگاری شد که گرد ما هوا نگرفته است .

دل پیام وصل او را از صبا نگرفته است از تعداد آهنگهایش می پرسیم و از بهترین آهنگی که سال گذشته خوانده او با خنده می گوید . گمانم در حدود ۲۴۰ آهنگ تا حال ثبت نموده ام که از بین همه پارچه دو گانه ام را با استاد سر آهنگ از همه بیشتر دوست دارم و پارچه از چشم تو چون اشک سفر کردم و رفتم که از خیال است این پارچه را از جیبی دوست دارم که تراژید است میگویم پس شما آهنگ های تراژید را بیشتر می پسندید او حرفم را قطع کرده می گوید نه اینطور نیست من پارچه شادی نیز ثبت کرده ام که آنرا از جمله بهترین آهنگایم دانسته دوستش دارم میپرسم کدام آهنگ ؟ او در حالیکه کاغذ را جلوم قرار میدهد میگوید این پارچه پارچه آقای فضل نیوا را که همین امروز ثبتش کردم و پر شور ترین آهنگ امسال هست و هم آخرین آهنگم .

از مهوش می پرسیم علت اینکه چرا مدتی از نشر عکس تان در بقیه در صفحه ۵۵ صفحه ۳۳

عقب مکروفون قرار گیرم و آهنگی بخوانم هر چند تعصبات فامیلی در سر راه این آرزو سد گردیده بود ولی من در زوایای نهفته احساسم تجلی این آواز را می دیدم کمی بعد در کنسرت های مکتب حصه گرفتم و بروز ما در همان سال ها وقتی از اجرای کنسرت فارغ شدم وزیر معارف آنوقت آقای پوپل جایزه برایم دادند که تا زنده ام آنرا گرامی می دارم زیرا همانروز بود که احساس کردم به آرزویم



به گمانم در حدود ۲۴۰ آهنگ تا حال ثبت نموده ام

مهوش خواننده ایست که با صدای سحر انگیزش چهره آشنا و محبوب هر طبقه از مردم ماست . وی هنرمند شناخته شده ایست که با نهایت حجب از و رای مکروفون رادیو آوازش را به دوستدارانش عرضه میدارد .

مهوش زنیست میانه قد، با چشمان درشت شریفی، آواز رسا و در پهلوی اینها بی نهایت صمیمی و اندکی محجوب . او را بالباس مؤثر سبز رنگی که دور گردنش را روبان سبز رنگ زینت می بخشد در دفتر ملاقات کردم . او در مقابل میز با صمیمیت خاصش می ایستد می خواهد حرفی بزند که من پیشقدم شده تعارف میکنم که بنشینید . صحبت ما آغاز میشود بهتر است شما خوانندگان عزیز را نیز در جریان این صحبت صمیمانه شریک سازیم . از زندگیش می پرسیم و از او یاد هایش .

مهوش بی مقدمه در حالیکه نگاهش را به دور دست ها دوخته میگوید چار دختر دارم ، ویانا ، طوبا ، فریبا ، و رویا که در حقیقت چهار ورق درین کتاب زندگی و سعادت مرا تشکیل میدهند که البته با وجود فاروق شوهرم این خوشبختی را مکمل می سازد ما زندگی راحت و آرامی داریم دور از جار و جنجال وفا و رغبال از تکلف و مشکلات .

گیلاس جای برای مهوش می ریزم و در ضمن ازش می پرسیم که ذوق آواز خوان چه وقت و روی کدام احساس دروی پدید آمد . اول بخند نمیکنی می زند و مثلیکه به سال های گذشته برمی گردد می گوید .

وقتی صنف چارم مکتب بودم این آواز در دلم موج می زد که روزی



غوره پیغلې دنور نندارچیانو سره دزرغونی انا دلیسی د شا گردانو
دکنسرت ننداره کوی .
دعینو دلیسی د زده کوونکو دصفونو په مقابل کښی پیغله انیسسه
لطیف دخپلو ملګرو په نمایندګۍ په پښتو ژبه وینا کوی .

عکاس - لال ، له کندهار نه

کندهار ته د غوره پیغلو سفر

پالو په ملګرتیا ددهلی دبندلیدلو ته
لاړلی ورځ یی په دهله کښی تیره
کړه دهغی ورځی په ماښام د میرمن
شریفی سلجوقی له خوا میلمستیا
شوی وه چه په دی میلمستیا کښی
دکندهار والاشان والی او میرمن یی
دژوندون دمجلې مدیری ، غوره پیغلو
او محترمو میلمه پالو دعینو لیسی
مدیری پیغلی طرزی او ددندولسوال
اومیرمنی ګپون کړی و .

دیکشنری ورځ په کندهار کی دسفر
ډیره په زړه پوری ورځ وه ځکه چه
غوره پیغلی د ورځی په لسو بجو
دمیرمن فرشته ذکریا په ملګرتیا
دعینو لیسی ته لاړلی چه دودانی په
لارکښی زد کوونکو دگلانوهارونه
دغوره پیغلو په غاړه کښی واچول او
گلانو دتنکیو پاڼو په شیندلو سره
یی ددوی څخه ډیر تود هرکلی وکړ
اوپه چکچکو سره یی دوی ته «ښه
راغلاست» وویل :

پیغلی دښوونځی دزده کوونکو دصفونو
په مقابل کښی ودريدلی چه پیغلی
انیسه لطیف دخپلو ملګرو په نمایندګۍ
په پښتو ژبه وینا وکړه .

پیغلی درسول اکرم «ص» دخرقی

مبارکی زیارت ته لاړلی او دپیغمبر

«ص» روح ته یی درودونه واستول .

عزیزی او دژوندون دمجلې مدیری په
ملګرتیا لشکر ګاه ته لاړلی اود هوټل
په سالون کښی دمیرمنو ټولنی مدیری
ددوی هرکلی وکړ .
دبست په هوټل کښی دغرمی دډوډی
ته وروسته نجونو هیله در لوده چه
دبست رواقونه وګوری هاغه ووچه
دغرمی ته وروسته په دری نیموبجو
دبست خوا ته روانی شولی که څه هم
چه هوا بی شانه طوفانی وه بیا هم
نجوانی له موټر نه ښکته شوی او په
خورا مینه سره یی دکلا دیلو بیلو
برخو اورواقونو کتنه کړه . شپه
نجوپه منزل بارغ کښی تیره کړه .
دشنبی دورځی په سهار پیغلی دمیلمه

ملګرتیا درسول اکرم (ص) دخرقی
مبارکی زیارت ته لاړلی دهغه استاخی
(پیغمبر) روح ته یی درودونه واستول
دهما هغی ورځی دغرمی ته وروسته په
څلورو بجو دکندهار دوالی ښاغلی
سلطان عزیز ذکریا او ددوی دمیرمن
په میلمستیا د دوی کور ته لاړ لی
دکندهار دوالی او میرمنی سره یی چه
درضا کارو، میرمنو افتخاری رییس
هم ده چای وڅښی .هما هغه شپه
پیغلو په استوګنځی کښی په مشاعر
اوشعر لوستلو تیره کړه .

دجمعی په ورځ پیغلی
دخپلو میلمه پالو پیغلی گل غوثی
طرزی ، ددندولسوال ښاغلی د حمن

دکب دمیاشتی په ۱۷ نیټه پنځه
غوره پیغلی دژوندون دمجلې دمشولی
مدیری (میرمن شکریه رعد) سره دیوه
څلور ورځنی مسافرت لپاره کندهار
ته لاړ لی .

دکندهار په بین المللی هوایی ډګر
کښی دعینو دلیسی مدیری پیغلی
گل غوثی طرزی ، ددندولسوال او
میرمنی یی اود اطلاعاتو او کلتور
مدیر د پیغلو هرکلی وکړ .

پیغلی دعینو دلیسی د
مدیری پیغلی طرزی په ملګرتیا
خپل استوګنځی «دمنزل باغ هوټل»
ته لاړی . په ۱۱ بجو او ۳۰ دقیقو
دغرمی ته پخوا د پیغلی طرزی په





د باځتر افغان الوتنه



د کال غوره نجونی د باختر افغان
الوتنی په لگښت دهرات، کندهار او
مزار شریف ښارو نه گوري



د کال غوره پیغلو دخپلی استوگنۍ په لمړۍ ورځ په کندهار کښې د احمد شاه بابا مقبره ولیدله

زهره یوسف د زده کوونکو پوښتنو ته «د غوره پیغلو د ټاکلو په باب» ځوابونه وویل، کنسرت شروع شو په ریښتیا سره چې د دې کنسرت سندری او محلی نڅاګانې دستایل وپړی او نجونو د زده کوونکو داستعداد ستاینه وکړه.

د دوی دمیرمنې «فرشته ذکریا» ملامت وې. چې د ژوندون دمجلې مدیریت د کندهار دوالی او ددوی له میرمنې څخه تشکر وکړ او کندهار ته یې د غوره پیغلو سفر هم دعینو او زرغونی انادلیسو د زده کوونکو او هم د غوره پیغلو لپاره د دوشنبې په ورځ نجواو د ژوندون دمجلې مدیریت له خپلودرونو دوستانو میلې پالو سره خدای پامانی وکړه او د باختر په الوتکه کښې کابل ته راستنې شولې.

د دوی دمیرمنې «فرشته ذکریا» ملامت وې. چې د ژوندون دمجلې مدیریت د کندهار دوالی او ددوی له میرمنې څخه تشکر وکړ او کندهار ته یې د غوره پیغلو سفر هم دعینو او زرغونی انادلیسو د زده کوونکو او هم د غوره پیغلو لپاره د دوشنبې په ورځ نجواو د ژوندون دمجلې مدیریت له خپلودرونو دوستانو میلې پالو سره خدای پامانی وکړه او د باختر په الوتکه کښې کابل ته راستنې شولې.

د دوی دمیرمنې «فرشته ذکریا» ملامت وې. چې د ژوندون دمجلې مدیریت د کندهار دوالی او ددوی له میرمنې څخه تشکر وکړ او کندهار ته یې د غوره پیغلو سفر هم دعینو او زرغونی انادلیسو د زده کوونکو او هم د غوره پیغلو لپاره د دوشنبې په ورځ نجواو د ژوندون دمجلې مدیریت له خپلودرونو دوستانو میلې پالو سره خدای پامانی وکړه او د باختر په الوتکه کښې کابل ته راستنې شولې.

د دوی دمیرمنې «فرشته ذکریا» ملامت وې. چې د ژوندون دمجلې مدیریت د کندهار دوالی او ددوی له میرمنې څخه تشکر وکړ او کندهار ته یې د غوره پیغلو سفر هم دعینو او زرغونی انادلیسو د زده کوونکو او هم د غوره پیغلو لپاره د دوشنبې په ورځ نجواو د ژوندون دمجلې مدیریت له خپلودرونو دوستانو میلې پالو سره خدای پامانی وکړه او د باختر په الوتکه کښې کابل ته راستنې شولې.

د دوی دمیرمنې «فرشته ذکریا» ملامت وې. چې د ژوندون دمجلې مدیریت د کندهار دوالی او ددوی له میرمنې څخه تشکر وکړ او کندهار ته یې د غوره پیغلو سفر هم دعینو او زرغونی انادلیسو د زده کوونکو او هم د غوره پیغلو لپاره د دوشنبې په ورځ نجواو د ژوندون دمجلې مدیریت له خپلودرونو دوستانو میلې پالو سره خدای پامانی وکړه او د باختر په الوتکه کښې کابل ته راستنې شولې.

د دوی دمیرمنې «فرشته ذکریا» ملامت وې. چې د ژوندون دمجلې مدیریت د کندهار دوالی او ددوی له میرمنې څخه تشکر وکړ او کندهار ته یې د غوره پیغلو سفر هم دعینو او زرغونی انادلیسو د زده کوونکو او هم د غوره پیغلو لپاره د دوشنبې په ورځ نجواو د ژوندون دمجلې مدیریت له خپلودرونو دوستانو میلې پالو سره خدای پامانی وکړه او د باختر په الوتکه کښې کابل ته راستنې شولې.

د دوی دمیرمنې «فرشته ذکریا» ملامت وې. چې د ژوندون دمجلې مدیریت د کندهار دوالی او ددوی له میرمنې څخه تشکر وکړ او کندهار ته یې د غوره پیغلو سفر هم دعینو او زرغونی انادلیسو د زده کوونکو او هم د غوره پیغلو لپاره د دوشنبې په ورځ نجواو د ژوندون دمجلې مدیریت له خپلودرونو دوستانو میلې پالو سره خدای پامانی وکړه او د باختر په الوتکه کښې کابل ته راستنې شولې.

د دوی دمیرمنې «فرشته ذکریا» ملامت وې. چې د ژوندون دمجلې مدیریت د کندهار دوالی او ددوی له میرمنې څخه تشکر وکړ او کندهار ته یې د غوره پیغلو سفر هم دعینو او زرغونی انادلیسو د زده کوونکو او هم د غوره پیغلو لپاره د دوشنبې په ورځ نجواو د ژوندون دمجلې مدیریت له خپلودرونو دوستانو میلې پالو سره خدای پامانی وکړه او د باختر په الوتکه کښې کابل ته راستنې شولې.

د دوی دمیرمنې «فرشته ذکریا» ملامت وې. چې د ژوندون دمجلې مدیریت د کندهار دوالی او ددوی له میرمنې څخه تشکر وکړ او کندهار ته یې د غوره پیغلو سفر هم دعینو او زرغونی انادلیسو د زده کوونکو او هم د غوره پیغلو لپاره د دوشنبې په ورځ نجواو د ژوندون دمجلې مدیریت له خپلودرونو دوستانو میلې پالو سره خدای پامانی وکړه او د باختر په الوتکه کښې کابل ته راستنې شولې.

.....

نجونو د کاند هار دوالی دماندینې
په ملګر تیا دعینو دلیسی دمسلسکې
غرو سره دیادگار په توګه عکس اخستی
دی



● قمر کل دچرگ دکباب دپخلي په ورځ له ټولو سره سروره وی ؟!

● قمر گل : هغه کسان چه پښتو سندري وايي بايد

چه شعر ترينه

مرکه د: الف الف شپیلی

«په پاکستان کې مېدی حسن ،
فریده خانم .»

اوسمه لاسه یی زیاته کړه :
«په هندوستان کې پروین سلطانه
اختری بیگم ، رسولن یابی ، او گونگو
یابی .»

مابینه قمرگلی نه پوښتنه وکړه .
د پښتو موسیقي اوسنی وضعه
څنگه ده ؟

«په عمومی صورت خوښه ده . او
ورځ په ورځ پرمختګ کوي همداشان
په راډیو کې یی هم وضعه دډاډ ورده .
خو یوه خبره ده او هغه داچه هغه
کسان چه مورنی ژبه یی پښتو نده او
پښتو سندري وایی ، د پښتو سم
تلفظ نشي کولی اوداشعرو راڼوی .
اوزه پدی خواشیني کیږم چه ډیری
ښکلی لنډی اویا د پښتو د شعر
سر غنډو یانو ښکلی اوبارزښته
شعرونه پدی توګه ګوداو مات تلفظ
شي له بلی خوا یو شمیر داسی
پښتانه سندري غاړی هم شته چه
دهغوی سازونه د پښتو مو سیقی
سازونه ندی .»

بیامی پوښتنه ترینه وکړه :
ستاسو دکار او هنری فعالیت
فضا څنگه ده ؟

«بده نده . خو یوه خبره شته او هغه
داچه تړون دسړی کار له خنډونو
سره مخامخ کوي ، اود هنرمند
د خپلواکي مخه نیسي . زه فکر کوم
چه هر ډول تړون د هنری کیفیت لپاره
د بندیز ښه لری .»

«که له پښتو فولکلور یکو او
تاریخی کیسونه کمپو ژونه وشي او
یا په سندرو کې راو ستلی شي زمونږ
په هیواد کې تمثیل دلی شي ؟»

قمر گلی یو خوشیښی له خانه سره
فکروکړ ، اوچه پوهه شوه زما پده
ده نویی په بیره خواب راګر .
سولی نه مون ترچا کمپو . آخر

داکار په نورو هیوادو کې هم کیږي .

میر من قمر گل چه بی له شکه د پښتو یوه خوب ژبی سندري غاړی او
د پښتنو سندري غاړو په منځ کې یوه ځلانده خبره ده او په تیر کال کې یی
زښت زیات اوریدو نکی در لودل ، دی ته چمتو شوه چه دنوی کال په
درشل کې ، په ډیره حوصله زمونږ پوښتنو ته دخپلو یو لړ صحسی
مشکلاتو او معاذیر و سره سره خوابونه ووايي اوزمونږ د خبر یا ل
غز بی خوابه پری نږ دی .

شعرونه په سندرو کې وایم لکه
حمید ، خو شال خټک او رحمان بابا
همدارنگه هم داوړا ښاد ملنګ جان
شعرونه چه ډیر می خو ښیږي .»

هغه وخت چه ته لنډی اوسروکی
په سندرو کې بولی ستا احساس له
کلی اودوې کتوب له شرایطو سره
نه تړی اوبه خیالونو کې دی په دغی
دنیا باندی نه گرځوی ؟

قمر گلی په خندا سره خواب
راګر :

سولی هرکله چه زه دغه لنډی
اوسروکی وایم نو ګودر ، منګی ،
دهمزولو جنکو کتارونه آزاده هوا ،
دکلی پاک زړی اومینه وړی خلک ، او
په سبو او ساګوسی وتل راپیادوی ،
اوما یو وار دخيال په وزرونو دخپل
وړکتوب جهان ته بیایی .

ماله ورايه ولیدل چه دغی پوښتنی
قمرگله دخپلو خیالونو دنیاګی ته
بیولی ده . اوزما بلی پوښتنی هغه
راپه سد کړه .

«خپله ګومه سندري خو ښه ده ؟»
«هغه سندري چه شعری درحمان
بابادی .»

(ماد پوښتنی په دود ورته وکتل او
هغی لکه چه زما په مطلب پوهه شوی
وی ، خواب راګر .

چمی مینه خدای په تا پاندی پیدا کړه
ترکه مایه اخیله هغه ورځ رضا کړه
د ګا ونډیو او بېړنیو هیوادو کوم

سندري غاړی دی خو ښیږي ؟

یوه شیبه لکه چه فکر کوی او په
شمار سره راته وویل :

ښایی هم نوی جوړه شوی وی ، وایم
مابیهام پوښتنه ترینه وکړه .

«نوی کال ته بیا هم له راډیو سره
کار کوی ؟»

یوه شیبه یی خپلو ګوتو ته وکتل ،
اولکه چه له خانه سره سوچ کوی ،
وویل :

«هوکی ، نوی کال ته بیا هم له
راډیو سره تړون کوم . ځکه زه ګومان
کوم چه مونږ سندري غاړی پرته له
راډیو نه بل ځای نلرو چه هلته سندري
ووايو اودخپل هنر متاع هلته
وړاندی کړو .»

قمر گل لکه چه د هنر د متاع د دغی
یوه بازار د نشتوالی څخه خواشیني
وی ، غلی شوه او په همدی وخت کې
مابله پوښتنه ترینه وکړه .

«که کوم ښه اوله هنری پلوه دډاډ
وړندار ځی (تیا تر) جوړ شي ته دی
ته چمتو یی چه همکاري ورسره
وکړی ؟»

په جدی توګه یی یوه شیبه سوچ
وکړ اوبیایی په ډاډ سره خواب راګر .
سولی نه ، که داسی یو نندارځی
وی چه پکښی د هیواد رښتینی هنر
خلکو ته وړاندی شي ، زه دی ته چمتو
یم چه ورسره مرسته وکړم او په
هنری پرو ګرامونو کې یی ګډون
وکړم .

«ته زیاتره دکومو شاعرانو
شعرونه وایی ؟»

«زه خو زیاتره دولسی سندرو
سره سرو کار لرم . خو بیا هم
د پښتو ژبی د ډیرو نومیالیو شاعرانو

همدا چه زه له قمر گلی سره
مخامخ شوم ، لا مو روغبړ اوستړی
مشي سره نه وه کړی چه هغی ته
زما اړه څرګند شوه . په شونډو یی
دموسکا خپه وګڼیدله . تر سترې
مشي وروسته ما سمه لاسه خپلی
پوښتنی هغی ته طرحه کړی چه په
زیاته حوصله یی خوابونه وویل .
لومړی پوښتنه می داوه :

«دنوی کال لپاره څه پروګرامونه ؟»
«ولا څه دکتنی وپروګرامونه

خو نه شته ، پرته له دی چه بیا هم دنوی
کال لپاره له راډیو افغانستان سره
تړون وکړم او د راډیو له لاری می
سندري دخوږو وطنوالو غوږ ته
ورسوم .»

یوه شیبه غلی شوه او بیایی ماته
وکتل چه څه پوښتنه ترینه کوم . او
له همدی کلبه هم ماترینه پوښتنه
وکړه .

«پرته له راډیو ، څه بل پروګرام
هم لری ؟»

قمرگلی په بیره خواب راګر :
«نه ! له دوه کاله راهیسی پرته
له راډیو نور هیڅ پروګرام نلرم .
دوه کاله دمخه می له مرستون تیا تر
سره همکاري در لوده . خوشم د لاسه
یوازی د راډیو افغانستان سره دخپل
تړون سره سم کار کوم .»

بیایی له راډیو سره د تړون د
څرنګوالی په هکله پوښتنه وکړه او
هغی خواب راګر :

«راډیو افغانستان دهغه تړون له
مخی چه راسره کړی یی دی هر
میاشت راڅخه څلور سندري
غواړی . په هره هفته کښی
یوه ورځ راډیو ته د سندرو د ثبتو لو
لپاره څم زه دخپل تړون په اساس دی
ته اړه یم چه څلور سندري چه ښایی
فولکلوری وی ، ښایی اقتباس وی او



«... هرچول ترون دهنري کيفيت لپاره د بند يز بڼه لري»

تلفظ يی دومره سم وی گوډاومات نشی

اوږمون د هیواد په اوږو اوږوکی
همدغه سندرې له رباب سره ویلی
کیری .

— سینما ته ځی ؟

— تاسو پېښور ته سفر کړی و
هله څه وې هرکلی درځخه وشو؟

لکه چه قمر کلی ته د ژوندانه ډیره
بڼه خاطر وریاده شوی دی، په
خوبی سره وویل .

— هوکی مون ۱۳۵۱ دغبر گولی
په میاشت کی پېښور ته ولاړو او هلته

خوبی دی ؟

مودو کنسرتونه اجراء کړل. یو په
افغان کو نسلگری کی او بل د پېښور
په پو هنتون کی په زړه پوری خداده

چه پیژ ندلم خوتولو خوله رنگه یی
نه پیژ ندلم او هر وار په چه زمه معرفي
کیدل نود هرکلی یو توده خپه به
راغله. چه به یی ډیره داحسا ساتو

تراغیزی لاندی راوستلم هلته دبری
پښتو نخوا له سندرو اوسندر غاړو
څخه زیات هرکلی کیری .

ما بیا پوښتنه ترینه وکړه:

— د پښتو نستان کوم سندر غاړی
دی خو ښ دی ؟

— خیال محمد، هدایت الله، گلنار
بیگم، کشور سلطان او احمد خان چه
دوی ټول د پېښور له راډیو سره
همکاری لری.

— زمونږ د هیواد والو موزیک جوړونکو
څخه دکوم یو کار ستاد رضایت
وړدی؟

— ستا سندرو ټیکلی هم ډک شویدی
که نه ؟

— قمر کلی په خواشیني سره ځواب
راکړ .

— «داشی په زغرده اوزما په خوبه ندی
شوی، بلکه یو وار په غلا باندی ترسره

شوی. پدی معنی چه بی زماله خبرتیا
نه دراديو له آرشیف نه په استفادی

زما د سندرو ټیپونه ایران ته د ټیکلیو
د جوړولو لپاره وړل شویدی. پداسی

حال کی چه دهغو سندرو لپاره چه
ریکار ډونه ترینه جوړ پری باید ډیر

مشق وشي .

دلته وچه ما پوښتنه ترینه وکړه.

— دوه کاله دمخه چه ما مرکه درسره

کړی وه تاو یلی وچه زه آرمونه زده

کوم، خومره پرمختګ دی کړیدی ؟

— قمر کلی چه دکتوی د لړلو لپاره

پورته شوی وه او په خندا خندا یی

ځواب راکړ .

— «دغه می وضعه ده، کتوه لږه،

ما شو مان غلی کوه او داسی نور»

— اوبیایی په جدی لهجه وویل.

— هیڅ ښځه په خپل کور کی وزگار

نه وی، اوزه هم دیوی موریه حیث

په خپل کورنی ژوند کی یو لږ مشکلات

لرم او ځکه می د آرمونی په زده کړه

کی پرمختګ ندی کړی.

— دکوم خوراګ پخلی موښه زده

دی؟

— قمر کلی په خندا سره راته وویل.

— هسی خومی ډیرو خوړو پخول

زده دی خوجه په کومه ورځ دچرک

کباب بوخ کړم دکورنی غړی څو

پریرده چه هن له گاونډیانو سره هم

شخړه کوم خوشیې چرک ماته پاته

شی !!

— له خبر یالانو څخه گيله نلری ؟

— نه! هغوی تل زمونږ خبری په

صداقت سره خبری کړی دی.

— ښه نو چه داسی ده کومه بله

خبره نلری ؟

— ولی نه. که داطلاعاتو او کلتور

وزارت هنری خانگی له ولا یاتو څخه

هنر مندان او یو شمیر هنری

استعدادونه مرکز ته راوبولی ډیره

په ښه شی ضمنا که دهنر مندانو

لپاره دسواد اومو سیقی کور سونه

پرانستل شی دابه دهنر او په تیره

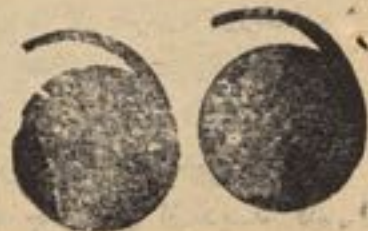
بیاد موسیقی دهنر لپاره یو ستر

چوپړوی . دنوی کال دمبار کی

دورکولو نه پس ترینه رسخت شوم.

دلته یو او سر و کو ویل ما دخپل وړ کتوب له جهان سره تړی: گوډر، سنگی او

له همزولو جینکو سره په سبوا و سا گوپسی تلل را پیا دوی .



نظام شمسی

اولین فیلم رنگه اثر تارکوفسکی

خبر های مبنی بر اینکه اندری تارکوفسکی، ناول معروف (نظام شمسی) ستینسلاو لم راجیث موضوع فیلم آینده اش بر گزیده است همه را به شگفتی انداخت. چه پیوند شگفت آزر و غیره منتظره! تا ر کجا و موضوع داستان سیانسی بکجا؟ (داستانهای سیانسی، آن نوع قصه های اندک برای روشن ساختن هر چه بیشتر حقایق سیانسی، روی نوار فیلم ثبت میگردند) کووسکی کجا و موضوع داستان سیانسی مشکلات سیاره های دیگر نظام شمسی کجا ایجاد پیوند بایک جهان اسرار آمیز و پر افسانه که کمتر در برگیرنده قوانین ژرف فکر است کجا؟

معاذت گرفته بودیم که تارکوفسکی را همیشه موجود زمینی، علاقمند به زمین با مزارع و چراگاه ها، با درخت ها و باران ها، همین زمین با بدبختی های ناشی از جنگها و درخشش چشم خیره کن هنر هایش، همین زمین و آورنده بارهای سنگین تراژیدی اش، این انسان، ببینیم.

اثر یست بسیار ساده باز بانگویای شاعرانه.

همچنانیکه در فیلم های گذشته تارکوفسکی دیده بودیم، وی سخت بازمین خود ما با انسان «این شهکار طبیعت» پیوند دارد. فاصله ای که بیکران زندگی را از سیاره دور افتاده نظام شمسی جدا می سازد فاصله ای نیست که در تاریکی ابهام مبنی بر جدایی، غرق گردد. بلکه این فاصله خود، برخورد جدیدی از دیدگاه شاعرانه است بر زمین و موجود روی آن، انسان، این دوری، رشته های پیوند به زمین را نمی گسند بلکه

پس چرا «نظام شمسی»؟

خوب، فلم بروی اکران سینما آمد. این اولین اثر «سینمای تارکوفسکی» است که به صورت رنگی تهیه گردیده است و از جانب دیگر این اولین فلم موصوف است که از تمام شهکاری های تکنیکی هنر سینما، در خلق و ایجاد آن به صورت وسیع و همه جانبه کار گرفته شده است. این فلم، نیروی فهم انسان را تا آفرای حوادث با خود می برد بدون اینکه از کدام تحلیل معین و کلیشه وار بهره برداری نماید. در عین زمان، فلم



این فلم شهکار طبیعت است

تماشاگر خواهد داد این تصویر تاجه حد بان
دارد ایستگاه های مداری فضا برای ما از طرف کار گردان
آورد های عظیم تمدن بشری، معرفی می گردد. ایستگاه همانند يك حجره
کندوی عسل است که از شهد شیرین فرهنگی زمین، چون: کتابها، تصویر
ها، ایده ها و اندیشه ها پر شده باشد. تصادفی نیست که ما «تثلیث»
ربا لیوف تصویر معبد پاشکوه،



خودش به رشته محکمی مبنی بر پیوند نو، تغییر می یابد. این فاصله بیرحمانه موجودیت و اثر قوای دیگر را بر انسان رد نموده و با شدت هرچه تمام تر او را باین باور می رساند که به جهان به همین جهان، مربوط است.

مشکل است تا فلم دیگری از همینگونه در مورد فضا، با اختلاف عمیق وریشوی آن، جز فلم «داستان شکفت آور فضا» اثر ستانی کبریک با «نظام شمسی» همطراز آید.

کبریک، زمین را ترک نموده و سفینه فضا پی اش را با تحیر، در ژرفای پایان ناپذیر فضای خا ر جی، غرق می سازد. درحالی که تارکوفسکی زمین را بخاطری پشت سر میگذارد

تادوباره به آن با عشق عمیق، بخاطر کمک عظیم، بر گردد. فلم تارکوفسکی همه سنت های فلم های داستان سیانسی را، از قبیل تکنیک های بیجان بمیان، دکور های بیروح، قهرمانان همانند آدمک های مصنوعی، که فقط برای تخلیق احساسات سطحی پابمیدان می گذارند، درم کو بیده است. فلم تارکوفسکی ثابت میسازد که دورن، غایب و فضا، به واقعیت عصر ما تبدیل شد و خواهان کار های زنده فلسفی و شو انگیز است.

بهار

بهار تازه ز سر تازه اگر د لاله ستان
برنگ لاله ، می ازیار لاله روی ستان
جها ن اجوان شهر وما همچو او جوانا نیم

می جوان به جوان ده د رین بهار جوان
ز شاخ سوده همی سر برون کندمینا
ز سنگ خار همی سر برون کند امر جان

بر از اسنان کبود ست احو ض نیلو فر
پسر از طراره لعلست روی لاله ستان
ز بسکه گور گتون برگ پید و لاله چرد
نمردین و عقیقین کند لب و دندان

همی بخندد نو نو بسبزه بر لاله
همی بگرید خوش خوش بلاله بر باران
گل از نسیم صبا هر ز گل کندا من

گل از سر شک اهو هر گلاب ناب دهان
بسان غایه دانیست لاله یاقوتین
نشان غایه اندر میان غایه دان

ز بسکه رنگ بکپسار برگ لاله چرد
چو برگ لاله کند رنگ شیر در پستان
سیاه سیخ زمان تا زمان بیاردتند

کند حکایت هر ساعتی ز صد طوفان
گمان بری که مراو را ز جود بهره دهد کف
« ازرقی هروی »



مهتاب بهار

ای پراز گل ز رخت دامن مهتاب بهار
صرف زیبایی تو رنگ گل و آب بهار
اینکه بر سبزه و گل مینگری شبم نیست
محور خسار تو شده دیده پر آب بهار
خط مشکین چقدر رو نق حسن تو فزود
میتوان گفت که این سبزه بود باب بهار
اینکه هر سو بچمن مینگری شبم نیست
پیش رخساره او ریخته است آب بهار
بلبل از نشئه اوسر خوش و نرگس مخمور
تا که در ساغر گل ریخت می ناب بهار
میکند از رخ و زلف گل و سنبل خرم
بس که آورده بهم حسن تو اسباب بهار
دا غهای جگر لاله خونین بنگر
گرنداری خبری از دل بیتا بهار
دل ز آرزو هو س عهد جوانی پر داز
خوش نباشد که دهی خانه بسیلاب بهار
غفلت و عهد شب با آمده توام با هم
سیر مشکل که شود چشم کسی از خواب بهار
ایر هم گریه و زاری بهوایش دارد
نه همین بلبل ما آمده بیتا بهار
دوسه روزی که چمن را ست نمایش قاری
دامن گل مکش از کف شب مهتاب بهار

قاری ملک الشعراء

از سرود گاه

دکتو و سپیل

بهار

ایو بیار باد که فصل بهار شد
دستی به تار زن که دلم بیقرار شد
یاد بهار نقش فریبا بون کشید
رنگ دگر گرفت چمن پرنگار شد
شاعر بساز نغمه بر شور آتشین
از آن نی که در دل گردون شرار شد
رنگین و دلفریب فرو زد بهار باغ
دهقان درین تپشکده تا گرم کار شد
بیرون دمید سبزه بر آورد لاله سر
ای سبزه روا بیا که دلم دا غدار شد
ساقی ز لطف خویشی بهار دگر بساز
پر کن صبوع باده که لیل و نهار شد
ای لاله روا بباغ شدی داغ بوستان
نرگس که دید چشم ترا شرمسار شد
گل آمدو بهار رسید و چمن شکفت
باز آبتا که موسم بو س و کنار شد
ساقی سپیل را تو بده بو سه می بگیر
کز تاب لعل تو سخنش آبدار شد.

جلال آباد ننگرهار

بهاریه

آمد بهار و باد خوش از هر طرف وزید
روح و روان تا زه با فسرده گان دمید
گلکشت کوه و دامن صحرا فرح فراست
دیگر بکنج خانه نپاید فرو لمید
بگذشت فصل دی غم و اندوه دور شد
وقت نشاط و عیش جوانان فرا رسید
پر از شکوفه و گل باغ و راغ گشت
بلبل فغان و ناله زهر بوستان کشید
گلشن که جای امن بود میسر ز در آن
روزی بر وی سبزه لب جو یار مید
در بزم دوستان و فایز پیشه خوش بود
تنبور و نای و تبله دف و چنگ بشنوید
در پنجروزه عمر همین دم غنیمت است
عمردو باره هیچکسی در جها ندید
بر گیر بهر از جوانی و برخیز بهر کار
کار و کمال بر در روزی بود کلید
غافل مشو ز بندگی حق عزیز من
با یاد حق توان به بهشت برین رسید
«حافده» اگر چه نظم تو بد نیست زین تمط
آرد ملال طول کلامت ازین مزید
الحاج خلیل الله «حافده»

اثر - توفیق

بهار

بهار شد بهار شد
شکفته روزگار شد
ز فیض ابر آذری
وطن شکوفه زار شد
«بطرف جو یار ها»
صدای آبشار شد
بهار شد بهار شد
بین که آب زندگی
ز برگ تا که میچکد
ز شاخ قطره قطره نی
بر وی خاک میچکد
نهمی بجوی میدود
ز سبب و ناک میچکد
زمی پیاله گرم شد
زمانه میگذشت
بهار شد بهار شد
سبوی خنجره را نگر
که از کلاب پر شده
دهان شیر خواره گل
زما هتاب پر شده
گلوی بید مشک بین
زمشکتاب پر شده
نه باغ مشکبو شده
که کوچه مشکبا رشد
بهار شد بهار شد
بقیه در صفحه ۷۷



بهار به

بهار آمد که بلبل از رخ گل شادمان باشد
بهار آمد که قمر بر وایه سرور روان باشد
بهار آمد که گل در بر نماید رخت خارا بی
بهار آمد که رنگین باز شاخ ارغوان باشد
بهار آمد که چون رویت گلستان دلربا گردد
بهار آمد که چون مویت هوانمیر فشان باشد
بهار آمد که نرگس جام زربکف گیرد
چو ساقی محفل آرای حضور گلرخان باشد
بهار آمد که رخت سبز پوشاند نهالان را
سرایا در زمرده غرق باغ و بوستان باشد
بهار آمد که رنگین سازد از گل دامن صحرا
بهرسو نقره فرش از جلوه آب روان باشد
بخط سبز سلطان بهار امرو زجادارد
اگر فرمان گلبازی بدست باغبان باشد
ندانم جلوه روی که در صبح بهار آفتد
که با این دلفریبی از زمین تا آسمان باشد
دل سنگ آب میگردد بوقت صبح در صحرا
چو گرمی نوازی بر سر سنگی شبان باشد
تو از چنین جبین گل مخور خارا بنقد بلبل
مبادا این ادا از روی ناز و امتحان باشد
شعر از : شایق جمال صاحب

دېسرلی راتگ

که تاز ه تاز ه گلو نه
که څه حسن و محبت و
که د ناز او محبت څه
که دسو زاوساز نغمی و ی
که په پو لو او پتو و و
که په سور کفن غمی و و
که آسمان کښی په غرا و و
ور ته سرو غو ټو نیو لی
که سپیری سیلی به راغلی
که دسرو گلو په قل کښی
دور یڅو په او ز و به
د سیلی هره خپیر ه
د طوفان هره چپه کښی
که په غرو و و که په سمه
د بجلو زار ، شنی و ی
پسر لی و پسر لی و

«اجمل»



گلونه

بهار تازه کړل د شبنم گلو نه
«نرگس» په خپله بی نوری وژپ ل،
گل دگلا بو غو ټی و سپر د لی
سحر ماښام یی په تاسترگی لکی
څوک تری و دونوکی سحری جوړوی
دهجر شپې د انتظار کشمکش
خدا پرو د شپې پری چا ژپا کړی وه
چه دی د صبر پیمان دکه شی
غنچې ، غنچې دك د شبنم گلو نه
دپیژند لو و ی ډیر کمه گلو نه
بلبلان ستا یی صبحد م گلو نه
څکه می خوښ دی ستا دچم گلو نه
دچا په غم شی دما تم گلو نه
ډیو ی نیو لی و و د غم گلو نه
سحر وختی و و واپه نم گلو نه
په زړه دی وکړه دز غم گلو نه

ټول سرتو پایه له اغزو نه ډک وو

«گوهر» له ورکړل خپل صنم گلو نه

«پیر گوهر»

دېسرلی دیوی

دا و رو نه په بید یا و و کښی بلین ی
که دسرو گلو غو ټی دی چه غوړپس ی
دخا ټو لو قافلی دی را روا نی
که دسرو میو پیا لی ویشتی کیږ ی
نوی نوی قوو تو نه ، آرزو گانی
په رگودېز گرانو کښی نخیر ی
خوانه ! گوره چه فرصت درنه لار نه شی
زمانه انتظار نه با سی تیر یږ ی
دوطن فضاء ، هوا او دښتی غرو نه
دزلمول له ارم ما نو سره سمیر ی
زمانه به په پرده پورته کړی له کاره
دزاهد زړگی که چوی که ویلین ی
چه په سر کښی یی هوس دمستی نه وی
هغه کام نه پورته کیږی نه رغیر ی
پسر لی به نوی نوی زیری راږی
چه د فکر مسیحا په کښی خو خبر ی
«لایق»



ستاسو پېرېوې

پسرلی

را غی پسر لی په وطن ملک به سبزه زارشی
خای په خای گلو نه غر او سمه به گلزار شی

ونی به شی تانندی را بر سیره به تیغونه کړی
ډک بهوی شودونه بورا گا ن به پری خوبونه کړی

ډیرو به تنکو ونو سپر و لی وی غوتی خپلی
خوک به پی ببر سری خوک به وسپری کوخی خپلی

لاړه به سختی شی درا حت دی امیدونه ډیر
وینی به په سترگو پسر لی کی سره گلوته ډیر

ورکی به کینی شی هریو زړه به کړی پیدا مینی
غاړی به تر غاړی کړی هریو دورور ولی خینی

وبه شی باران په خوشوور خو دغه ورځو کښی
ډیر به رحمتونه د پسر لی وی په ورځو کښی

«نصیر»

(د صحرا سیل)

پسرلی دی وخت د گلو بدل شو دی د دنیا سیل
دلته سیل دی هلته سیل دی گوری شته دی هره خوا سیل

ځمکه شنه لمنی شنی دی خه عجیبه تماشی دی
اوس خامخا خو بنیږی دی وختو کښی دهر چا سیل

نوی وخت او تقاضا ده د کار لورته بسم الله ده
راخی وگوری پتو کی دېز گرو دها ها سیل

دخلمو جوړی لښکری پیغلې درومی ډلی ډلی
هلته کاندی دگل خواکی د بلبل او دپورا سیل

حرکت کی برکت دی د رحمت پسی راحت دی
په همت او کار کی پت وی د ژوندون او دمعنی سیل

ای ظالمة سخت په زړه پی رحم نلری نوڅه پی
خه په مینه مینه کړی ته د خوارانو دژړا سیل

نوی ژوند او تازه گی ده ښه دوره ده او ښادی ده
طبیعت دی نن جوړ کړی په هرلو رد سینما سیل

خومره ښه وخت دی تیر پری ویلی زړه پری نه مریږی
سترگی کله مری شوی چه کوی دگران اشنا سیل

پیغلو و تمبل گلوته ورته ډک شوور بلو نه
هلی و گوری ملگر و دمینو دخندا سیل

داموسم خود بدلون دی نوی ژوند نوی قانون دی
که خدمت د وطن وکړو بیا به پی وکړو دلور تیا سیل

مرا ویتو ب دمنځه تللی دخوانی موسم راغلی
خای په خای کلی په کلی شته دحسن او ښکلا سیل

نقاشی د سرو گلانو موسم کړی به هر لوری
«غمشریک» وایی ملگرو راخی وکړو د صحرا سیل

محمد هاشم «غمشریک»

نوبهار

گلر خو آوازو کړو چه خا نو نه کړی سنگا ر
را غلی ښه موسم ددید وادید ی نو بهار

شپونکی به پلن راغه کښی خپلی وا دیدی نو بهار
تندی مرغومی کاندی هری خواته غور زی مندی
پیغلو په ورپلو دلالة جوړ کړو قطار
را غلی ښه موسم ددید وا دیدی نو بهار

بهار که مسیحا دی پری ژوندی شوه کائنات

شروع کړلو خو با نو بیا دخپل حسن ذکات
منگی پی په اوږو دی د پاو لیو پی شر نگار
راغلی ښه موسم ددید وا دیدی نو بهار

تالندی خند پری دسروشو نهوی بریښنا ده

دژاڼو اتیونه خه زړه پوری تماشیا ده
په ډیر خوشحالی سره آواز کوی ابشار

راغلی ښه موسم ددید وادید ی نو بهار
بهاره راته راوړه د معارف د پښو وی خلور

ستا پل دی د نیک شاگوم گوندی وطن مو کړی سمسور

د تاله مرغ غوندی شی لاله زار
راغلی ښه موسم ددید وا دیدی نو بهار

بهاره راته راوړه د معارف د ښو گلو نه

چه هیر درځنی نه شی راته راوړه نهضتونه
که ستاله بر کته مو ماشین شی یوغ و سپار
راغلی ښه موسم ددید وا دیدی نو بهار

ور کړه لږ تسل بهاره خوارو مظلومانو ته

لاس دخیروور اوږد کړه سر دلو خوی تیمانوته
هوسا به کړی که نه داوږی تپری دل آزار
راغلی ښه موسم ددید وا دیدی نو بهار

«شاگره» دنو روز گرمی میلی په هر ه خوا دی

دژوبلو په حال ژاپی که دسترگودی پنا دی
که ناست پی خاطر جمعه کړی وصال دخپل نگار
راغلی ښه موسم ددید وا دیدی نو بهار

د «خیالگر» خوبونه

شمشیر بازی

با اصطلاح فرانسویان «اسکریم» و بقول انگلیسی زبانان «فیسنگ» یکی از ورزشهای اصیل جهان است. مبارزه با شمشیر در پهنه تاریخ باقواعد و اشکال گوناگون صورت میگرفته، اگر چه شکل سلاح با یکدیگر متفاوت بوده است ولی دریک موضوع همه باهم یکسان بوده اند. دفاع از خویش و درهم کوبیدن طرف مقابل. قدامت این ورزش از دوهزار سال پیش از میلاد ثبت شده است. در معابد مصر نقوش وجود

دارد که تاریخ آنرا ۱۱۹۰ سال قبل از تولد مسیح ذکر کرده اند.

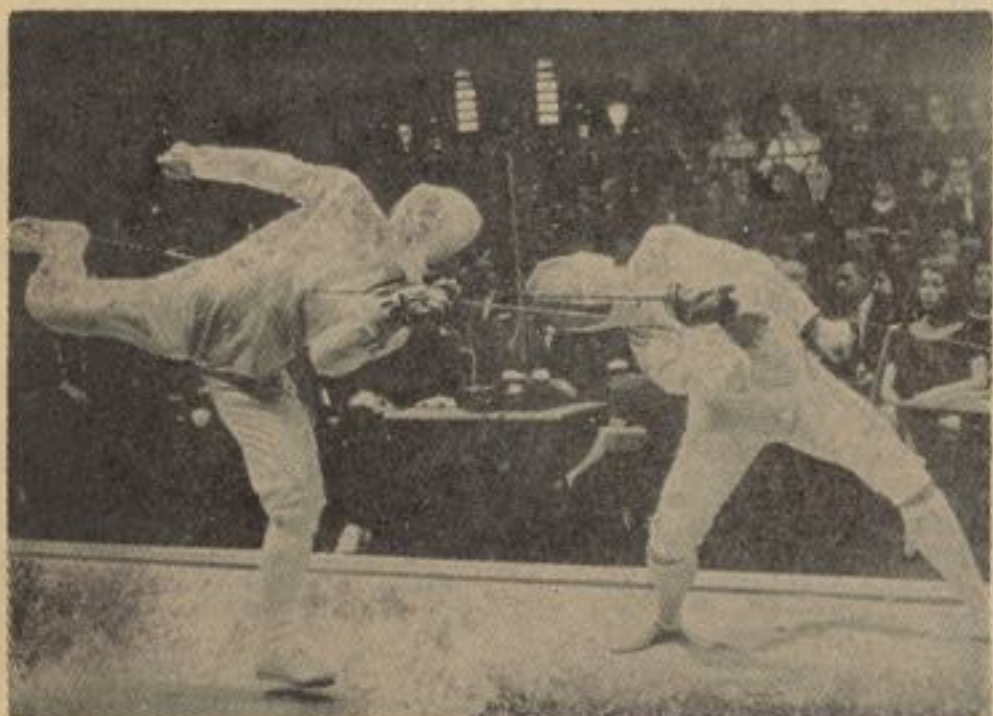
انواع شمشیر :

در مسابقه های جهانی و بازی های المپیک سه نوع شمشیر بکار برده میشود که مشخصات متفاوتی دارند آخرین قوانین در مورد شمشیر بازی که در کنگره جهانی ۱۹۴۵ تدوین شده است مشخصات اسلحه را چنین بیان کرده است.

سایر

طول سایر تا ۱۰۵ سانتیمتر وزن آن حد اکثر ۵۰۰ گرام. بیست مسابقه در سالن سر پوشیده بطول ۱۴ متر و عرض ۲ متر.

فلوره :



جوانان

سالی که نیکو ست

از بهارش پیداست

سال نو قرار سیده و مادر آستانه یک زندگی نو به امید فر دای بس دل انگیز و مطلوب قدم به مرحله نوین زندگی خود میگذاریم.

برف های یی هم زمستان پارسا بشارت یک فصل حاصل خیز را داده

و به مقوله گذشتگان سالی که نیکو ست از بهارش پیداست امید داریم سال ۵۲ برای مایک سال موفقیت، آمیز محسوب گردد.

و جوانان ما ملتفت این نکته گردند که وظیفه آنها هر روز سنگین تر شده میرود و مکلفیت آنها در قبال وطن پیش از پیش سنگین تر میگردد زیرا جوان است که باید متوجه گردد که دنیای نو، زندگی نو، جهان نوا از آنها انتظار های دارد.

امید داریم سال جدید طلیعه فرخنده یک سال نیک برای همه جوانان ما محسوب گردد و در تمام مراحل زندگی یک سال بی سابقه

و فرا هوش ناشدنی محسوب گردد.

کنون که بر آغاز این سال فرخنده قدم میگذاریم به تمام جوانان کشور شاد باش قلبی خود ها را تقدیم و سال نورا به همه تبریک گفته و موفقیت تمام خوانندگان ژوندون را تمنی میکنیم.

خوانندگان ارجمند و گرامی مجله ژوندون !

ما آرزو داریم در سال روان برای پیشبرد مفکوره های ملی، اجتماعی،

اقتصادی، فرهنگی، سپورتی و غیره

و بر موضوعات مختلف حیاتی روشنی

انداخته و میز مدور را با وجود آورده

و مطالب مختلف را مورد بحث قرار

داده با استفاده از مفکوره شما

جوانان ابر معلومات خود بافزاییم.

آدرس: انصاری وات مطبعه

دولتی مدیریت مجله ژوندون.

نو یسنده : شیما شیدا

بارجال گذشته جهان آشنا شوید

متر نیخ

پرنس کلمنس لوتر و نسل متر نیخ در ۱۵ مه ۱۷۷۳ در کبلنتز متولد شد. در استرا سبورک و ماین تحصیل کرد. در سن ۲۸ سالگی به مقام وزارت فرا نسوای اول رسید. از ۱۵۱۸ بعبداو برجسته ترین و فعال ترین شخصیت سیاسی ارو پابود.

انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه در تمام کشور های اروپایی از جمله اتریش تأثیر بسزایی گذاشت و دولت وین سقوط کرد لذا مترنیخ به انگلستان رفت و در ۱۸۵۱ از سیاست کناره گیری کرد و در قصر ژوها نسبورک راین منزوی گردید. و سر انجام در ۱۱ ژوئن ۱۸۵۹ در وین در گذشت.

مظفی کمال پاشا (آتاتورک): پسران ۱۸۸۰ در سالو نیک دیده بجهان گشود. در جوانی بخدمت نظام درآمد و در طرابلس با ایتالیا تپها جنگید. در جنگهای بالکان بفرماندهی رسید. و در آغاز جنگ اول جهانی وابسته نظامی عثمانی در بلغارستان گردید در سال ۱۹۱۶ در خلیج دار دا نل جلوی انگلیس هارا گرفت. آنگاه بفرماندهی سپاه رسید که در جبهه روسیهامی جنگید. پس از جنگ و شکست امپراطوری عثمانی مردم کشورش رابه جنبش واداشت و سپس بدفع یونا نیها پرداخت در ۱۹۲۳ خلافت رابرانداخت و بر یاست جمهوری رسید و تا سال ۱۹۳۵ چاربار طبق آراء مردم رئیس جمهور شد وی حروف لاتین رابرای نو شتن زبان ترکی معمول کرد. آتا تورک «پدر ملت ترکیه» در سال ۱۹۳۸ در استانبول زندگی رابد رود گفت.

بهارم دیگر هرگز خزان مشو

در جستجوی دوست

« محمد ظاهر خورسند آرزودارد که در باره شعر و موسیقی و آواز نا شناس با خواهران و برادران هموطن خویش مکاتبه نماید. »

آدرس : محمد ظاهر خورسند متعلم صنف دوازدهجیم لیسه سلطان هرات .

من آن غروب رابیاددارم آن غروب سردو غم انگیز، خشک و بی تفاوت و بالا خره غروب جدایی هارا .

خوب بیاد دارم که بهارم از من گریخته، آه آباباورگرد نیست واقعا بهار با همه عشوه و ناز، با همه سوز و گداز روزی ناجوا نمردانه بگر یزد و عشاق بیچاره اش را تنها رهاسازد آری، آری من آن غروب را بیاد دارم که دیو نا امیدی سخت گریبانم رامی فشرد. آه که چه کشنده است انسان برای بهار، بهاری زیباییها بهار مستی ها مست و باو فا گردد اما افسوس از آن که او بگریزد، بگریزد به دور ها، به قله هاویا به عمق دریا ها ...

اورفت ولی هر چه شدمن باریزه برگ های خزان ریزه کردیم بعد می گر یند .

عروس سپید پوش ز مستان نغمه کنان آمد و فر یادزان رفت .

حال از شدت ترس می لرزم نمی توانم آن چه من احساس می کنم روی کاغذ ریزمش . آه خدایی من، مات مانده ام آیا باور کنم مادر طبیعت با شیر صبحگاهی چهره سیاه و چرکین شبرامی شوید ؟ فریاد قاصدان به فر یادم آورد فغان «شاد باش ای طبیعت دیگر باز هم عروس آورده ای» گلها به هیجانم در کشیده از زبان من بشنو، من بازبان آتشین و لبخند نمکین بر تو «مبارک باد می گویم» آبشاران از شادی چو کودکی که صادقانه سر در آغوش مادر گذا رد می گر یند .

محمد اسمعیل نورس - ۱۹ ساله - علاقمند به سینما و هنر پیشه محبوب راجیش کهنه. مایلم بادختران و پسران هموطن خویش مکاتبه داشته باشم .

آدرس : - مدیریت دفتر داری محاسبه وزارت فواید عامه .

نادر شاه مینه - کابل -



در این عکس شما مشهورترین ستارگان سینما را می بینید که اکثرا آنها به شما معرفی شده است. اگر شما آنها را می شناسید اسم هریک از ستارگان رانوشته به ما بفرستید و بگوید که این ستارگان از کدام مهالك هستند .

لطفا به این آدرس نامه های خود را بفرستید تا نام شما را در مجله چاپ برسانیم: انصاری واپ مطبعه دولتی مدیریت مجله ژوندون صفحه جوانان

آهنگ شبا ویز

آن غوطه ور گردد .

او همچنان راه میرود و بدن آنکه بچپ و راست و یا عقب خود بنکرد گام بر میدارد، گویی یکی از قهرمانان افسانه هایی است که ما دران و مادر کلانها برای او نقل میکردند ... او نیز چون قهرمانان این داستانها اندرز های گفته شده را آویزه گوش ساخته و از ترس اینکه مبادا مصیبتی دامگیرش گردد از راه راست چشم بر نمیدارد و با اطراف خود نمینگرد ...

دختر بدین سان با چهره خون آلود و پیکر ضعیف اما پرتلاش خود راه می پیمود و با استقبال فروغ خورشید ، نسیم صبح و به پیشواز زندگی که تازه از خواب شب بیدار میشد ، میشتافت ..

او همچنان راه میرفت و نور آفتاب از هر طرف احاطه اش مینمود و حیاتی که پیرا موشی موج میزد اورا در خود فرو میبرد. اما او ناگزیر بود بحکم غریزه و بحکم سستی و اخوتی که آهسته آهسته در پیکر نا توانش مید وید، از سرعت قدم های خویش بکاهد و بطی تر حرکت کند و هنوز روز به نیمه نرسیده، از «بحر» عبور کرد و نزدیک شام گاهان بیکی از دهات مواصلت نمود. آنجا پنا گاهی بود که میتواند از شر تعقیب کنندگان نجاتش دهد ، لذا در آن داخل شد تا کمی استراحت کند و قوت لایموتی بدست آرد و شب را نزد اهل قریه بسر رساند .

آری ، من خود را می بینم که تنها و منفرد با روحی در هم شکسته و پیکری ضعیف و ناتوان و لباس زوئیده و یا شبیه زوئیده در راه مذکور گام بر میدارد .. با آنهم هیچگونه اندیشه ای در باره آنچه ترکش داده ام با خود ندارم و راجع به آینده ای که سوی آن روانم و کسانی که با آنان مواجه خواهم شد، هیچ نوع سوالی از خود نمیکم .. حالت من تأثیر شراب موثر نیرومندی است که بنا م عشق آزادی یادش میکنم و گاهی حیات ما را تحت تأثیر معجزه آسای خویش قرار میدهد . آیا میترسیدم ؟... یا اینکه خود را در مصونیت حس میکردم ؟... نمیدانم! هر دو احساس یکجا در من وجود داشتند و همانطور که شب

تا اینجا داستان

زهره زن بادیه نشین بعد از آنکه شوهرش بقتل میرسد با دو دختر خود آمنه و هنادی بیکی از شهرهای مصر پناه می آورد و در آنجا هر سه بحیث خدمه استخدا میگردند زهره پس از دو سال ناگهان تصمیم میگیرد تا آن شهر شوم را ترک بگوید و هر سه از شهر خارج گردیده شامگاهان پای پیاده بیکی از دهات مجاور میرسند . چند روز بعد ناصر برادر زهره با دوستش میرسد و آنها را با خود میبرد، اما در طول راه در نیمه شبی هنادی را بشکل فجیعی بقتل میرساند .. آمنه پس از رسیدن بمنزل خانواده سخت رنجور میگردد و همینکه تا حدودی بهبود می یابد، پای پیاده و تنها از چهار دیوار خانه میگریزد و راه شهر را در پیش میگیرد .

حوادث اند و از حادثه ای بسوی حادثه دیگر پرتاب میشوند و بیخبر از سر انجام کار خویشی گام بر میدارند ، تا اینکه روزی بایکی از این غولهای کریه المنظر و یا غولهای نقاب پوش مواجه میگردند و چون شکاری در چنگال آنها دست و پا میزنند و آنگاه است که انواع رنج و عذاب و اقسام رنجوری و بدبختی بسراغشان می آید و زلت و سر افکندگی دامگیرشان میگردد و چه بسا که این حوادث بزندگی برخی از آنان خاتمه میدهد . ؟...

هنگامیکه آمنه صبحدم از منزل خانواده چون تیری بیرون جهید و بدون احساس کمترین تکلیف و در ماندگی حرکت خود را بجلو ادامه داد ، در باره هیچ يك از این مسایل نیندیشیده بود. بلکه او هیچگونه حرکت و نشاطی احساس نمیکرد، و حتی متوجه نبود چون تیر بجلو میرود ، زیرا او فقط در باره يك چیز می اندیشید ، در باره زندانی می اندیشید که از آن گریخته بود و میخواست هرچه زود تر از آن دور گردد و به آغوش آزادی که در انتظارش بود پناه ببرد و در اعماق

میرسد که هر يك بشکلی در طول طریق کمین کرده اند. برخی از آنها در انتظار شکار خود نشسته و برخی در جستجوی آن میباشند ، بعضی آشکارا خود را مینمایاند و بعضی هم در مزارع و کشتزار ها خود را نهان ساخته اند . برخی بقیافه غول کریه المنظر مخوفی خود نمایی میکنند که در او لین نگاه قلب انسان را از شدت هراس میفشارد و بیننده بحکم غریزه میکوشد از آن دوری گزیند و خوشبین را از شرش نجات بخشد . برخی بقیافه مرد مهربان و یا جوان خوش معامله ای عرض وجود مینماید که دیدارش برای انسان اطمینان می بخشد و قلب بیننده را بسوی خود میکشاند، اما بزودی پناهنده متوجه میگردد که جز غدر و خیانت و جز بدی و شرارت از وی سر نمیزند .

عده ای از آنها در لباس مردان و عده ای دیگر در لباس زنان ظاهر میشوند ، اما همه در حقیقت غولهایی بیش نیستند که دست سرنوشت در راه دختران ناتوان رانده شده تیره روزی چونتو قرار داده است دختران بد بختی که باز بچه دست

خدا نکهدارت ای دختر نورس! کجا میخواهی بروی، مگر پیرا مون حوادث و مصایبی که زندگی برای بیچارگان و تیره بختان و انسانهای ناتوان در کمین نگهداشته، نیندیشیده ای؟ زندگی برای آنها سر چشمه رنج و ضرر و منبع زشتی ها و جرایم است که بتدریج از روی آنها پرده بر میدارد و یکی بعد دیگر مینمایاند.

مگر دوباره افسانه های د هشت انگیزی که روز و شب در دوران کودکی میشنیدی فکر نکرده ای؟ مگر بخاطر نداری که درین افسانه ها از دیو های سخن میرود، دیوهایی که راه رابن رهگذران می بندند و غولهای که ترس و هراس بر آنان تولید مینمایند .. آنها چون بوی رهگذری رامیشنوند از شوق بلعیدن او دندان بهم میسایند و برای فرو بردن گوشت و استخوان او غلیانی پایان پذیر در جوف خود احساس مینمایند رهگذر با قلبی آکنده از خوف و بدنی لرزان از شدت هول نزدیک میشود هرگاه وصایا رانیک بخاطر سپرده و اندر زهارا آویزه گوشی ساخته و فن مقابله با غول صحرایی را از یاد نبرده باشد، نخست بروی سلام می افکند و بدین ترتیب اورا به صلح و مدارا وادار میسازد، اما اگر وصایا را بخاطر سپرده، اندرز هارا آویزه گوش نساخته و فن مقابله با غول صحرایی را از یاد نبرده باشد، در همان قدم اول چون لقمه ای در کام او فرو خواهد رفت و دیگر کسانی که انتظار اورا میکشیدند نشانی هم از وی بدست نخواهند آورد .

آمنه ، در مقابل این غولهای وحشی که در طول راهت پراکنده اند ، چه آمادگی گرفته ای؟ آنها چنانکه در افسانه ها بتو حکایت کرده اند ، هفت تن نیستند، بلکه عدد شان به هفتاد بلکه به صد ها

وروز در روی زمین از عقب همدیگر فرا می‌رسند، آنها نیز در قلب من همدیگر را تعقیب مینمودند.

ازین ناحیه کاملاً مطمئن بودم که دیگر هرگز مادرم را نخواهم دید و صدایش را نخواهم شنید و نیز اهل خانه را نخواهم دید و در هیچ کاری با آنان اشتراك نخواهم نمود و هرگز با آن مرد مجرم جنایتکار قسی القلب مواجه نخواهم شد و ناگزیر نخواهم بود در برابر دستورهای خشن او بزانو در آیم و نزدیکش را تحمل کنم. با این احساس آرامش و اطمینان بر قلبم چیره میشد و زندگی بزیبا ترین صورتی برویم می‌خندید و روحم از آمال و آرزوهای شیرین مالا مال میگردد و مجموع آن، قدرت و شجاعت و تحمل شگفتی در من می‌آفرید و بدون آنکه کمترین احساس خستگی و ماندگی برایم دست دهد، راه خویش را در پیش می‌گرفتم.

در طول راه، مخصوصاً بعد از آنکه از «بحر» عبور نمودم بیاد خواهرم افتادم. راه در نظرم مغشوش میشد، میخواستم بدانم مامای جنایتکار ما در کدام نقطه از جاده منحرف شد تا ما را در آن نفای عریض و طویل ببرد و جرم خود را مرتکب گردد.

همینکه خواهرم را بیاد می‌آوردم دفعتاً سایه اش در نظرم مجسم میگردد، میدیدم او همانطور افسرده و فرو رفته در خود، درست مانند همان روزهایی که بتا زگی شهر را ترك گفته بودیم پیشرویم استاده میشود و من میخواهم نزدش بروم، دستش را بگیرم و باوی بصحبت آغاز نمایم، اما ناگهان حوادث گذشته بخاطر من میرسد و واقعیت درد ناک برایم روشن میشود و با احساس آن، چشمه اندوه در قلبم منفجر میشود و یکجا با خونم جریان پیدا میکند... سراسر بدنم را آتش سوزان فرا میگیرد و اشك چون باران بر رخسارهایم سرازیر میگردد، و ناگزیر میشوم بگوشه‌ای از راه پناه ببرم تا دور از نظر مردمان جلو گریه را سردهم.

لحظه ای بعد همینکه از جا بر

میخیزم تا راه بروم، خواهرم نیز بامن گام بر میدارد و اشباحی که هنگام مریضی در نظرم مجسم میشدند، پیرامون او و پیرامون می میچرخند و ناگهان ما حولم را اشباح بی شماری فرا میگیرند و من نمیدانم آنها از کجا پدید آمدند، اما می بینم تعدادشان غزونی می یا بد با هم می آمیزند و صنجه و فریاد شان بگوشم می‌رسد... از خود میترسم... میترسم مبادا دیوانه شده باشم.

با تمام این وضع در راه خود گام بر میدارم، از قریه ای بقریه ای و از منطقه ای بمنطقه ای می‌روسم، گاهی درینجا مهمان میشوم و گاهی در آنجا دست سوال دراز مینمایم نزد خود گاهی در مزارع و گاهی بار دیگر در خانه ها بکار مصروف میشوم... این دونوع احساس بدون آنکه لحظه ای آرامم بگذارند چه در خواب و چه در بیداری بر قلبم هجوم می آورند... و من پیوسته در بین خانواده خود که از نزد شان فرار کردم و خواهرم و اشباحی که دور او میچرخند قرار دارم...

بدین سان روزها از پی هم میگذرند و من رو بسوی شرق در حرکت، بدون شك هدفی در برابر من قرار دارد که بسوی آن میشتابم و آنرا با تمام جزئیاتش در نظر مجسم سازم، گویی بصورت غیر شعوری بسایقه غریزه سوی آن کشانده میشوم.

من همچنان رو بسوی شرق روانم، از هدف خوديك گام هم بسمت راست یا چپ منحرف نمیشوم مگر برای اینکه شبی را درین قریه بگذرانم و یا ساعتی چند در آن قریه دیگر با ستراحت بپر دازم، اما همیشه رو بسوی شرق در حال سفرم و هر قدر به هدف نزدیک میگردم و هر قدر بشهر فاصله ام کمتر میگردد، بیشتر احساس اطمینان و خاطر جمعی مینمایم... پس معلوم است که هدف من ازینهمه سعی و تلاش رسیدن بشهر است و میخواهم در شهر در میان اهالی آن زندگی کنم و هدفم در شهر، منزل

ما مور مرکز است که میخواهم به آن پناه ببرم و از اهل این منزل کمک بخوام و در سایه آنها زیست نمایم و قلب خود را نزدشان بگذارم و مخصوصاً آرامش این روح رنج دیده و شقای این قلب مجروح را در نزد خدیجه بجویم.

تا زمانیکه باین منزل نرسیده ام احساس امن و آرامش نخواهم کرد و تا هنگامیکه آن چهره ها رانده ام و آن صدا های آشنا را نشنیده ام، از رنجوری جانگاہ نجات نخواهم یافت... همینکه پا بداخل آن خانه بگذارم دیگر دست مایم بدا منم نخواهد رسید و ترس و دهشت دیگر بقلبم راه نخواهد یافت... اما اگر اهل خانه بپرسند که تا حال در کجا بودم؟ بجواب شان چه خواهم گفت؟... آیا ماجرای خود را یکایک برای شان باز بگویم و یا اینکه اصل مطلب را از آنان بپوشانم؟ اما اگر اهل منزل از پذیرفتنم انکار نمایند و دروازه خود را برویم ببندند و لطف و احسان و نوازشی را که انتظار دارم، از من دریغ دارند، در آنصورت تکلیف من چه خواهد بود؟ گذشته ازینها اگر خدیجه از من اعراض نماید چه خواهد شد؟ زیرا شاید او بکسانی از دختران شهر و یا قریه دست یافته باشد که در موقف من قرار گرفته و مثل من باوی در بازی و سرگرمی هاشترک نماید و بکار هایش رسیدگی کند؟ هرگاه این خانه از پذیرفتنم خود داری کند، بکجا خواهم رفت و اگر اهل منزل از قبولم سرباز زنند، نزد که پناه خواهم برد؟

۱۳

نخیر! این خانه همانطوریکه من شناخته ام، پاکیزه و مرتب است و مرا بسوی خود فرا میخواند، هیچ مراجعی را رد نمیکند، بروی هیچکس بسته نمیشود و هیچ مهمانی را از خود نمیرانند. همینکه خانه از دور بچشم می‌رسد، بسرعت قدمهایم افزوده میشود، گویی نیرویی نامریی مرا بسوی آن دفع میکند و یا اینکه باصرار بجهت آن فرا خوانده میشوم بنابر آن شتابان گام بر میدارم.

از دیدن دودی که از خانه بلند میشود، آتش مشتعل مطبخ را بخاطر نمی آورم، بلکه آشپز و سایر خدمتگاران که در ماحول او مصروف فعالیت اند در نظرم مجسم میگردند گویی صدای شانرا میشنوم و در کار با آنها کمک مینمایم و بگفتگوی شان شرکت میکنم... کم کم بخانه نزدیک کلکین گشاده ای بنظرم می‌رسد، از مشاهده آن اطاق خدیجه را بالوازم و اثاثش بخاطر نمی آورم، بلکه خود خدیجه در نظرم مجسم میشود که در اطاق نشسته و بابعضی وسایل خود سرگرم بازی است و یا برای حاضر کردن درس بسطور کتاب چشم دوخته است تصور میکنم من نیز در بازی کردن و یا آمادگی درس باوی اشتراك دارم و یا برخی از مجلاتی را که او میخواند بشنوم. هر قدر فاصله ام بخانه کمتر میگردد زندگی داخل خانه بیشتر در نظرم مجسم میشود، گویی در داخل خانه هستم و بجایی که چند ماه قبل بحیث يك جزء این کل داشتم برگشته ام و از نور فیض بخشی که سراسر منزل را در خود فرو برده و بحرکت و نشاط و فعالیت واداشته است، بهره میبرم.

بالاخره به دروازه باغچه می‌روم و برای داخل شدن از آن هیچگونه ترددی در خود راه نمیدهم پس از مثل همان روزهایی که پس از گذراندن شبی با مادرم و خواهرم بر می‌گشتم با گامهای شمرده و استوار جلو میروم و بدون آنکه بماحول خود ملتفت گردم بسرعت ازینها بالا میروم... باطاق خدیجه می‌روم و داخل میشوم، می بینم بانوی من و دوست من آرام نشسته و برکتایی چشم دوخته است. قبل ازین همینکه با هم روبرو میشدیم باخنده و شوخی یکدیگر را استقبال میکردیم، اما اکنون چرا نمیخندیم و شوخی نمیکنیم...؟ او چرت زده و گیج است و من طوفان گریه را سر داده ام؟

سپس او می‌پرسد - کجا بودی...؟ و حالا از کجا می آیی...؟ و در طول این مدت دراز چه میکردی...؟

«هیکل» مینویسد :

«بریتانیاییان در درازای همه سالهایی که در مصر سپری کردند ، مردم واقعی مصر را شناختند و میلونها سر باز بریتانیایی ، در دو جنگ جهانی ، از این کشور گذشتند . افسران طبقه بالایی را شناختند و سر بازان را شناختند . نخستین باری که بریتانیاییان خودشان را با مصریان واقعی روبه رو یافتند ، هنگام تظاهرات علیه بریتانیا بود .»

«سر انتونی ایدن، همانند دالس تنها يك بار ناصر را بر ميز شام ملاقات كرد. برای دومدی که چون ناصر و ایدن کاملاً مخالف هم باشند، به ندرت اتفاق می افتد که بایکدیگر همکاسه شوند . این دعوت شام از جمله تشریفات اجتماعی نبود، بلکه مقابله ای بود بین نمایندگان دوشمیوه زیست متضاد .

افسران طبقه بالایی را شناختند و سر بازان بد کاره گان را شناختند و هوش و گوش شان متوجه کیسه بران، واسطه ها و بچه های بسوت رنگ کن در سر کهای قاهره بود. نخستین باری که بریتانیاییان خود شان را با مصریان واقعی روبه رو یافتند، هنگام تظاهرات علیه بریتانیا بود .

افسرانی که چار زانو در خیمه شیخهای عرب می نشستند و با عربی کاملی در باره شورتازی سخن میگفتند چیز مشترکی داشت - اوهم به صحرا نشینان عقیده داشت و منکر شهر نشینان بود.

پاهای امیر یا لیزم در کشورش ساخته بود، با ایدن که خودش را وقف نگهداشتن نیروی روبه زوال بریتانیا کرده بود، همکاسه شد . آنشب ناصر، چنانکه عادت داشت همسرش را از خانه باخودش نیاورده بود. ایدن با همسرش کلاریسا بود که اندام باریکی داشت و لباسی شب دراز پوشیده بود. آن شب با افسری صحبت میکرد که

این عدم تماس در روابط رسمی

سیمای جمال عبدالناصر

نوشته «محمد هیکل»

بخش چهارم

ترجمه «وز»

By Mohammad Heikal

این دعوت شام به روز بیست و ششم فبروری سال ۱۹۵۵، هنگامی که ایدن به قاهره سفر کرد ، در سفارت بریتانیا بر گزار شد . این امر خیلی شگفتی انگیز است که بریتانیاییان در درازای همه سالهایی که در مصر سپری کردند، مردم واقعی مصر را شناختند. میلونها سر باز بریتانیایی، در دو جنگ جهانی، از این کشور گذشتند و نیز سایه انداخته بودویکی از راه هایی را می ساخت که به سوی میانجا میزد. بریتانیا بیان بر صحرانشینان اعتماد داشتند و کسانی را چون لاورنس عربستان، گرترو دبل و گلوب پاشا بادیدی رومانتیک مینگر یستند . اینان بر روشنفکران قاهره و اسکندریه اعتماد نمیکردند. بدینصورت ، بر چنین زمینه ای بود که ناصر ، انقلابی که خودش

آیا «ایدن» تظاهر میکرد ؟

«ایدن» هنگامی که باز بان عربی ناصر را خواشاید گفت، وی را به شگفتی اندر ساخت. سپس در باره قرآن و شعرو ادبیات عربی به صحبت پرداخت. او به ناصر گفت که روز گاری میخواست عرب شناس شود و حیات خودش را وقف مسایل عرب سازد، ولی بعد، سیاست را بیشتر هیجان آور یافته بود . با اینهمه با آن

سرفروشت آینده اش معلوم نبود. کسانی در این دعوت بودند که احساس میکردند ایدن تظاهر میکند و تلاش دارد تا همسر جوانش را زیر تاثیر در آورد .

در مقابل، ناصر میخواست که مسایل اساسی طرح شود. هنگامی که ایدن از او پرسید که چرا مخالف پیمان بغداد است، ناصر شرح داد که او نمیتواند در هیچ پیمان دفاعی با

قدر تهای بزرگ شامل شود. اما ایدن آنگونه که دالس، هنگام صحبت بر پیمان بغداد، رفتار کرده بود، رفتار نکرد. دالس گفته هارابادقت می شنید، ولی ایدن دلتنگ و خسته به نظر میامد. او چنان وانمود میکرد که این گفته هارا قبلا شنیده است. و هنگامی که ناصر سخنهایش را به پایان رسانید، ایدن گفت: «من با همه این استدلالتها آشنا هستم.»

ناصر میگفت که به عقیده او پیمان بغداد به انشقاق جهان عرب میانجا مدو مصر را به انزو امیکشانند. گفتگوی او با ایدن ادامه یافت ایدن میگفت که هرگاه حکومت مصر آرزو نداشته باشد، مصر میتواند عضویت پیمان بغداد را رد کند، ولی هنوز نمیتواند فهمید که چرا مصر میخواهد اندیشه خودش را بر بقیه جهان عرب تحمیل کند.

ناصر پاسخ داد: «ما اندیشه خود مان را بر آنان تحمیل نمیکنیم. ما تنها نظر خود مان را تو ضیح میدهم و اگر نظر مامورد پشتیبانی قرار میگیرد، برای آن است که این نظر با احساس توده ها هما هنگی دارد.»

ایدن با فشاری میکرد که بر یتانیا بهتر میتواند دریابد که احساسات واقعی مردم عرب چیست و میفهمد که این مردم آرزو دارند در برابر کمونیزم از خود شان دفاع کنند.

در پاسخ، ناصر همان استدلال استراتژیکی یکی را به کاربرد که در برابر دالس به کار برده بود. او گفت که چنین دفاعی در برابر کمونیزم باید از داخل این کشور ها مایه گیرد نه از پیمانهایی که در بیرون به میان آمده و هدف این پیمانها محاصره اتحاد شوروی است.

اما او ایدن را تغییر نمیتوانست داد. این مقابله با سردی پایان یافت. روز ششم اپریل سال ۱۹۵۵، ایدن به مقام صدارت بریتانیا رسید. ناصر بیدرتنگ کمیته ویژه بی رامامور ساخت تادر باید که اثرات این رویداد بر روابط مصر و بریتانیا چه

خواهد بود. کمیته نتیجه گیری کرد که ایدن سه جهت رادریش خواهد گرفت: نخست اینکه، شیخ نشینهای دارای پترول را ساز مان خواهد بخشید تا بر امریکا بیان پیش دستی کرده باشد. دودیکر اینکه، تلاش خواهد ورزید تا برای پیمان بغداد اعضای تازه نفسی در میان کشور های عرب پیدا کند. سده دیگر اینکه، خواهد کوشید مصر را زیر نفوذ در آورد و یا تجریدش کند.

رو بهر فته، به نظر میرسید که مصر روزهای سختی را پیش رودارد. **مقابله غم انگیز.**

بدینصورت، هنگامی که در ماه آگست ۱۹۵۵، سلوین لوید وزیر خارجه بریتانیا، به سفیر مصر در لندن گفت که هر گاه مصر تبلیغات علیه پیمان بغداد را متوقف سازد، بریتانیا نیز از تلاش برای کشاندن کشور های عربی به سوی پیمان بغداد دست خواهد کشید، ناصر خوشحال شد.

با اینهم مصر اطلاعاتی به دست آورد که نشان میداد ایدن درباره تصمیمهایش متردد است و وضع صحی خوبی ندارد. در عین حال در درون حزب محافظکار بدگما نیسهای علیه رهبری او به وجود آمده بود و نوشته های انتقادی علیه او در مطبوعات بریتانیا به چاپ میرسید. سلوین لوید روز اول مارچ سال ۱۹۵۶ به قاهره آمد تا ناصر را ملاقات کند. این رویداد مقابله غم انگیزی بود.

همانشب خبر هایی از اردن رسید که حاکی بود ملک حسین گلوب پاشا را بر طرف کرده است.

وزیر خارجه بریتانیا سخت تکان خورده بود. او با ناصر درباره اردن و موقف گلوب پاشا در آنجا، صحبت کرده بود و ناصر به او گفته بود که وی نباید گزار شهای کسانی چون گلوب پاشا را مبنی برین که مردم اردن طرفدار پیمان بغداد هستند، باور کند. گفت: «من این مردم

رامیشناسم. آنان علیه پیمان هستند کار کسانی چون گلوب پاشا تمام است و از حیات شان چیزی باقی نمانده.»

سلوین لوید یقین داشت که ناصر میداند چه چیزی در جر یان است و به او میخندد. اما ناصر اطلاعی نداشت که قرار بود گلوب پاشا بر طرف ساخته شود.

در واقع، تا صبح روز دیگر درین باره چیزی نمیدانست.

او به سلوین لوید گفت «فکر میکنم شما حرکت درخشانی نشان دادید» او باور نمیتوانست کرد که ملک حسین بدون دستور بریتانیا گلوب پاشا را بر طرف ساخته باشد.

«سلوین لوید» شگفتی زده پرسید: «درخشان!.. من؟»

ناصر جواب داد: «بلی، این شما نبودید که تصمیم گرفتید؟»

خنده بر سلوین لوید

سلوین لوید فکر میکرد که ناصر آزارش میدهد و تحقیرش میکنند و بعد برای نخستین بار، ناصر در یافت که سلوین لوید میپندارد همه کارها از دست او ست. آنگاه به ابهام اوضاع بنای خندیدن را گذاشت. و البته، سلوین لوید فکر میکرد که ناصر به او میخندد.

پس آنتر، ناصر گفت که سلوین لوید آن روز صبح مثل ماهی سرگیج شده بی به نظر میرسید: «من قا در نبودم و ی را قناعت دهم درین مساله بیگناه هستم از طرف دیگر نمیتوانستم از خنده بر آنچه اتفاق افاده بود و به

طرز نگرستن او خود داری کنم» در حقیقت بر طرفی گلوب پاشا کاملا مربوط به اردن بود. ملک حسین خود، به قدرتی که این جنرال بریتانیا بی در اردن به دست داشت حسد میخورد. ازینرو در صد در آمد که خوش را، هما نگونه که نامش پادشاه بود، واقعا پادشاه بسازد

چند روز بعد، ناصر با سر همفری تری ویلیان سفیر بریتانیا صحبت کرد و یکبار دیگر خاطر نشان ساخت

که در باره رویداد های اردن از پیش چیزی نمیداشته است. سفیر بریتانیا گفت که سخن ناصر را قبول دارد و بریتانیا، علی الرغم سوتفاهم میخواهد تا آخرین رمق در پیمان بغداد بماند.

امادرین هنگام او ضاع دیگر چاره ناپذیر شده بود. سلوین لوید با وضع خطرناک و دشمنانه بی در بریتانیا روبه رو بود و ی از طرف تظاهرها کنندگانی که نام ناصر را بر زبان داشتند، سنگباران شد. آواز های «ناصر... ناصر...» از طرف تظا هر کنندگان به دنبال بر طرفی گلوب سلوین لوید را متقاعد ساخت که ناصر قصد اخراشته است تا ماموریت او را بر هم زند.

هنگامی که سلوین لوید رفت تا متحدان خودش، یعنی ترکیها، عراقیان و پاکستانیان را در کراچی ملاقات کند، باز هم در اوضاع بیبودی چندان رو نما نشد. این متحدان با اضلاع متحده امریکا و بریتانیا قهر بودند، زیرا کشور های غربی واضحا میخوا ستند برای ساختمان بندعالی اسوان پول انداز کنند. این متحدان به این نتیجه رسیده بودند یگانه راهی که میتوان از آن کمک کشور های غربی را به دست آورد، مخا لغت با غرب است. همان کاری که ناصر میکند. آدم میتواند تاثیر گزارش سلوین لوید را، پس از ماموریتش، بر ایدن بیش خودش مجسم کند. بریتانیا نیا ن سخت خشمگین بودند.

روز نامه های بریتانیا پرازمقاله های خصومت آمیز در باره ناصر بود. روزنامه دپلی تیلگراف مقاله بی زیر عنوان نقشه کبیر ناصر چاپ کرد. ناصر این مقاله را خواند، بریدش و به بالای آن نوشت: «یک نقشه خوب» سپس این مقاله را برای رئیس استخبارات مصر فر ستاد و به او گفت: «وقتی مارا به ار تکا ب چنین اعمالی متهم میسازند، بهتر است این اعمال را مرتکب شویم.»

بقیه در صفحه ۷۶

شام بیست و ششم ماه جولای سال ۱۹۵۶، صدراعظم بریتانیا به افتخار «نوری سعید» دعوتی در لندن برگزار کرده بود. درین دعوت همه به این نتیجه رسیده بودند که کار «ناصر» دیگر تمام است ولی ناگهان پارچه کاغذی به دست صدراعظم بریتانیا دادند. وی کاغذ را خواند و رنگش از خشم سپید پرید.

شعر هات و شهرت

بشار بن برد

بشار بن برد بن یرجوع (یا یرجوخ) عقیلی صریح در مرتبه اول محدثین و از شعرای مجیدین میباشد. به تهمت زندق در عصر مهدی بن منصور عباسی بسال ۱۶۷ هـ بعد از ضرب هفتاد دره مقتول و در بصره مدفون گردیده است. واحوا لشدر کتاب آغانی مقل است. (۳)

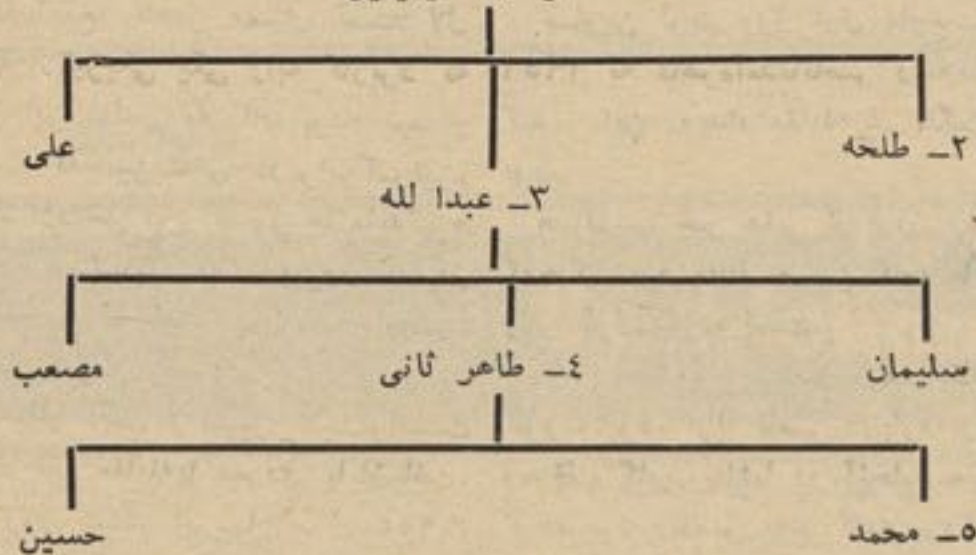
اینک سنوات جلوس طاهر یان از طبقات سلاطین اسلام: (۴)
طاهر ذوالیمینین سال جلوس ۲۰۵ هجری مطابق ۸۲۰ میلادی.
طلحه جلوس ۲۰۷ هجری مطابق ۸۲۲ میلادی.

عبدالله جلوس ۲۱۳ هجری مطابق ۸۲۸ میلادی.

طاهر ثانی جلوس ۲۳۰ هجری مطابق ۸۴۴ میلادی

محمد ۲۴۸ - ۲۵۹ ۸۶۳ - ۸۷۲ میلادی.

۱- طاهر ذوالیمینین



۱- تاریخ افغانستان جلد سوم ص ۱۸۰-۲- همین کتاب ص ۱۰۹

۳- تذکره چراغ انجمن بتا لیف عبدالحکیم رستایی صفحه ۲۱

طبقات سلاطین اسلام تألیف استانیلین پول صفحه ۱۱۶

که یکی از شهزادگان تخارستان بوده است از مشهورترین شعرای ملی خراسان و معروفترین سرایندگان عربی زبان است که روح ادبیات قدیم خراسان را در ادب عرب داخل و عشرت پرستی را تشویق و ترغیب نموده و از جانب دیگر از مفاخر خراسان و خراسانیان در برابر عناصر بیگانه دفاع کرده است.

این شهزاده تخارستانی متعصبترین شاعری بوده که لحظه ای از تحقیر اعراب فرو نمی نشست! او ی روزی این قطعه شعر خویش را بدون بیم در حضور مهدی خلیفه عباسی عرب قرائت کرد. (۱)

و هجانی معشر کلهمو حمق دام لهم ذاك الحمق
لیس من جرم ولكن غا ضهم شرف العارض قدس دلا فق
من خراسانی و بیته فی الذی ولدی المساة فرعی قد سفق

یعنی «گرو می (از مخالفین) مرا ناسزا گفتند، همه ایشان احمق هستند، حماقت ایشان مدام باد، گناهی ندارم که مستوجب دشنام باشم ولی آنان ازین غضبناک هستند که:

شرف من آفاق را فرا گرفته. شرف من از خراسان است و خاندان من بسیار برجسته و بلند است. و من نیز از فرع آن اصل ارجمند هستم و بواسطه سعی خود سر فرازی یافته ام.

روزی خلیفه عباسی از بشار پرسید: از کجا هستی؟
بشار بن برد جواب داد: «از آنهایی هستم که سواران بسیار دارند و در کار زار پایدار اند یعنی از اهل تخارستان!

این شاعر ناپیتای خراسانی در حدود دوازده هزار قصیده عربی سروده ولی بعد از آنکه خلیفه عهد مهدی عباسی او را در سال ۱۶۷ و یا ۱۶۸ هـ، بابت همام زندق به ضرب تازیانه اعدام کرد، قسمت بزرگی از اشعار او نیز از میان رفت. «۲»

عبدالحکیم دلوا لیجی «رستاقی» در تذکره خود ویرا ابو معاذ تخارستانی خوانده مینویسد:

دعوت شریعہ

صفہ و بیان

موسس این سلا دیقو پرویگروسر هنگک بوده که با اسیر نمودن محمد بن طاهر آخرین شاه طاهریان سلسله مقتدر دیگری را بنام صفاریان روی کار آورد .

يعقوب پسر رويگر سيستاني وازده قرنم بود. در ابتدا حرفه پسر داشت ولي چون صاحب طبع بلند بود دست ازان شغل بر داشت و در سلك عياران داخل شد و پسر هنگي عياران رسيد و ازان به بعد سر دار سپاه و حكمران خراسان شد. چون والي خراسان (درهم بن حسين) شخصي بي كفايت بود لشكر يان بروي شوريدند و دور يعقوب را گرفتند همان بود كه يعقوب «۲۵۳» هجريستان را تصرف كرده بر رتبيل شانه كابل غلبه يافت. بعد پو شنگ و هرات را مستخلص گردانيد و در ۲۵۹ هجرا خراسان را از جنگ طاهر بن برون آورد. (۱)

مورخین نسبت یعقوب را چنین مینویسند : نام پدر یعقوب لیث و نام جدش مغدل بوده است و اما اولادی برای یعقوب ذکر نکرده اند که به یاد شاهی رسیده باشد. مدت سلطنت وی بین سنوات ۲۵۳-۲۶۵ هـ ق مطابق ۸۷۸ است که در خراسان حکومت کرده است .

شخص دوم برادرش عمرو بن لیث بود که از ۲۶۵ الی ۲۸۷ هـ ق بفرمان خلیفه المعتمد حکومت کرد. و در جمادی اولی ۲۸۹ هـ ق درگذشته است .

سومین کسیکه ازین خاندان بحکومت رسیده طا هر بن محمد بن عمرو (۲۸۷ - ۲۹۱ هـ) میباشد .

از سلسله لیثیان شخص دیگری که بسلطنت رسیده لیث بن علی
معروف به شیرلباده بوده که از ۲۹۲ الی ۲۹۷ پادشاه بوده است .
محمد بن علی بن لیث آخرین امیر صفاری بود که بدست احمد سامانی
در ذی الحجه ۲۹۸ ق اسیر گشت و بدین طریق پس از ۵۱ سال نام
آل صفاری از خطبه افتاد ولی انقراض این خاندان سیزده سال طول کشید.
گرچه شاهان این خانواده شاعر نبوده مگر به مناسبت اینکه نخستین
شاعر زبان دری و پستو در عهد ایشان ظهور کرده اند لازم دیدم . بذکر اسمای
ایشان بطور مختصر به رد ازم :-

زیرا چنانکه همه میدانند تا ظهور صفار یان در سیستان و دیگر نقاط
خراسان که بدست مجاهدین اسلام گشوده شد بود لسان عربی، زبان
رسمی بوده تالیفات و تحریرات و تعلیم و تعلم کاملاً ب زبان عرب بود، و نه
تنها مجاهدین و مهاجرین عرب بلکه شعراء، علما و مؤلفین وطنی نیز
ب زبان عربی تالیف و تصنیف میکرده اند امثلۀ آن در کتب تاریخ مسطور
است:

اما آهسته آهسته با قول نفوذ سیاسی خلافت سلطه ادبی عرب نیز روبرو وال گذاشت ، و از امتزاج آن با زبان واد بیات محلی مائفاقت و ادب جدیدی ظهور نموده . و چون در عهد صفاریان استقلال سیاسی خراسان تأمین گردید ، ادب و ثقافت جدید نیز وسعت یافته و بر مرور زمان هیچ وقوام کافی حاصل کرد ، و از طرف دیگر شعر پارسی بمعنی صحیح کلمه در عصر صفاریان و بویژه به نشویق یعقوب لیث ظهور نموده . زیرا یعقوب از ناحیه سیستان یعنی از صحنه های داستانی نهایی ملی و حماسی ما بوده است و از این جهت علاقه شدیدی بزبان دری داشت و حماسی ما باین زبان و بویژه به یعقوب لیث و یگانگان معروف است . (۱)

تاریخ سیستان درین باره گوید :
پس شعرا اور اشعر گفتند :
بتازی :

قد اکرم الله اهل مصر والبلد
بملك یعقوب ذی الفضال والعدد
چون این شعر برخوردند ندو عالم
نبود در نیافت . پس یعقوب گفت
چیزی که من اندر نیابم چرا
نابد گفت ؟ !

محمد بن وصیف سنگزی که دبیر رسایل او بود و ادب نیکو میدانست بعد از آن روز گار شعر پارسی گفتن گرفت و گویا اول شعر فارسی اندر عجم او گفت .

و نیز در بعض تذکره ها آورده اند
 هستیلا یافته، پسر او روز عید با
 هفت جوز بگوافتاد و یکی بیرون ماند
 اتفاقا جوز غلتیده آهسته آهسته
 پسر بدرهتا گذشت :

«غلطان غلطان همی رود تالب گو» (۲)

يعقوب این کلام موزون و آهنگدار را شنید و بمذاقش خیلی خوش آمد و بافضلاى زمان در میان آورد بعد از خوش و مذاقه آن را مصرعای از بحر هزج یافتند و بنابه فرمان یعقوب بن لیث صفار مصرعای و پینی دیگر ضم

ساخته دوبیتی کردند و رفته رفته رباعی نام شد. ا مادر شعرای عرب
تاحال دوبیتی نام دارد. (۳) خلاصه بدین ترتیب سرودن شعر پارسی
درین عهد آغاز شد. و بعد از عصر صفاریان تا امروز ادامه یافت.

همچنین شعر پشتو نیز در عصر صفار یان و در یکی از مراکز مهم نهضت ایشان یعنی شهر سیست پرورش یافته ، و با استناد کتاب نفیس (پته خزانه) که در آن تحقیق و تصریح شده یکی از قدیمیترین و فصیح ترین شعرای پشتو زبد المصطفی ابوالهاشم بن زید سروانی بستی معاصر یعقوب و عرو پشا بود.

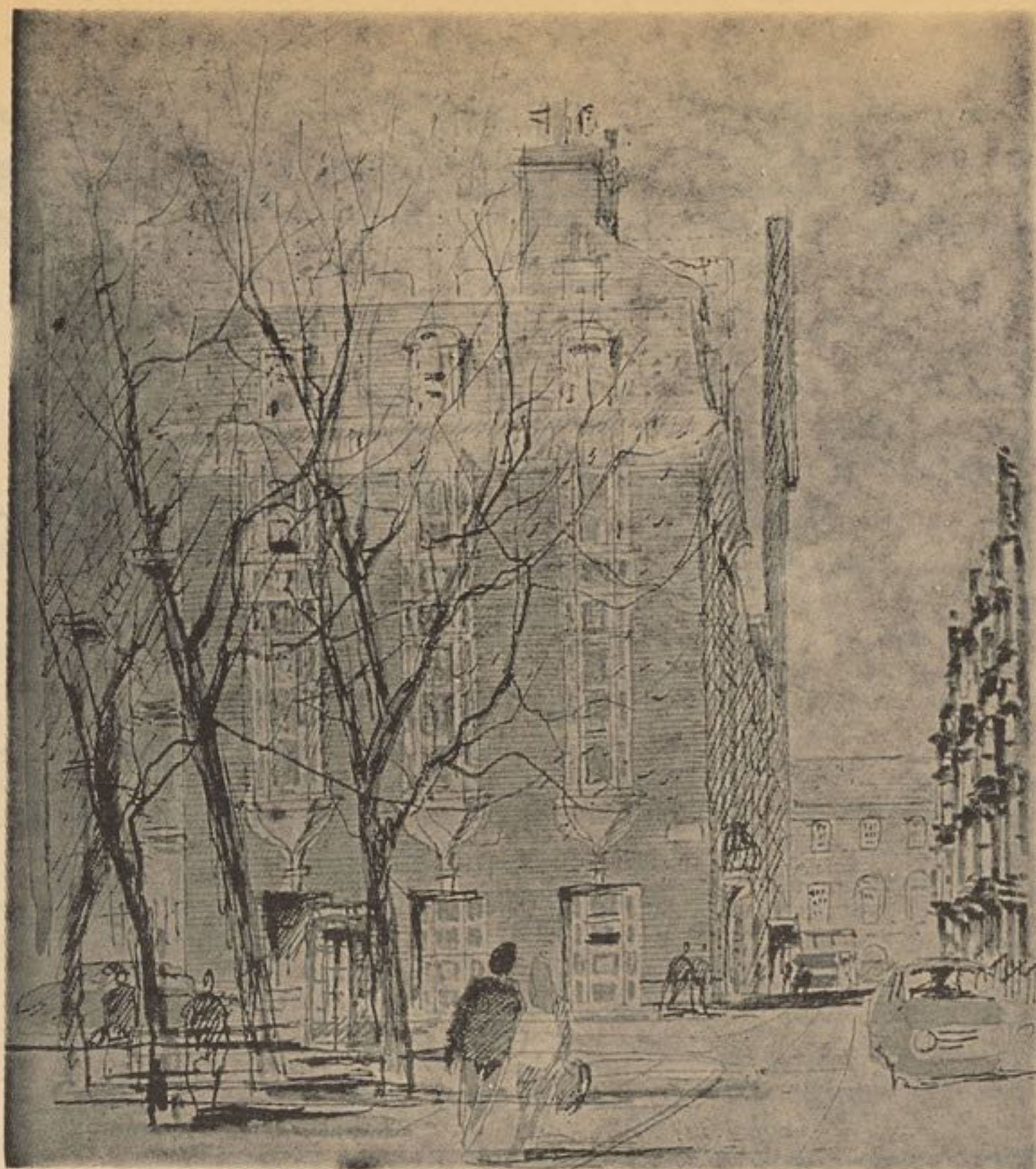
بقیه در صفحه ۷۴

بقیه در صفحه ۷۴

- ۱- تاریخ ادبیات فارسى درى اذدکتر جاوید ص ۷۹
- ۲- تذکره دو لشاه سمر قندى ص ۲۹-۳۰
- ۳- تذکره سیر آزاد ص ۱۳

- ۱- تاریخ ادبیات فارسی دری بتالیف استاد محترم داکتر احمد
حاوید صفحه ۷۸ .

از: باربارا اوستید ال



عشق من برگرد

مارتا: پاسخ داد :

— هه، میآورم .

ولی در بسته خانه نامه یی برای مارتا نرسیده بودند. مارتا هم نامه یی نداشت. این موضوع مارتا را دل تنگ ساخت و از یگانه تلفون دهکده با هوتل شو هرش تماس گرفت. اطمینان داشت که در آن وقت روز شو هرش در هوتل نخواهد بود و اطمینانش در ست برآمد. مارتا برای او پیامی گذاشت و گفت که ساعت شش باز دیگر تلفون خواهد کرد. روز به صورت غیر منتظره یی به نظرش دراز آمد. اینطرف و آنطرف به گردش پرداخت و تپه هایی را که با جامه سبز گیاهها و بته ها پوشیده شده بود، طی کرد. سر انجام هنگامی که ساعت شش به هوتل تلفون کرد و شو هرش را یافت، احساس بهتری بهش دست داد و فریاد زد:

— سلام، گرا هیم !

شوهرش با اشتیاق پرسید :

— جانم حالت چطور است؟ حائله بدی که رخ نداده ؟

— همه چیز خوب است، تنها

میخواستم صدای ترا بشنوم . کار

حایت چطور است ؟

— عالیست مطمئن هستی که

همه چیز خوب است . از تنهایی دق

نیآورده ای ؟

مارتا جواب داد :

— خسته نیستم، ولی وقتی تو

اینجا بیایی خوشحال خواهم شد.

گذشته ازین دیگر تنها نیستم. پسر

همکار تجاری تو که فلز گوناگون

نام دارد، به اینجا آمده است و در

بخش دیگر ساختمان زندگی میکند.

به نظر میرسد که گرا هیم احساس

آسودگی کرد:

— خیلی خوب شد. این بسیار سخت

است که آدم نتواند به تو تلفون

بزند. نمیدانم که چرا گو نارس در

خانه اش تلفون نیآورده است. مارتا

شاید دوری از تمدن برای تو

برگشت ، نشانی از قایق نلزد در آن ناخوشایند باشد .
وقتی اینجا را ببینی ، فکرت را تغییر میدهی . محل آرام و خاموشیست آدم جهان و مردم جهان را فرا میگیرد .
برگشت ، نشانی از قایق نلزد در آن دور و پیش نیافت . ولی به در وازه خودش کاغذی را سنجاق شده یافت که روی آن نوشته شده بود :
— برای شب ماهی گرفته بر میگردد .
مارتا قلمی برداشت و بر کاغذ نوشت :
— هه، ازش خوشم میاید . سپس کاغذ را برداشت و رفت تا مارتا لبخندی زد و شانه هایش را بالا انداخت . نلز به نظرش جوان و در زیر آن افزوده بود :
— از ماهی خوشتان میاید؟
مارتا لبخندی زد و شانه هایش را بالا انداخت . نلز به نظرش جوان و در زیر آن افزوده بود :
وقتی شام آماده شد، نلز مارتا را

صدازد بار اول بود که مارثا به اتاق او میرفت. فرش اتاق را شبیه فرش اتاق خودش یافت.

نلز پارچه سیاهی سر میز انداخته و شمع آبی رنگی را روشن کرده بود. بعد، سلاد را در یک بشقاب چوبی و ماهی را در بشقاب سفالی آورد.

مارثا هنگام صرف غذا گفت: - بسیار مزه دار است. ماهی را خودتان گرفتید؟

نلز در حالی که برای مارثا و این میریخت جواب داد:

- این بار خودم نگرفتم. ولی گرفتنش اشکالی ندارد. درین وقت سال خیلی زیاد است. - باید جالب باشد.

- هست ... بسیار جالب است.

نلز گیلای خودش را به رسم سوید نیسا به سلامتی مارثا بلند کرد. وقتی مارثا گیلای سش را می نوشید، چشمهایش نلز را مینگر بست.

مارثا پرسید:

- امروز قایقرانی کردید؟

- ها، فاصله زیادی راپیمودم، وقتی شما رفتید، من حرکت کردم راستی، نامه ای به من رسیده بود؟ - متا سقانه نی. برای خودم هم نرسیده بود.

نلز لبهایش را با عصبانیت گزید:

- پس وجه مشترک داریم.

مارثا تقریباً به صورت عمدی گفت:

- من به گرا هم تلفون کردم. پس چرا شما هم به کسی که میخواهید، تلفون نمیکنید؟

- برای اینکه بریتا جواب نخواهد داد.

مارثا فکر کرد که در لابلای همین چند جمله خیلی همدگر را شناسخته اند. نلز دریافته بود که در پشت اندوه مارثا چیز دیگری نهفته است و مارثا میدانست که دعوی شدیدی نلز را از بریتا دختری که دوست دارد، جدا ساخته است.

مدتی در باره مسایل دیگر صحبت کردند. وقتی نان به پایان رسید،

قهوه شان را برداشتند و کنار دریا رفتند. نلز توشکجه یکی از چوکیها را بر داشت تا در کنار دریا لباس مارثا آلوده نشود.

در دور ستها، چندتا مرغ دریایی

باسرعت به سوی افق کهر بایسی میرفتند. دیگر در دور نماچیزی نمیبینید.

هر دو خاموشانه نشسته بودند. بعد مارثا گفت:

- فکر میکنید این هوای خوب ادامه یابد؟

نلز به سوی اودیو پرسید:

- واقعا میخواهید درباره هوا با من صحبت کنید؟

مارثا به دریا خیره شد و جواب داد:

- نی ولی میخواهم درباره چیزی که امروز صبح گفتید، از تان سوالی کنم.

- دریا باره چی؟

- امروز صبح گفتید که اگر به استا کهولم برگردید و بریتا را ببینید، همه چیز درست میشود. ولی حالا میگویند که این کار فایده ای ندارد. آیا شما اینجا انتظار آن را دارید که بریتا پیشتان بیاید؟

- ها، درست است. ولی درین کار همانقدر چانس دارم که شما در مورد آمدن گراهیم دارید.

چشمهای مارثا ناگهان به پسر جوان خیره شد. او را خودش را با کلمه های بیان کرده بود. مارثا گفت:

- درینصورت، بهتر است همین حالا اینجا را ترک کنیم.

- هنوز چانس کوچکی موجود است. من بریتا را دوست دارم او هم عاشق من است. ولی تا وقتی او از مرد دیگری که سر را هوش قرار گرفته

است جدا نشود، برای من امید وجود ندارد. از همین سبب است که من منتظرم حرکت دیگر را او انجام دهد.

راه دیگری وجود ندارد.

مارثا سرش را خم کرد و اندیشید:

- آیا گرا هم تجارت را بهانه ای قرار نداده است تا به اینجا نیاید؟

نلز با آواز محکمی گفت:

- ببینید، اینقدر زود از میدان بدر نشوید!

مارثا گفت:

- درست است!

- فردا صبح برای قایقرانی میرویم!

روزهای بعد را هر دو در دریا با نور خورشید به سر بردند. از صبح

ناشب در دریا میبودند قایقرانی میکردند، ماهی میگرفتند، به جزیره های کوچک میرفتند و بشنا میکردند.

پوست تن مارثا قهوه ای شد، موهایش جلایش خاصی یافت و شبها به خاطر کشیدن ریسمان قایق و دویدن به دنبال ماهیان سخت خسته میبود.

و یکروز شام، هنگامی که در قایق به سوی ساحل میرفتند، چشمهای نلز به کرانه دوخته شد مارثا نگاه او را دنبال کرد و در ساحل، نزدیک کلبه، دختر باریک اندامی را دید که ایستاده است.

نلز وقتی به ساحل رسید، خاموشانه پیاده شد و به سوی دختر رفت. دختر همچنان خاموش بود

تا نلز در چند قدمی و رسید. ناگهان دختر چیغ خفیفی کشید و خودش را در آغوش وی انداخت.

لحظهای همدگر را در آغوش فشردند و بعد شروع کردند به بوسیدن همدگر آغاز کردند. انگار همه چیز را از یاد برده باشند مارثا

کالایش را از قایق گرفت، از کنار آندو گذشت و به سوی کلبه رفت.

دیری نگذشته بود که دروازه اتاقش تکتک شد وقتی در را باز کرد، نلز

را دید که آنجا ایستاده است:

- من و بریتا تصمیم گرفته ایم که به استا کهولم برگردیم اسبابهای

را به قایق گذاشته ام و در های بخش دیگر عمارت را هم بسته ام.

مارثا بالبخند گرمی گفت:

- نلز خوشحالم که همه کارهایتان روبه راه شده است.

نلز باخوشحالی جواب داد:

- تشکر. امید وارم از شما هم روبه راه شود. حالا بیایدو بریتا را ببینید.

اگرچه مارثا از بریتا خوشش آمد، ولی ملاقات شان مختصر بود و چیزی زیادی نداشتند که بهم بگویند.

هنگام رفتن دختر اول سوار قایق شد و نلز به دنبالش رفت. سپس

دختر که دوباره پایین آمد تا آخر کلمه هایش را به مارثا بگوید از شانه

های مارثا گرفت و به چهره اش خیره گشت:

- مارثا، خدا حافظ.

- خدا حافظ.

قایق آرام آرام از نظر ناپدید شد و مارثا برای آنان دست تکان میداد.

هنوز چراغ اتاق مارثا روشن بود و او مطالعه میکرد. ناگهان آواز موتری را شنید. موتر ایستاد و دروازه اش باز شد.

هنگامی که گرا هم به سوی کلبه میآمد، مارثا که با لباس خواب سر راهش برآمده بود، صدازد:

- گراهیم، عزیزم!

در حالی دستهایش را به جلو گرفته بود، به سوی شوهرش دوید.

گراهیم او را در آغوش گرفت، به سختی فشرد و بوسیدش:

- شکر خدا که جور هستی. ازینکه نمیتوانستم زود تر برسم، خیلی

پریشان بودم.

مارثا اندکی خودش را عقب کشید:

- گفتی پریشان بودی؟ چرا عزیزم؟ کمی عصبانیت سیمای گرا هم

را رنگ داد.

- توهمیشه در ذهنم بودی. وقتی امشب تلفون نکردی، خیلی پریشان

شدم.

مارثا انگشتش را روی لبهای او گذاشت.

- تلفون؟ عزیزم، همه چیز فراموشم شده بود. امروز صبح...

خوب، بعدا همه چیز را برایت خواهم گفت. لازم است که زود به استا کهولم

برگردی؟

- نی، من فقط میخواستم زود تر پیش تو بیایم. بعد نگاهم به سوی کلبه

انداخت:

- تو درست گفته ای. اینجا عالیست!

سپس هر دو به سوی دریا خیره شدند ستاره های لمرنگ را در

آسمان دیدند. گرا هم آه راحتی کشید:

- عزیزم، مابترین روزهایمان را در پیش داریم.

مارثا سرش را بر شانه شوهرش گذاشت درین حال به یاد آورد که

روابطش با نلز کاملاً غیرعاشقانه بوده است. تنهادر آخرین لحظاتی

که از هم جدا میشدند، در چشمهای نلز احساسی را خوانده بود. و حالا میفهمید که این نگاه چیست. نگاهی

نزدیک به نگاه عاشقان بود.

(پایان)

اندیشه‌ها

دلها همچون بدن فاسد میشوند در مان‌شانرا از کلمات نغمه حکیمان به جویبه

فلاسفه و دانشمندان درباره صنعت گفته‌اند

صنعت واسطه تر جهان آنچیز است که با زبان تعبیر نمیشود.

(گوته)

مادر صنعت‌های مفید، ضرورت و احتیاج است اما مادر صنایع ظریفه سرشاری و فیضان قریحه است.

(شو پناور)

ادب آموز ملت‌ها تنها صنایع است.

(واگنر)

تاریخ صنایع به یاد میدهد که هر کجا بلندی کمال باید بدست آورده شود آنجا ملت وقوه خالقه افراد باید با هم کار کنند.

(له وس)

صنعت حقیقت است و حقیقت دین است تحصیل و عمل کردن این دو بمنزله ادای یک وظیفه دینی است.

(ناکه رای)

صنایع بی ریا ترین آینه زمان و نظریات و افکار اوضاع آن است.

اما این حال نباید ما را در برابر ارزش اخلاقی صنایع بی‌قید و بی‌علاقه سازد.

(لو بکه)

بلندی پایه صنایع یک ملت را نباید از روی صنعت کاران او اندازه گرفت بلکه از روی شناسندگان و حمایت کنندگان آن صنعتکاران را.

(لازا روسی)

ماموریت خدایی مرد صنعتکار فرستادن نور است به اعماق قلبهای انسانی.

(روبرت شو مان)

هنر چشمه زاینده است و دولت پاینده، اگر هنرمند از دولت بیفتد غم نباشد که هنردر نفس خود دولت است هر جا که رود قدر بیند و در صدر نشیند و بی هنر لقمه چینه و سختی بیند.

(سعیدی)

فرستنده :- محمد همایون

مملک الشعرا بهار راجع به کار گفته است

کار

بروکار میکن مگو چیست کار

نکرتا که دهقان داناچه گفت

که میراث خود را بدارید دوست

من آن را ندانم که اندر کجاست

چو شد مهر گان کشتکه برگزید

نمانید نا کند جایی ز باغ

پدر مردو پوران بامید گنج

بکاو آهن و بیل کنند زود

قضا را در آن سال از آن خوب شخم

نشد گنج پیداو لی رنجشان

بگیرید از آن گنج هر سو مراغ

بکاو بدن دشت بردند رنج

هم اینجا هم آنجا و هر جا که بود

زهر تخم بر خواست هفتاد تخم

چنان چون پدر گفت شد گنجشان

وجیزه‌ها

سخن از صلح زدن کار مشکلی

نیست، ولی صلح را محفوظ نگه داشتن

بسی مشکل است.

هر چیز را باندازه خودش ستایش

نماید زاید بر آن زیرا از ظهور ضد

آن نا دانی تو پدید می‌گردد و عیبش

راجع بتو است نه بان.

(افلاطون)

کاری را که نمیتوانید، ادعای

توانستن آنرا نداشته باشید یا

خاموش باش یا سخن بگو، که از

خاموشی بهتر است.

(یک عالم انگلیسی)

فرستنده: شیر احمد از افغانستان

بانک

زیبایی ای که بدون لطف و ادا باشد

مانند چنگ ما هیگیر است که در آن

طعمه نباشد.

(از: نینان ویلنک لاس)

سه چیز حقیقتا بزرگ در دنیا

اینها است، کوه، بحرو یک شخصیکه

باشوق و ذوق تمام بوظیفه اش مشغول

است.

نیرو و توانایی هر یک از اینها از

تخمینات و سنجش انسانها بدور

میباشد.

(اد وارد باک)

وقتی که طوفان میشود درختان باید

خم و چم بخورند و رنه باد تند آنها را

از ریشه بر خواهند کند.

یک رشته سروارید

محبت اساس زندگی است.

در عالم هیچ افراطی مستحسن تر از افراط بد و نوازش و تحبیب قلوب نمیشد.

محبت تر دبان رفعت است.

راهی که دل‌های پرفصفا را به خداوند پیوند میدهد، به مراتب نزدیکتر و مطمئن تر از راههای است که از میخانه، میخانه، کلیسا و مسجد بسوی حق می‌رود.

ایکاش آنها نیکی می‌خواهند خودکشی کنند، وسیله انتحار را دست زدن بامری خطیر انتخاب می‌کردند چون اگر درین راه تلف نمیشدند

لااقل بزرگی و جاهمی یافتند پیدا کردن دوست کافی نیست بلکه حفظ آن مهم تر است.

(یک دانشمند فرانسوی)

آنچه را که از عملش حیامی کنی از تکلم آن نیز حیا کن.

(سقراط)

در نزد آزادگان لذت بخشش شیرین تر است از لذت جمع مال.

(سقراط)

فرستنده: پیغله جمیل حافظی



طفلی که بعد از صرف شیر خوابیده و پس از چند دقیقه

پیدا رسی شود

آیا طفلی که چار یا پنج اونس از شیر مقرر خود را خورده و بعد بخواب می رود و پس از لحظه بیدار شده و چند دقیقه بعد به گریه و غالمغال آغاز می کند چه علت خواهد داشت؟ ممکن است این موضوع بعلمت حباب های هوا که در معده طفل تشکیل گردیده یا تکلیف قولنج و یا تند خویی طفل بوده و عامل آن گر سنگی نباشد. طفلی مخصوصا که بخواب رفته باشد يك اونس شیر آنقدر مورد اعتنا نباشد نخواهد بود. در حقیقت، اکثر يك طفل وقتی نیمه مقدار شیر معینه خود را صرف نمود بخواب خواهد رفت گرچه ممکن است قدری زودتر بیدار شود.

این موضوع کاملاً درست است که گاهی بعدتر باقیمانده شیر بو تل طفل تا آنرا برایش دهید، هرگاه اطمینان داشته باشید که طفل گر سینه و شیر باقیمانده را میخواهد. ممکن (مؤلف) تصور میکنم که بهتر است اولتر متیقن شوید که واقعاً گر سینه نبوده بطفل موقع دهید تا دوباره بخواب رود خوا این کار با مشغول ساختن و بازی دادن بچیز دیگر صورت گیرد و یا بدون آن باشد. به عبار دیگر بگوئید تا تغذیه دیگر را برای دو یا سه ساعت دیگر به تعویق اندازید.

طفل كه صرف نيمه مقدار شير

بوتل خود را صرف می کند :
ممکن است مادری که طفل
خویش را از زایشگاه بخانه می برد
دریابد که وقتی نیمه مکمل شیر
بوتل می ماند طفل از شیر خوردن باز
مانده بخواب می رود . در حالیکه در
زایشگاه و یا بیمارستان تمام شیر
مقررہ بوتل را صرف می کرد ما درمی
کوشد تا بطفل حتی يك برجار يك

شماره اول

کرد و کدام داکتری در دسترس
مقدار معینه شیر خود را صرف می
شما نبود تا با وی مشوره نمائید
می توانید فارمول شیروی را برای یک
یادو روز با تناسب نصف رقیق
نمائید (درین مورد قبلا بحث ظاهر
شده) هرگاه عدم قناعت طفل ظاهر
شد بفاورول اولی شیروی برگزید.
تا چقدر وقت بوتل شیر طفل
را که از یخچال خارج نمائید استعمال
نموده می توانید ؟

وقتی يك بوتل شیر طفل بدرجه
حرارت نوشیدن، يادر جه عادى اطاق
ودرجه حرارت خو شگوار خارج منزل
شما باشد در صورتیکه کدام باکتری
ای داخل شیر شود بستر عت چندین
جند خواهد شد. و بنا بر همین علت
است که قابل مشوره نیست بطفلى
يك بوتل شیرى را دهيد که براى
چندین ساعت در جاهای مختلف
خانه، در بین ریگشا یا گادى گك
باشد بى تفاوت است که بوتل شیر
کاملا پر باشد یا قسمتى از آن صرف
شده باشد

اگر روی ضرورتی بعد از خار چ
شدن از منزل با طفل دو ساعت بعد
باید بطفل شیر داده شود، بمجربیکه
بوتل شیر را از یخچال بیرون
کردید آنرا در بین کدام خریطه
یا بکسی مخصوص که بوتل شیر را
سرد نگاه کرده بتواند بگذارید و در
غیر آن بوتل شیر را در بین روزنامه
ده دفعه به پیچانید (و این کار یک
عایق خوبی محسوب شده می تواند)
اگر طفلی دارید که بعضی اوقات
بعد از آن که نصف بوتل شیر خود
را صرف نمود بخواب رفته و در
خلال دو ساعت برافراصف باقیمانده
بیدار می شود، فوراً بوتل باقیمانده
تیمه شیر دوباره به یخچال بگذارید
من (مولف) استفاده چنین یک بوتل
را بیش از دو دفعه لازم ننمیدانم.

اجتناب بوتل شیر در وقت خواب
 طفل در خلال سال دوم:

بعضی والدین ازین که یک طفل
در سال دوم عمر خود در وقت خواب
یک بوتل شیر می خواهد ناراحت
گردیده و اعتراض دارند ، هستند
والدینی که درین مورد بی اعتنائی کرده
و بان قطعاً اهمیت نمیدهند .

اگر باین موضوع ارزشی میدهد
یکی از پیشش بینی ها احتیاط هایی
لازم که می توانید انجام دهید اینست
که طفل تا آن گرفتن شیر بوتل را در
بستر خود عادت نگیرد. بین سن
هفت و ده ماهگی بسیاری اطفال
احساس آنرا پیدا می نمایند که
بزرگ شده و نمی خواهند تا به
بازوان مادر خویش حین شیر خوردن
بوتل قرار گیرند بلکه تمایل دارند تا
نشسته شیر خود را صرف نمایند و
میخواهند تا بوتل شیر را از دست
مادر گرفته و خودشان آنرا بدست
گیرند.

يك مادر می بیند که طفل علاقه ندارد احتمال دارد طفل را در گهواره با قفس وی انداخته یعنی در آنجا طفل شیر خود را خواهد خورد و خواب خواهد کرد این کار برای خواب دادن طفل سهل الاستعمال است مگر برای وقت طولانی برای بعضی از آنها غیر ممکن می سازد تا بدون يك بوتل شیر بخواب برود وقتی که مادر بکوشد در سن پانزده یا هجده یا بیست و يك ماهگی طفل بوتل و وقت خواب وی را باز دارد از دادن آن خود داری ورزد چنین يك طفل دیوانه وار گریه کرده و قادر نخواهد بود برای مدت طولانی ای بخواب برود من (مولف) نمی گویم که این علاقه و بستگی به بوتل شیر در بستر داریم روبرو تکامل می گذارد و همچنین

صفحه ۴۵



(شکسپیر بسیاری از اثرهای خودش را بر مبنای
نیشته های واقعه نگاران انگلیسی (رالف الن سیتد) پدید
آورده است . او همچنان از آثار ((پلو تارک))، (تاسیت)
و سینتوا استفاده کرده است گذشته ازینها، آثار سؤرخان
گمنامی نیز مورد استفاده و قرا ر گرفته و هملت
نمونه یی ازین کار اوست .

ارتباط دارد ، به سحر و جادو مری
اشا رتبا یی کرده است ، اما شکسپیر
عناصر سحر و جادو را به حیث
تهداب اثرش به کار گرفته است .
داکتر «فرحان» افزود :
- به همین ترتیب ، نوشته های
پلو تارک یونانی تاسیت رومی و
سینتوی ایتالیایی ها خدشکسپیر
را تشکیل داده بوده است . گذشته
از اینها ، شکسپیر گاه گاهی از آثار
مورخان گمنامی نیز استفاده کرده
است . از جمله «هملت» را از یک
مورخ ناشناس دنمارکی گرفته
است .

بر سید م :
گر و می برین هستند که اصلا
شکسپیری وجود نداشته است .
نظر شما درین باره چیست ؟
«فرحان» در جواب گفت :

بودند . شکسپیر بسیاری از اثر
های خودش را بر مبنای نیشته های
واقعه نگاران انگلیسی «رالف الن سید»
پدید آورده است . او این رویدادها
و آدمها را در چار چوب نمایشنامه
پرورده و به دلخواه خودش
دگرگونیهای در آنها وارد ساخته
است . به طور نمونه میتوان گفت که
نمایشنامه «مکبث» از تاریخ اسکاتلند
اقتباس شده است . اما شکسپیر
درین ماجرا دست برده است . بر
اساس نیشته های تاریخی ، حادثه یی
که در نمایشنامه «مکبث» دیده میشود
در ظرف هفده سال تشکل کرده
است . اما شکسپیر سراسر حادثه
را ، با کلیات و جزئیات تشش، در یک
محدود زمانی دوسه ماهه گنجایند
است . به همین صورت ، «الن سید»
در نوشته هایش که با این رویداد

راهب نیک نهادی پناه برد و از او
طلبیاری کند . راهب داروی خواب
آوژی به او نشان میدهد و توصیف
میکند که شب پیش از عروسی
خودش آن را بخورد تا دو شبانه
روز به خواب رود و همه مرده اش
میپندارند . «ژولیت» همین کار را
میکند و در نتیجه ماجرای دلخراش
برای دو دل داده پیش می آید .
گفتم :

- به نظر میرسد که حادثه ها و
رویداد های آثار شکسپیر پیش از
او موجود بوده است . همچنان
بسیاری از آدمهای آثار او واقعا
وجود داشته بودند .
داکتر «فرحان» گفت :

- درست است . این رویداد ها
و آدمها پیش از او وجود داشته

داکتر «فرحان» گفت :
- باز هم میبینیم که در نمایشنامه
«رومئو و ژولیت» اختلافهای بین
خانواده ها مطرح است . درین اثر
بسیار زیبا ، این اختلافات از طرف
شکسپیر نکوهش میشود . شکسپیر
این کوتاه نظری ها ، این پدیده های
عصر فیو دالی را نکوهش میکند .
درین اثر میبینیم که بین دو خانواده
کاپیولت و مونتگیو اختلافی موجود
است . خانواده مونتگیو پسری دارد
به نام «رومئو» و در خانواده
کاپیولت دختری زندگی میکنند به نام
«ژولیت» . این دو جوان ، بدون در
نظر گرفتن نزاع دیرینه خانوادگی ،
به همدیگر دل میبازند . ولی پدر و
مادر «ژولیت» دخترشان را وادار
میسازند تا با مرد دیگری از دواج
کند . «ژولیت» ناگزیر میشود تا به

شکسپیر ،

این چهره جاویدانی



داکتر «فرحان» میگوید :

((به نظر من ، کارنامه بزرگ شکسپیر همان در هم شکستن قاعده هاست . شکسپیر در برابر قاعده های موجود سربه طغیان گذاشت ، عصیان کرد . این عصیان او به دو شکل تبارز کرده است : وی اصلهای ادبی زمان خودش را زیر پا گذاشت . اصول منطقی زمان خودش را نادیده گرفت .

در برابر قاعده ها و محدودیتهای موجود ، برای خود محدودیتهایی ایجاد کرده بود مثلا امروز به دست آمده که او هنگام نوشتن ، غالبا بازیگر معروفی را که «ریچارد بریچ» نام داشت در نظر میگرفت و متناسب به خصوصتهای او اثر مینوشت این بازیگر در زمان او در نمایشنامه های «اتللو» «هملت» «شا لیر» و «ریچارد سوم» نقش بازی کرد .

اما امروز کاوشگران آثار شکسپیر برین آثار و شیوه کار او انتقاداتی وارد میکنند . نظر شما چیست ؟ داکتر «فرحان» در جواب گفت : - به نظر من راه انتقاد بر شکسپیر ، مثل هر هنرمند دیگری ، باز است من شخصا فکر میکنم که کارهای شکسپیر نقایصی دارد . مثلا غالبا در آثار او رویداد های بیرون از صحنه با مبالغه بیان میشود به همین صورت ، وی بسیاری از اوقات حادثه های کوچک و غیر اصلی را با رویداد اصلی پیوند میدهد و تماشاگر را گمراه میسازد گذاشته ازینها ، امروز نظری موجو داشت مبنی برین که آثار شکسپیر فاقد انتقاد عمیق اجتماعیت است .

«فرحان» سکوتی کرد و سپس افزود :

- اما با همه اینها ، شکسپیر شکسپیر است ، چهره بسیار درخشان تیاتر جهان است .

(پایان)

لذتبخش نیست . باید این اثرها را به روی صحنه دید .

گفتم : - شکسپیر بر هنرمندان بعد از خودش چه تأثیری برجای گذاشت ؟

گفت :

هنرمندی چون شکسپیر نمیتواند بر هنرمندانی که پس از او می آیند اثری به جا نگذارد . شکسپیر بر هنرمندان بعد از خودش اثر گذاشت و بسیار هم اثر گذاشت .

این اثر گذاری چنان است که شکسپیر تا اندازه زیاده ای او را خود را مرهون این هنرمندان بعدیست مثلا «لی سینک» آلمانی که از خوا خواهان سر سخت شکسپیر بود ، در معرفی شکسپیر به جا مع آلمان نقش مهمی را بازی کرد . «گویت» «و هوگو» هر دو از شیفتگان شکسپیر بودند و در باره او و مقام بزرگش خیلی چیزها نوشته اند . درین باره سخنی از «گویت» به یاد دارم که میگوید : «شکسپیر زوا نشناس بزرگسیت و ما از آثار او رموز و اسرار روان آدمیان را می آموزیم . » باز هم بن جانسون ، نمایشنامه نویس معاصر درباره او گفته است : «شکسپیر به عصر و اجدی تعلق ندارد . او متعلق به همه اعصار است . » داکتر «فرحان» افزود :

هنگام بررسی آثار و شیوه کار شکسپیر ، به نکته جالبی برخوردیم بدیمعنی که او ، با وجود عصیان

که ساحت فراخی را در بر میگردد . بدین معنی که اثرهای او برای گروه بخصوصی از مردم به وجود نیامده است آثار شکسپیر رویهم رفته برای همه لذتبخش و خوشایند است .

«فرحان» ادامه داد :

- آدمهای شکسپیر آدمهای زنده و بارو حی هستند . شکسپیر در آفرینش آدمها ، با همه عمق و ژرفنای درونشان ، سخت چیره دست است . او میتواند در اعماق روان آدمهایش فرو رود و از آن اعماق سخن بزند . حتی اگر باین آدمها همدردی هم نداشته باشد ، میتواند جهان را با تمام جزئیاتش از دیدگاه آنان ببیند و این آدمها را ، خواه کمیک باشند و خواه تراژیک ، زنده و پذیرفتنی جلوه گر سازد . شکسپیر هنرمندی پرکار و دقیق است . حتی در آفرینش آدمهای کوچک درجه دوم و سوم اثر هایش بسیار حسابی و سختگیر است و میگوید تا چهره های این آدمهای کوچک و غیر اصلی را نیز به صورت چشمگیری پر دازد و در ازینرو ، نمایشنامه های او از لطف معنی ، عمق موضوع ، قدرت ترکیب و زیبایی رنگ آمیزی بی نظیر سرشار است . او جهانی آفرید که آدمهایش خواه مثبت و خوا منفی ، درین جهان عمر جاویدانه دارند .

داکتر «فرحان» افزود :

- یک ویژگی کارهای شکسپیر این است که در خواندن چندانی

- بلی ، مردمانی وجود دارند که فکر میکنند اصلا شکسپیر وجود نداشته و اثرهایی که امروز به نام او یاد میشود ، به دست «فرانسویس» بیکن نوشته شده است . ولی کاوشها و بررسیهای بسیار ژرف و گسترده نشان میدهد که این نمایشنامه نویسن بزرگ براسستی وجود داشته است . من شخصا در باره وجود شکسپیر شککی ندارم .

گفتم :

- به نظر شما کار بزرگی که شکسپیر انجام داده است چیست ؟ «فرحان» لختی فکر کرد و سپس گفت :

- به نظر من کارنامه بزرگ شکسپیر همان در هم شکستن قاعده هاست . شکسپیر در برابر قاعده های موجود سربه طغیان گذاشت عصیان کرد این عصیان او به دو شکل تبارز کرده است : نخست اینکه وی قاعده ها و اصلهای ادبی موجود زمانش را زیر پا گذاشت و دیگر اینکه اصول علمی و منطقی زمان خودش را نادیده گرفت . از همینجاست که در آثار او خوارق ، موهومات و معجزات موج میزند .

«فرحان» افزود :

- در پهلوی این عصیان ارزشمند اثرهای او مملو از گونه های ظرافت و بشردوستیست . شکسپیر عواطف و احساسات انسانی را سخت استادانه بررسی و ترسیم کرده است . از ویژگیهای آثار شکسپیر یکی این است

بابی فیشر، مو تسارت شطرنج

اضلاع متحده را گرفت و هنگامی که پانزده سال داشت، به حیث جوانترین استاد بزرگ (گرانند ماستر) شطرنج در تاریخ جهان شناخته شد. در همین هنگام بود که به فکر قهرمانی جهان افتاد. در مسابقات جهانی دوبار پشت سرهم شکست خورد و چندین سال دیگر از شرکت در مسابقات جهانی خود داری کرد. در آن هنگام ادعا کرد که روسها از ساخته کاری کار میگیرند و برای غربیان نا ممکن است که قهرمانی را از روسها بربایند. سر انجام بار دیگر به صحنه آمد. مبارزه «فیشر» برای به دست آوردن قهرمانی جهان در سال ۱۹۷۱ آغاز شد. درین هنگام در یک سلسله مسابقات پیروزیهای درخشانی به دست آورد. درین مسابقه ها «مارک تایمانوف» روسی و «بنت لارسن» دنمارکی را با گرفتن شش نمره در برابر صفر شکست داد. پس از آن قهرمان جهان، یعنی «تگران پترو سیان» از اتحاد شوروی با گرفتن

«فیشر» میگوید که حاضر است با هرکسی مسابقه دهد، به شرطی که پول خوبی در میان باشد - هر چنانچه دهنده و یا هواخواه چنانچه دهنده باید صد هزار دالر را در میان بگذارد. همین طور از «بابی فیشر» خواسته شده است تا در برابر پول اجازه دهد تا مش را بر فراورده های صنعتی بگذارند. از او خواسته شده است تا کتاب بنویسد و برای یک سندیکای شطرنج ستون مخصوصی را نوشته کند. صاحب یک موسسه نشراتی به او پیشنهاد کرده است که هرگاه زندگینامه خودش را بنویسد، شصت و پنج هزار دالر پیشکی در اختیارش گذاشته خواهد شد. همین چند سال پیش بود که هیچ کسی گمان نمیکرد وی به قهرمانی جهان برسد. پیروزیهای وی، به حیث پسری تازه جوان، بسیار شگفتی انگیز بود: در چارده سالگی قهرمانی

میپوشد، نکتایی میبندد و حتی بوتهای چرمی به پا میکند. برخورد های اجتماعی را نیز بسپودی بخشیده است. با اینکه هنوز و غیر از شطرنج چیز دیگری نمیداند و غیر از شطرنج، متوجه چیز دیگری نیست. هنوز دمدمی مزاج است، چند تا دوست معدود دارد (به نظر میرسد که در خارج حلقه های شطرنج هیچ کسی رانمیشناسد) در بازه زندگی خصوصیش صحبت نمیکند و هر جا میرود، تخت شطرنجش را با خودش دارد. فرزند شطرنج است. تا این آخرها پول مهمی به دست نمیتوانست آورد. ولی حالا همه چیز دگرگون شده است. «فیشر» به حیث برنده مسابقه قهرمانی جهان پول هنگفتی را به جیب ریخت: یک صد و شصت هزار دالر به دست آورد. (در حلقه های شطرنج پنج هزار دالر برای جایزه اول خیلی زیاد است) بغیر ازین مبلغ پول فراوانی در راه است.

«بابی فیشر»، قهرمان شطرنج جهان، در زمان خودش به افسانه ای تبدیل شده است. به «فیشر» لقبهای زیادی داده اند که در میان این لقبها، یکی آن بسیار جالب است: «بابی فیشر موزارت شطرنج». این لقب به او هنگامی داده شد که در سال ۱۹۵۷، به عمر چارده سالگی، مقام قهرمانی شطرنج را در سراسر اضلاع متحده به دست آورد. در آن روزها پسر و به بلوغی بود که عطشی سوزان برای بازی شطرنج داشت. پسری بود دمدمی مزاج و بد گمان که بغیر از پیراهنهای سیورنی و بوتهای کرمچ چیز دیگری نمیپوشید. در آن زمان چیز دیگری نمیدانست، مگر شطرنج و متوجه چیز دیگری نبود، مگر شطرنج. امروز که بیست و نه سال دارد، مردیست با اندام ورزیده که بلندی قامتش به یک متر و هشتاد و پنج سانتی میرسد، اندامش متناسب است و شانه های پهنی دارد. حالا هر وقت لازم افتد، لباسهای رسمی



شطرنج جهان اوست و او درین جهان مسلط است ...

«فیشر» درس چارده سالگی مقام قهرمانی شطرنج را در سراسر اضلاع متحده امریکا به دست آورد و هنگامی که پانزده سال داشت، به حیث جوانترین «گراوند ماستر» شطرنج در تاریخ جهان شناخته شد.

استثناء است و بسیاری از شطرنج بازان امکان دارد در آغاز راه شان را گم کنند.

شطرنج بازان ورزیده، در آغاز مرتکب اشتباه نمیشوند و این امر برای شطرنج بازان غیر حرفه‌ای چندان مفهوم نیست. شطرنج بازان غیر حرفه‌ای خواهند گفت که پس از چند حرکت نخستین، لایتناهی امکانات در بازی پدید می‌آید که بسیاری از این امکانات نادرست

است. هر آغاز تیمی دارد و هر کس از این تیم انحراف کند، کیفر خواهد دید. از همینجاست که یک شطرنج باز ناتوان نمیتواند در برابر یک استاد بازی کند. استاد همه آغاز هارا میداند و میتواند بر اشتباه‌های کوچک انگشت گذارد. بسیاری از بازیها پس از سی یا چهل حرکت به باخت یکی از بازی کنندگان میانجامد و این باخت به خاطر محاسبه نادرست آغاز است. در چنین بازیها تحلیلگران غالباً میگویند «او پس از حرکت هشتم دیگر کارش تمام شد».

اما اگر بازی شطرنج تنها یک امر به حافظه سپردن آغاز هامیبود، امروز جهان هشتاد و دو استاد بزرگ نمیداشت، بلکه روی زمین پر از استادان بزرگ شطرنج میبود. شطرنج چیزی خیلی بیشتر از به حافظه سپردن است. درین بازی یک عنصر نیرومند آفریننده وجود دارد و همین عنصر است که یک استاد بزرگ خوب را از شطرنج باز جاویدان جدا میسازد این عنصر شبیه همان چیز است که «موزارت» را از «کارل دتیرز وان دیتر» شد ورف جدا میکند. نابغه شطرنج، همانند ریاضیدان و آهنگساز

بقیه در صفحه ۷۸

اکثریت را میسازند. یک شطرنج باز کلاسیک نمیخواهد با شطرنج باز رومانتیکی، چون «تال»، روبه رو شود. شطرنج باز کلاسیک میخواهد که بازی به شکل ساده و دریک مسیر درست تحلیل شده صورت گیرد. هرگاه چنین شطرنج بازی، به کسی چون «تال» فرصت دهد که نبوغش را نمایان سازد، ناگزیر خواهد بود که دست به خود کشی بزند.

«بابی فیشر» همانند «کاپابلانکا»، سبکی کلاسیک دارد، او میتواند به بازیهای ترکیبی دست بزند و حاضر است قربانی بدهد، ولی معمولاً نمیخواهد بازی را پیچیده سازد. در عوض میکوشد برای بازی تیمی به دست آرد و بازی را در چار چوب همین تیم (Theme) پیش ببرد. حافظه اش حتی برای استادان بزرگ شگفتی انگیز است. یک شطرنج باز بزرگ باید در ذهنش هزارها آغاز «کتابی» داشته باشد در مسابقه های امروزی، تقریباً ده حرکت نخستین به شکل «کتابی» صورت میگیرد و این حرکتها روی هم رفته شکل خود به خودی دارد در درازای صد ها سال حرکتهای آغاز شطرنج چنان تحلیل شده بوده است که دیگر نمیتوان حرکت تازه ای را به میان آورد. شاید گاهی یک شطرنج باز حرکتی را انجام دهد که صد سال پیش خیلی عام بوده است و امیدوار باشد که این حرکت برای حریف نا آشناست و به این ترتیب بکوشد ذهن حریف را از «کتاب» منحرف سازد. «لارسن» در نخستین بازیهای با «فیشر»، از همین شیوه کار گرفت و با تاسف دریافت که «فیشر» با این حرکت آغاز کاملاً آشنا بود. و این البته

چند سال پیش داکتر «بن کارپمن» در مجله «سایکوانا لیتیک ریویو»، مقاله ای درباره روانشناسی شطرنج نوشت. درین مقاله اش، بخش بزرگی را به شرح سبک «ایمانوئل لاسکر» آلمانی وقف کرد. «لاسکر» از سال ۱۸۹۴ تا سال ۱۹۲۱ قهرمان جهان بود. «لاسکر» روانشناس برجسته ای به شمار میتواند رفت. او آگاهانه با خلاهای ذهنی حریفش بازی میکرد. بنابر گفته داکتر «کارپمن» عنصر اساسی بازی «لاسکر»، «جنگ اعصاب بود».

او تخته شطرنج را به حیث وسیله ای به کار میبرد تا با این وسیله با دستگاه عصبی حریفش بجنگد و میدانست که چگونه این دستگاه را ویران سازد. «لاسکر» در آغاز حرکتهای ضعیف و نادرستی انجام میداد. وبعد، ناگهان حرکت های عالی خودش را شروع میکرد. درین هنگام اعصاب حریفش پاره میشد و معنویاتش در هم فرو میریخت - نتیجه روی تخته شطرنج هویدا میگشت.

سبکها فرق میکند. برخی از شطرنج بازان، چون «لارسن» و «ایمانوئل شورووی» میخائیل «تال»، قمار باز هستند. اینان رومانتیکهایی هستند که برای حمله های برق آسا و دادن قربانی آماده اند. برخی دیگر، چون «پتروسیان» محتاط و حتی ترسو هستند. بعضی دیگر، چون «کاپابلانکا» کیوبایی در گذشته، و «اسپاسکی» در حال حاضر، کلاسیکهایی اند که روشن، مستقیم و با گونه ای از آهنگ، بازی میکنند. به همین صورت، شطرنج بازان بیش از حد مدرن و آوانگارد نیز وجود دارند که به شیوه التقاطی شطرنج میزنند و اینان روی هم رفته

شش ونیم در برابر دو نیم نمره غالب شد. بدینصورت، این نابغه شطرنج آماده رو به روشدن با قهرمان اتحاد شوروی، یعنی «بوریس اسپاسکی»، گشت. مسابقه صورت گرفت و نتیجه آن دوازده ونیم در برابر هشت ونیم نمره به سود «بابی فیشر» پایان یافت.

هدفی که «فیشر» برای خودش برگزیده بالاتر از قهرمانی جهان است. او میخواهد به حیث بزرگترین شطرنج بازی شناخته شود که تاکنون تاریخ به یاد دارد.

در حال حاضر، هر شب در کلیسای شطرنج نیویارک، صحبت درباره «فیشر» فیصدی بزرگ گفتگوها را تشکیل میدهد.

شطرنج، باسی و دو مهره و شست و چار مربعش، جهان «فیشر» را میسازد. و او درین جهان مسلط است، بالاتر از همه قرار دارد. درین جهان، بانیروی خودش همه چیز و همه کس را در هم میکوبد. در همین جهان است که او بر اندیشه ها پیروز میشود، مغز هارا شکست میدهد، درین باره خودش میگوید که هر وقت حریفش زیر فشار قرار میگیرد، هیجان او افزایش مینماید. هر وقت حریفش با شان میشود، هیجان او نیز تسکین مینماید. درین عملیه «من» او بیشتر شکل میگیرد و برپا مینماید. شطرنج تنها تنظیم درست مهره هانست، چیزی بیشتر ازین است، تبارز شخصیت است. بازی شطرنج نیازمند تخیل و آفرینندگیست. نیازمند توانایی در دیدن و احساس کردن امکاناتیست که مغزهای عادی از درک این امکانات عاجز است. به سویه بلند تر، بازی شطرنج یک مقابله روانیست.

هدفی که «فیشر» برای خودش برگزیده، بالا تر از قهرمانی جهان است. او میخواهد به حیث بزرگترین شطرنج بازی شناخته شود که تاکنون تاریخ به یاد دارد.

اندیشه روزگار

در چوکات تشکیل دولت فقط شعبه‌ای بنام مدیریت طبیه داشتیم و بس

موسسه صحت عامه:

منظور از تأسیس این موسسه صحتی جلو گیری از آفات فزیک، روحی تأثیرات و عوامل ناگوار محیطی و امراض ساری استحالوی مصئونیت و تقویت سلامت خانواده و جامعه است که این عوامل البته به طولانی شدن حد و سطحی حیات، رشد و انکشاف و بکار انداختن نیروی جسمی و فکری افراد یک کشور و توسعه امورات اقتصادی اجتماعی و فرهنگی می انجامد این موسسه که در سال ۱۳۴۱ سنگ تهادب آن گذاشته شد در سال ۱۳۴۱ تکمیل و شروع به فعالیت کرده و در سال ۱۳۴۳ رسماً افتتاح گردید.

موسسه صحت عامه دارای لابراتوارهای مجهز بوده که با شعب فرعی آن در مرکز و ولایات میتواند موضوعات اپیدمیولوژی و تشخیص را که مامول طب و قایوی و معالجوی است در مملکت بر آورده سازد.

این لابراتوارها در شقوق میکرو بیولوژی، کیمیا و دهمتو لوزی فعالیت های متعددی را انجام میدهند شعبات میکرو بیولوژی این لابراتوارها عبارت اند از شعبه انتر و باکترس شعبه پرازیتو لوزی، طرق تنفسی توپر کلوز، کولرا، باکتر یولوژی عمومی آب، سیرو لوزی و اوسا ط ذریعیه و تقسیم آنها در شعبه انتر و باکتر یسی عوامل مرضی سلمونیا و کولرا مطالعه گردیده و نمونه های مختلف مواد مرضی درین شعبه مورد تدقیق قرار گرفته و عوامل مرض تثبیت میشود.

لابراتوارهای تحلیل و تجزیه مواد مرضی در شفاخانه ها و موسسات در تشخیص امراض اقدامات موثری بعمل آورد.

بعد از طرح پلانهای انکشافی مملکت شفاخانه های جدید و عصری اعمار و حاضر خدمت گردید و در نقاط دوردست برای واریسی از امور صحتی شفاخانه ها و مراکز صحتی بصورت پو لی کلینیک دایر گردیده و تا اندازه زیادی تسهیلات در معالجه مریضان فراهم شد. شفاخانه های عصری مانند نادرشاه روغتون، ابن سینا روغتون، زین نئون، وزیر اکبر خان روغتون و کلینیک ها و پولی کلینیک ها علاوه بر تدای مراجعین در بلند بردن سویه علمی دکتوران جوان افغان بصورت مرکز تربیوی نیز فعالیت دارند و همچنان موسسه صحت عامه تأسیس گردید.



مدیریت مستقل طبیه به سوی وزارت صحتیه در تشکیلات دولت فعالیت خود را آغاز نموده در طرح پروگرامهای طب و قایوی خدمات شایانی را انجام داده است، در کابل و ولایات شفاخانه های عصری و مجهز چه برای طبیه ذکور و اناث اعمار گردیده و تطبیق واکسین های چیچک، محرقة و عند الایجا بکولرا بصورت مجانی به سیستم عصری توسط تیم های طبی صورت گرفته و دامنه این فعالیت ها به پیمان وسیع و مکمل تری دوام دارد.

چون در طب عصری اصول تدای نظریه طب یونانی فرق بارزی دارد بنابراین برای معالجه مریضان تدارک ادویه و وسایل تشخیص از قبیل اکسیریز و لابراتوار لازمی و حتمی بود. لذا وزارت صحتیه با تأسیس دیوی عمومی ادویه در تورید ادویه مورد نیاز مندی شفاخانه ها و اهالی و با اعطای جواز نامه به دواخانه های شخصی این مشکلات را مرفوع نموده با نصب دستگاه های اکسیریز و بکار انداختن

قبلاً در مورد طبابت یونانی و طرق تطبیق ادویه آن و اینکه به چه مشکل مردم ماز دراهای به اصطلاح رسمانه بخاطر تدای امراض استفاده بعمل می آوردند و اینکه تقریباً نیم قرن قبل مردم از ناحیه عدم وجود دکتور و ادویه عصری امروزی به چه معضله ای دچار بودند طی این مبحث صحبت کردیم، اما اینک آنطور نیست بلکه پیرامون این موضوع که طبابت عصری، همراه با اداره وسیع (وزارت صحتیه) آن چه وقت و به چه شکل در کشور ما بمیان آمده و تا امروز تحول آن کدام خط السیر را پیموده و امروز در ساحه طبابت عصری چه نوع وسایلی در دست داریم و مردم ما تا کدام اندازه و بچه شکل میتوانند از آن مستفید گردند و هم اینکه تا کدام پیمان و چه عده از مردم مانیا مندی شان از نقطه نظر عدم موسسات صحتی عصری رفع گردیده است معلوماتی عرض میشود.

طبابت جدید از پنجاه سال قبل در افغانستان رایج شده و در تشکیلات دولت اداره بنام مدیریت طبیه تأسیس گردید (۱۳۰۲) ولی چندین سال نظریه فقدان پرسونل فنی سیر بطی داشته صرف در مرکز و سه ولایت شفاخانه های ده بستر با دکتوران هندی فعالیت داشتند.

از سال ۱۳۱۰ به بعد در تأسیس شفاخانه ها مخصوصاً تربیه پرسونل فنی طبی داخلی با تأسیس مکتب و فاکولته طب و پرسونل پارا میدکل از طریق کورسهای قابلیت، کمپوندی و پرستاری قدمهای سریع و موثری در سراسر مملکت بر داشته شده و

وزارت صحیه با تشکیل وسیع و پرسونل کافی چه در مرکز و ولایات در خدمت مردم است



در شعبه پرازیتو لوژی پرازیت های مختلف امعایی و پرازیت های خون و جلد مورد بررسی قرار میگیرد و نمونه های مواد مختلف بررسی گردیده و پرازیت های مختلف تثبیت میگردد.

در شعبه طرق تنفسی عضویت های میکروبی و امراض جهاز تنفسی مطالعه شده و خدمات قابل قدری در جلوگیری از امراض توبرکلوز، سیاه سرفه و غیره می نماید همچنان در شعبه آب و باکترولوژی عمومی در مورد آب آشامیدنی مرکز و آلا یات فعالیت های صورت گرفته و معاینات انجام می باید .

به همین ترتیب در شعبه سیرا
الوژی امراض ساری مانند سفلیس
و غیره مورد مطالعه قرار میگیرد .
که در همین شعبه از زمان تاسیس
تاکنون به هزار ها نوع نمونه های
خون مورد تحقیق قرار گرفته و یک

نموده و مواد و ماده مختلفه غذا یی را تحت تدقیق قرار میدهد، لایزال و اتوار تحقیقات آب در معاینات کیمیاوی آب های آشامیدنی ، معدنی و قابل استعمال چه در مرکز و ولایات فعالیت هایش جریان داشته از زمان

نرسه‌های کلینیک صدری هنگام مراقبت مریضان

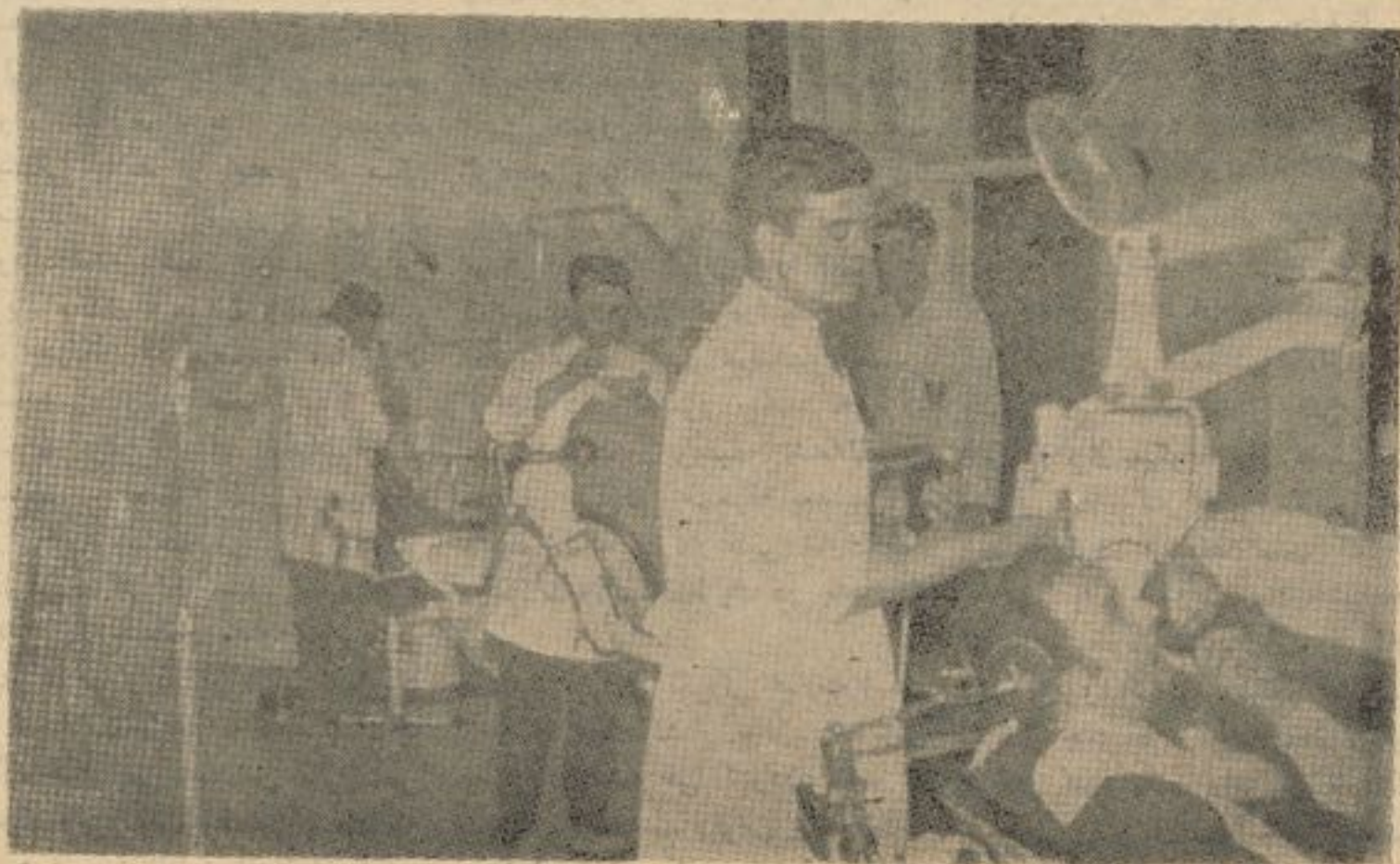
تأسیس تاکنون اقسام آب و امور
بررسی قرار داده و نتیجه آن را به
شعب ذی‌علاقه ابلاغ نموده است .
همچنان شعبه تحلیل و تجزیه
ادویه در تحلیل و تجزیه ادویه داخلی
وارداتی بیک سلسله فعالیت ها
دست زده و انواع مختلف ادویه را

خلاصه موسسه، صحت عامه، بیست
و هفت لایه اتوار در ولایات داشته
یک تعداد لایه اتوار های دیگری مانند
شفا خانه های مرکز و همچنان
لایه اتوار مرکزی صحت عامه و
موسسه تهیه و اکسین را برای پیشبرد
بلا آنها بکار انداخته است .

لابراتوار مرکزی صحت عامہ در سال ۱۳۲۹ تاسیس و فعالیت آغاز نموده است و مصد ر خدمات قابل قدری برای مردم گردیده است .

موسسه تهیه واکسین در سال ۱۳۱۴ از طرف پوهنتون کابل تاسیس شد و در سال ۱۳۲۵ به وزارت صحیه تعلق گرفت در سال ۱۳۱۵ به تولید واکسین های مختلفه مانند چیچک، مخرقه کولرا، مرض سگ دیوانه و غیره پرداخته است.

ماقبلہ



شعبه دندانسازی

نگرانی و اضطراب

و اثرات آن بالای صحت جسمی و روانی

آزاد و آسان و آسوده زندگی کردن رویای دلنشین و خیال انگیز نهانی بشر امروز را تشکیل میدهد. کوشش های دایمی و تلاش های جان فرسای زندگی روز مردم گذشت دقایق عمر همراه با پریشانی و فشار نگرانی از مخاطرات پر آزار زندگی انسان در دوران کنونی است.

نگرانی این درد آدمی سوز که روح و جسم انسان هارا هر روز عذاب و شکنجه میدهد یکی از متود او لترین حالت مزاجی است که دکتر رانو متخصصین طب پیوسته در بیماران خود مشاهده میکنند.

خانم زیبایی که بدوران چهل سالگی نزدیک میشود هر وقت که در آینه بدقت بصورت خود می نگرد آنهمه زیبایی و دل فریبی را در حال زوال می بیند مدیر و رئیس که در رأس موسسه خود بر کرسی ریاست نشسته و هر روز بدقت مراقب مراقب ترقی معاون جوان و فعال خود می باشد عنوان و موقعیت خود را در خطر می بیند. معلم و دانشجو یی که با تشویش و نگرانی روز هارا حساب میکند و فرا رسیدن هنگام پر اضطراب امتحانات را انتظار می کشد. دهقان و کشاورزی که تراکم بی موقع ابر هارا در آسمان مزرعه خود مشاهده می کند و بر محصول خود می اندیشد تمام این افراد و هزاران فرد نظیر آنها در دنیای امروز مابین یقی در نگرانی و پریشانی بسر می برند. نگرانی بخودی خود یک مساله غیر عادی و غیر طبیعی نبوده هیچ فردی کاملاً آسوده از آن نمیتواند زندگانی نماید. بعضی مواقع نگرانی ممکن است در واقعیت محرکی برای اقدام بعمل مثبتی درباره موقعیتی باشد چنانکه خانم زیبایی که برای از دست دادن زیبایی خود نگرانی گردیده میتواند تصمیم جدی گرفته برای محافظت صورت و اندام خود مواظبت بیشتری نماید. همچنان آن مدیر و رئیس مراقبت و نگران با افزون فعالیت و موثر بودن کار خود و دانشجو با مطالعه و کار بیشتر و دهقان با اقدام سریع در جمع آوری محصول نگرانی و اضطراب شان را مرفوع نمایند.

ولی در موقعی که نگرانی غیر معقول و غیر مولد مداوم بصورت همیشگی باشد در اینصورت ممکن است علامت یک بیماری روحی در آن وجود داشته باشد. این نوع نگرانی بطریق مختلف تعریف و تعبیر شده است چنانکه یک نویسنده معتبر آن را اشاعه و انتشار احساس ناراحتی و تشویش شرح داده است. یک متخصص بر جسته آن را ترس زود گذر و گسترده شده می پندارد. داکتر استا فورد کلارک معتقد است که نگرانی یک احساس مداوم با برجایی است که بیمار در مورد آن نمیتواند یک علت اساسی ارائه دهد چنانکه درباره همه چیز احساس نگرانی مینماید ولی اغلب مطمئن نیست که چرا همه چیز را تا این اندازه اضطراب آور می پندارد. توصیف دیگر این احوال اینست که بیمار می ترسد و مضطرب است ولی نمیداند از چه میترسد و چرا از آن میترسد در این کیفیت ترس آزار دهنده دایمی بدون علت و غیر قابل کشف و تشخیص و بطور غیر عادی مطابق و مشابه یک حالت نگرانی و پریشانی در بیمار بروز مینماید.

چنین بیمار احتمالاً یک بیمار مبتلا به اختلال عصبی است تا مو قعیکه حالت مزاجی او بدین منوال باشد بیماری او طولانی خواهد بود. بیماری که مبتلا با اختلال عصبی است با واقعیت تماس داشته در باره خود فکر میکنند و خود را تالایق و بی کفایت و ضعیف می پندارد گاهی ممکن است تصور کند که مبتلا بسر طایف گردیده یا در انتظار بدبختی های نا معلومی می باشد در صورتیکه بیمار مبتلا با اختلال روانی با واقعیت در تماس نبوده مثلاً خود را یک فرمانده تصور میکند که در عملیات رزمی گرفتار شده یا تصور میکند که مردم سعی دارند او را بوسیله اشعه نامرئی معدوم سازند. معیناً بعضی از مراجع صلاحیت دار طبی تفاوت بین دو حالت بالا را فقط یک درجه دانسته اند.

علامت بیماری نگرانی عبارت است از روحا تحت فشار بودن، احساس خطر یا امر شو می کردن، تقابل بدزدن، وحشت و ترس بی جهت از چیزی مرتعش شدن، تپش و تند دادن نبض، اختلال و بهم خوردگی خواب، شکایات روانی ناحیوی مانند احساس ناراحتی در ناحیه معده، انقلاب معدی سردرد ها و غیره. ولی اوضاع بدنی را نمیتوان مجزا از احوال روحی و مغزو اندیشه بیمار در نظر گرفت زیرا هستی و موجودیت کامل یک فرد را باید بتمام بدن انسان تصور کرد، بدن انسان را به صورت یک مجموعه متشکل از اعضا کوچک نمیتوان در نظر گرفت، نگرانی امکان دارد خیلی جدی بوده و میتواند چنان یاس و نا امیدی در شخص ایجاد کند که منجر بر خود کشی گردد. بعضی از افراد در اثر طبیعت مشغله ما نند استاد و متخصص و مدیریت ممکن است بطور خاص و موثر در مقابل نگرانی آسیب پذیر باشند، زیرا مسئولیتی که قبول کرده اند امکان دارد خیلی زیاد تر از ظرفیت آنها باشد. مدیری که همه اوقات عمر تمام فکر و ذهن او را کارش اشغال نموده، قبل از همه کار مندانش با دادر میرود و خیلی دیر وقت بعد از رفتن آنها اداره را ترک میگوید و از تقسیم مسوولیت و کار بین همکاران خود احترا ز کرده و معتقد است که اگر کاری باید خوب و رضایت بخش انجام گیرد باید خود شخص آن را انجام دهد در سرا شیبی وضع و حالت نگرانی جدی قرار گرفته معمولاً چنین افرادی کار سخت و افراطی خود را با مرخصی رفتن و استراحت سالم و کافی متعادل نمیسازند شاید برای بعضی افراد داشتن اعصاب مشوش



وجود قوا و منابع کافی را برای مبارزه حیات خلقت کرده است. سعی کنید تصویری در فکر خود از شخص آرامی که میخواهد داشته باشید بسازید و در آرامی کامل قدم بردارید هیچ چیز و هیچ کس شمار را مغشوش نمی کند با همه در صلح و صفا بسر برید

جسم و روان از هم قابل تفکیک هستند.

روان شناسان میگویند فعالیت دماغی در شخص فقط مربوط به مغز نیست بلکه تمام بدن در آن دخالت دارند و یکی از متخصصین فرا نسوی اظهار میدارد «انسان در حقیقت با تمام بدن فکر میکند: بادست ها و پاها و گوش ها و همچنین با مغز و این کاملاً اشتباه است اگر بگوئیم که لیاقت دست ها مربوط به انگشت ها و ناخن ها است فعالیت پیسکو و لوزیک از ناحیه تمام جسم است و مربوط بیک نقطه موضعی و معین نمی باشد - مغز در واقع رابط (کوموتاتور) و هدایت کننده محسوب میشود»

پس به این نتیجه میرسیم که سلسله اعصاب و مغز جز و دستگا ه تنظیم کننده محسوب میشود و یک ارتباط معنوی و عمیقی بین جسم و روان وجود دارد که غیر قابل مجزا شدن می باشد.

(باقی دارد)

می سازد و توضیح میدهد که بسیاری از افراد اینقدر نگران هستند که این نگرانی جزو عادت آنان گشته و از بین بردن آن عادت مشکل می باشد و برای حل این مشکل بیاد آوری چند حقیقت ساده پرداخته چنین تشریح مینماید که ترك يك عادت ممکن است مشکل باشد ولی بطور قطع مسلم است که ما با آن عادت دنیا نیامده ایم بنابراین ما آنها را کسب کرده ایم و آنچه را که کسب کرده ایم میتوانیم از بین ببریم. اصولی در روان شناسی وجود دارد که مربوط به ترك گفتن عادت می باشد ما باید این اصول را رعایت کنیم. بریم باید عمل قاطع باشد و عادت خوب جای عادت بد را بگیرد يك دفعه که تصمیم گرفته شد نباید استثنایی را قایل شد. باید نگرانی خود را محدود ساخته بدین ترتیب که قبول کنیم مسایلی وجود دارد که موجب نگرانی ما میگردد، آنوقت تعیین نموده وقتی آماده اجرای این برنامه شدیم در هیچوقت دیگری نگران نخواهیم شد در ساعات نگرانی سعی کنیم موجبات نگرانی خود را از اختفاء و تاریکی بروشنایی بیاوریم و کشیده و برای مصاف بدقت در باره آنها فکر کنیم و با مسایلی که موجب نگرانی ما شده کلاویز میگردیم به مبارزه بر خیزیم در سایر مواقع ابداً اجازه ندهیم تا اوقات گرانبهای را که باید صرف فعالیت های مفید گردن نگرانی و اضطراب اشغال نماید. هر وقت احساس کردیم که نگرانی ب فکر مارخنه میکند بطور مصمم باید توجه خود را ب چیزهای دیگر معطوف سازیم و این نوع زندگانی کردن را بیا دوزیم و توجه داشته باشیم که زندگانی برای ما داشته باشیم که زندگانی برای ما عبارت است از گذشت روزها ما باید هر روز زندگانی نماییم با دیروز و فردا کاری نداشته باشیم فقط خود را مسؤول امروز بدانیم بنا برین روز را با ثبات و اعتماد و بر نفس شروع کرده تصمیم می گیریم که امروز يك زندگانی آرا می را شروع کنیم بخود میگوئیم خدا مرا یاری میکند و در

تقاعد و از کار افتادگی اجباری گشته و انسان را از يك زندگانی فعال به بیکاری نامانوس سوق میدهد، احساس شکست در اثر صرف نظر کردن از ارتقاء بمقام بالاتر، اضطراب و بیقراری ذاتی و جبلتی دوره بلوغ، محرومیت جنسی و بهمین ترتیب هر کس میتواند مورد نگرانی خاص خود را به فهرست فوق اضافه نماید. کشمکش و نا سازگاری نهانی در باطن انسان سرچشمه معمولی نگرانی است. عکس العمل طبیعی در مقابل تمام مشکلات و خطر ات و بدی موقعیت ها دوره دارد؛ ایستادگی و مبارزه یا فرار بر قرار اختیار کردن، وقتی هیچ کدام ازین دو طریق امکان نداشته باشد شخص بناچار بهر دو طریق به نگرانی کشیده میشود و در نتیجه روحیه قوی و بشاش و اعتماد به نفس شخص با پیشرفت تدریجی زمان جای خود را به نگرانی داده تا آنجا که کار ضایع و از دست رفته و سلامتی از بین میرود درین نوع نگرانی هیچگونه آمادگی قبلی واقعی نسبت به نگرانی درین مورد بخصوص وجود نداشته. برای روشن شدن مطلب مثال های دیگری ذکر مینمائیم.

مادری کنار بچه های خود نشسته و به پدر آنان که در اتاق عملیات تحت جراحی است متوجه اندیشد و در حال انتظار دستمالی را میان انگشتان بیقرار خود پیچ و تاب میدهد، مردی که بسوی خانه خود میرود در بین راه میان جمعیت عصبانی و هجوم اظهار کنندگان گرفتار میشود، شاگردان و محصلانی که برای معلوم کردن نتیجه کا میابی و نا کا می خود تلاش می نمایند، زنانی که شوهران خود را در انفجار معدن محبوس در زیر زمین می یابند.

داکتر داوسن در مجله روان شناسی را هنمای خوشبختی تحت عنوان چگونه میتوان بر نگرانی فایق آمد نگرانی و تشویش را مانع خوب انجام گرفتن کارها و خواب، استراحت دانسته و آنرا یکی از شکایات روز مره شمرده و معتقد است که نگرانی بطریق ناگون بدن انسان را متاثر

و هراسانی و فرسوده نوعی طریق و روش خاص زندگانی باشد مانند اشخاص که نمایشات فلم های تلویزیونی یا سینمایی تهیه میکنند و در اتاق کنترل مراقب گردش صحنه های مهیج و محرک بوده برای تنظیم وقت و انطباق زمانی فلم برداری دکتور قطع و وصل کلید دستگاه را داده ضمناً مراقب هستند در استودیو شتابی رخ نداده یا اتفاق بدی نیفتد پیلوتی که باید تمام توجه خود را با وجود عوارض غیر قابل پیش بینی یا تغییر شرایط جوی روی طیاره و پرواز خود متمرکز سازد.

یاد روز نامه نگاری که برای درج آخرین خبرهای مهم و داغ در سر - مقاله صفحه اول روز نامه خود کوشش و فعالیت بسیار مینماید بعضی اوقات مردم تعمداً موجبات انقضاء احساس نگرانی را در فر دیا دیگران فراهم می آورند مانند ورزشکارانی که برای شکستن ریکارد قهرمانی فعالیت و مبارزه شدید مینمایند. مسلم شده که هنگام نزديك شدن باین حد در اثر واهمه شکست و نا کا می، بخود رنج و شکنجه فراوان میدهند.

این نوع نگرانی ها گاهی ممکن است بدرجه خطرناک و فاجیع برسد مدبری که هرگز از کار خود نکاسته و استراحت نمی کند. پیلوتی که سعی عت های متوالی بدون استراحت پرواز میکند ممکن است بداشستن نگرانی دایمی خود را عادت بدهند ولی این نگرانی ایجاد نگرانی عصبی خواهد نمود باین درجه که رسید برای سلامت روح و جسم خطرناک میشود، مدیر و افراد متخصص تنها کسانی نیستند که از نگرانی رنج میبرند، مردم بیشمار با موقعیت های اجتماعی مختلف وجود دارند که ممکن است ایجاد احساس شدید نگرانی نمایند مانند زن و شوهری که نسبت بو فای یکدیگر مشکوک میشوند، طیاره که سقوط کرده و در آن یکی از نزد یکان مورد علاقه شخص مسافرت میکرده، اشکالات مالی بیماری در خانواده، باز نشستگی زود رس خستگی زیاد که منجر به

دېودی تال

انسانى تاريخ او فر هنگ

دغه ځلمى څوك دى؟

دايوه په زړه پورې پوښتنه ده چه بايد ځواب ور كړى شي او البته كه څوك له سياسى مسايلو سره لږڅه علاقه ولري ددغه ځوان سپا يسى پيژند نه هومره گران كارنه بريښي دلته بايد يوڅه مرسته هم موږ وكړو

اوووايو چه هغه دامريكي يو ستر سياستدار دى چه څه موده مخكېنى مړ شو. يعنى دويتنام دسولې دمباركې نه لږ څه مخكېنى. داهم بايد ويل شي

چه وروسته دنړۍ تر دويمې جگړې دامريكي جمهور رئيس هم و. ښه نو لكه تردى ځايه اولدى تفصيل سره هم دهغه پيژندنه نشي كيدلى نوموړ

به ووايو. داځلمى سپايى چه دملسى گارد سپايى دى هري ترومن نومېږي اودامريكي پخوانى جمهور رئيس و چه څه موده دمخه مړ شو.



دغه ځلمى څوك دى

پدغو خبرو پوهنه ضرورى ده:

ديانا ما كانال :

دغه كانال دامريكي په لويه وچه كې دى چه شمالي اوښو بې امريكا سره نښلوي. ددى كانال اوږدوالى ۱۸۳۰۰ متره اوسوږ بې ۳۰۰-۱۹ متره دى.

دسويز كانال :

دغه كانال دسره سمندر اومديتراني تر منځه كيندل شو يدى. دغه كانال ديوه فرا نسوي په هڅه او كو ششونو سره كيندل شو يدى دغه فرانسوي فرد ښانده دو لسپس نومېده دسويز كانال په كال ۱۸۹۵ كې و كينل شو. ددغه كانال اوږدوالى ۱۶۱ كيلو متره، اوسوږ بې ۱۲۵-۷۰ متره او ژور تيايى ۱۲ متره دى.

جبل الطارق :

فرانسو يان جبل الطارق ته ژيبر التار وايي او هغه كانال دى چه داسيا نيا او مرا كش تر منځه پروت دى. ددغه كانال موقعيت اوځاى دمديتراني دبحيرې په خو له كې دى اود بېرې چلولو اواسترا تريك موقعيت له مخه خورا زيات داهميت وړ دى او مديترانه له افريقا سره تړي.

په اړتانونى هند كې سوله ايز پاڅون!

د ۱۹۲۷ كال په وروستيو مياشتو كې دېر تانيى حكومت داپر يكړه وكړه چه يو كميسيون به هند ته استولى شي

خوپدغه هيواد كې دهغو اصلا حاتو په باب څيړنې وكړي چه ښايى هلته ترسره شي. خودهند خلكو دغه

پريكړه په قهر او غوصى سره استقبال كړه دهند كانگرس هم لدغې موضوع سره مخالفت وكړ ځكه ددى پريكړې

اړه (هدف) داوه چه بايد دهند وضعه وروورو تر څيړنې لاندې ونيوله شي خودا څرگنده شي چه هندد خپلواك

هيواد لپاره خومره چمتووالى او وړتيا لري به هماغه وخت كې يعنى ۱۹۲۷ ددسمبر په مياشت كې دهندد كانگرس

گوند كالنې غونډې په مدارس كې روانې وې. او په يوه قطعنامه كې يې داپر يكړه څرگنده كړه چه ملسى

خپلواكې دمبارزې وروستى اړه او هدف دى. لدې سره سره كومه خبره چه ډيره

ديادولو وړده هغه داچه په پښتونستان (په هغه څه كې چه دشمال مغر بېى سرحد صوبه بلله كيږي) كې دخدايى

خدمتگارو او سر خپوشو تحريك پيل شو. اود فخر افغان تر لارښوونې لاندې يې دمبارزې په لو مړى كتاركې

په ميرانه ټينگار وكړى .. په ۱۹۳۰ كال كې دپيښو رپه ښار كې په مظاهره كوونكو باندې داور امر وشو او

دډېر له امله ډير مبارزين شهيدا ن شول. اخيستنه : دنړۍ تاريخ ته كتنه، دريم ټوك، دښرو ليكنه.

ته راغى ټولو گوندونو ورسره پريكړه وكړه. اوله همدې كبله هر ځاى چه

ددغه كميسيون غړي تلل نو دخلكو له مظاهرو سره مخامخ كيدل اوله

اجمال وقایع خارجی سال

شد روبرت فیشر لقب قهرمانی شطرنج دنیا را از بوریس سپاسکی روسی ربود (۲ سپتامبر = ۱۱ سنبله) اوضاع در امتداد خط نظامی سرحدات اسرائیل، سو ریه و لبنان متشنج خوانده شد یکصد هزار عسکر درمانور های نظامی پیمان وارسا سهم گرفتند کوز موس ۵۱۸ و ۵۱۹ از طرف اتحاد شوروی بغضا پرتاب گردید مقر رات بیرون شدن قوای هندو پاکستان از قلمرو های اشغالی تکمیل گردید قوای اسرائیل از قضا و زمین بر چند قریه لبنان حمله کردند و تعداد زیادهای هاو خانه هارا در لبنان و ایران ساخت (۱۶ سپتامبر = ۲۵ سنبله) اتحاد شوروی این حملات اسرائیل را بر لبنان تقبیح کرد یو گندا، سه شهر را در نتیجه جنگهای روز ۲۶ سنبله (۱۷ سپتامبر) با عسا کر تانزانیا از دست داد ۱۱۴ نفر به اثر سیلاب و لغزیدن زمین در کوریای جنوبی هلاک گردیدند احمد حسن البکر رئیس جمهور عراق مذاکراتش را با ایران اتحاد شوروی در مسکو خاتمه داد همچنان رئیس جمهور عراق طی ماه سنبله با جودت سونای رئیس جمهور ترکیه در مورد روابط ذات البینی و موضوعات بین المللی مذاکراتی انجام دادند.

بقیه در شماره آینده

رادیو چار آهنگ در دو پروگرام تلویزیونی هند اجرا کرد که بی حد مورد توجه و استقبال قرار گرفت ولی بهترین خاطره سفر مرا موفقیت در پروگرام تلویزیونی تشکیل میدهد زیرا بعد از اجرای پروگرام مردم دسته های گل بمن تقدیم و ازدحامی برای گرفتن امضایم تولید شد که ایمن خود بهترین خاطره از زندگی هنری ام هست.

از مهوش می پرسیم کدام گفتنی دیگری برای خوانندگان مجله ژوندون ندارد.

میگوید چرا نمی من حلول سال نو را به همه دوستان و علاقمندان آوازم و خوانندگان این مجله تبریک گفته سال با سعادت موفقیت و خوشبختی برایشان آرزو میکنم. با خوش آواز ترین خواننده رادیو خدا حافظی میکنم و هم برای ثبت آهنگ جدیدی که شعر آن از سرشار شمالی است دفترم را ترک میکند.

گرد آمده بودند تادر مراسم افتتاح مسابقات المپیک سال ۱۹۷۲ شرکت نمایند ریچارد نکسن رئیس جمهور امریکا عازم هانولولو شد تا با کاکیسو تاناکا صدراعظم جاپان مذاکره نماید جنگهای شدید بین قوای متخاصم در ویتنام و کمبودیایان پیدا نمود حزب برسر اقتدار لیکوا نیو صدر اعظم سنگاپور در انتخابات عمومی با حصول ۶۵ چوکسی در پارلمان آنکشور بار دیگر قدرت را بدست گرفت یکدسته مبارزین مسلح فلسطین طی یک حمله بر قریه مسابقه دهندگان المپیک در مونیخ دو اسرائیلی را به قتل رسانیده و ۱۳ نفر دیگر آنرا گروگان آرفتند (۵ سپتامبر = ۱۴ سنبله). یک روز بعد در اثر تصادم با پو لیس یازده نفر اسرائیلی، پنج فلسطینی و دو آلمانی بقتل رسیدند مسابقات اولمپیکای مونیخ شام ۲۰ سنبله (۱۱ سپتامبر) طی مراسم خاصی بپایان رسید مناسبات سیاسی بین ویتنام شمالی و گینی استوایی برقرار گردید داکتر هنری کیسنجر مشاور خاص رئیس جمهور نکسن برای مذاکره با مقامات اتحاد شوروی از مونیخ وارد مسکو

هوایی بر لین ۱۵۶ نفر سر نشین آن هلاک شدند* کوزموس ۵۱۵ بسلسله پرتاب قمر مصنوعی از طرف اتحاد شوروی بغضا پرتاب گردید* در شهر مسکو حریق مدهشی رخ داد که برای خاموش ساختن این حریق تقریباً هزار عسکر و هفت هزار داو طلب مصروف کار بودند ۲۱۶ نفر به اثر باران و لغزش زمین در کور یای جنوبی هلاک شدند* موقصد که در برابر حسن دوم پادشاه المغرب صورت گرفت به ناکامی انجامید (۱۶ اگست)* انورا لسادات رئیس جمهوریت عربی مصر از فرانسه تقاضا کرد تا منبع فروش سلاح آنکشور را به قاهره مرفوع سازد. جنگ های ویتنام مانند همیشه ادامه پیدا کرد.

سنبله:

کمیته بین المللی المپیک طی جلسه سری، دودیشیا را از مسابقات مجوز المپیک مونیخ خارج ساخت روز ۲۵ اگست (۳ سنبله) جمهوریت مردم چین پیشنهاد مربوط به شامل شدن بنگله دیش را به موسسه ملل متحد ویتو کرد* بازی های المپیک بار دیگر در آلمان بر گزار شد (۲۶-اگست = ۴ سنبله). هزاران نفر در ستود یوم سپورتی شهر مونیخ

بقیه صفحه ۲۳

خواننده دوم سال حرف میزند

خواننده سال را نصیب شوم. لذا من مردم هستم در مورد سوال دیگر تان باید صریحاً بگویم که من برای آهنگهایم شاعر بخصوصی ندارم هر شعر خوبی را که خواندم و ازش خوشم آمد و هر شعری را که همکاران اداره موسیقی برایم تدارک می بینند می خوانم مثلاً از بیدل - حافظ جامی و غیره میگویند شما به هند مسافرتی کرده اید میخوانیم کمی از سفر تان و از خاطره های تان حرف بزنید.

تقریباً یکماه قبل من و شوهرم هندوستان رفتیم راستی هنردوستی مردم هند قابل تحسین و تمجید است میدانید آنقدر پذیرایی گرم از من بعمل آمد که خودم هم تصور شرا نمیکردم نظر به تقاضای آنها ۱۲ پارچه پنبه و دری در آل اندیا

چراید و مجلات دریغ می ورزیدید میگوید.

در این مورد صرف مشکلات فامیلی مخصوصاً مادرم باعث بود و بس ورنه شوهرم از جمله اولین کسانی بود که مرا تشویق می کرد و تا حال نیز تشویق فاروق چراغ راه هنری ام است.

شما از شعر کدام شاعر بیشتر استفاده میکنید و همه خوانندگان مجله ژوندون روشن سازید که در آینده کارتان را در رادیو ادامه خواهید داد یا خیر؟

او با لحن جدی می گوید من تارمق به وجودم هست و تازه ام صدایم را آوازم را و هنرم را میخواهم وقف مردم کنم چه اگر تشویق مردم و خوشبینی آنها نبود من در مدت اندک نمی توانستم مدال افتخار آمیز

مصر عنوانی زعمای آنکشور به قاهره مخابره نمودند، حمایت مسکو را از موقف اعراب در آزاد ساختن اراضی اشغالی تاکید کردند. طیارات بم افکن امریکا حملات خود را بر ویتنام شدت بخشیدند به اثر سیلاب در فلیپین ۲۱۰ نفر هلاک و بیش از دو میلیون نفر بی خانمان شدند سادات گفت مصر مصمم است تا اراضی اشغالی عربهارا آزاد کند. وی همچنان گفت که وعده و تضمینا تیکه ایالات متحده امریکابه اسرائیل داده موجب گردید تا وی تصمیمی مبنی بر ختم موجو دیت وسیع نظامی اتحاد شوروی در مصر اتخاذ کند* سر منشی موسسه ملل متحد اوضاع شر قیانه را خیلی وخیم خواند* ملک حسین پادشاه اردن بنابعد عوت شاه ایران روز چهارم اسد (۲۵ جولای) به تهران مواصلت کرد* بیرق های ویتنام شمالی بر فراز حصار شهر کوا نکتی به اهتزاز درآمد* صد هانفر به اثر سیلاب در آسام هندی خانمان شدند* به اثر تصادم دو طیاره در بو گوتا ۳۷ نفر هلاک شدند در مانیل هزاران خانه مورد تهدید سیلاب قرار گرفت روز ۲۷ جولای معلوم شد که لین پیادر ۱۲ سپتامبر ۱۹۷۱ در یک اکسیدند طیاره در منگو لیا از بین رفته بود* جمهوریت عربی مصر و لیبیا روز ۱۱- اسد (۱۲-اگست) موافقه نمودند تا پیش از شروع ماه سیتا مبر سال ۱۹۷۳ عیسوی مصر و لیبیا باتو حید کامل به حیث یک کشور واحد که بزرگترین کشور در افریقا خواهد بود عرض

وجود کند* موافقتنامه سمله بین السلام آباد و دهلی جدید نافذ گردید* به تعقیب سرازیر شدن سیلابهای مدهش در نواحی شمالی فلیپین در بعضی مناطق آنکشور مرض کولرا شیوع یافت و پایتخت فلیپین هشتاد فیصد تحت سیلاب قرار گرفت و آب به بام خانه خارسید. در مانیل پایتخت این کشور هزاران نفر به خطر گرسنگی مواجه شدند* کنفرانس ۶۶ عضوی وزرای خارجه کشور های غیرمنسلک در جارجتون دایر گردید اخراج آسیایی های دارنده پاسپورت برتانوی دریو گندا اعلام شد (۱۶-اگست ۲۵-اسد)* کورت والد ها یم سرمنشی موسسه ملل متحد وارد پیکنگ شد* در اثر سقوط یک طیاره الوشن چهار ماشین اتحاد شوروی اندکی بعد از برخاست از میدان

آنچه در لایحه و ظایف

در نظر است تادر خلال شاهراه‌ها جایی برای پارک‌کنندگان تعیین گردد



بناغلی محمد موسی (نعمی) آمر عمومی ترافیک مرکزی

مكلف است تا حوادث ترافیکی را در خلال شاهراه‌ها بررسی نموده و
بخطرات جلو گیری از آن چاره‌ی سرای نماید.
در حصص مختلف شاهراه‌ها صاحب‌مصابان همراه با پولیس
ترافیک از سرعت عراده جات مراقبت مینمایند تا باعث بروز
حوادث نشوند.



قرار گرفت که برهنمایی یکتن از
پولیسان ترافیک به آن
بالاشده و با لایحه دریک اتاقی
رسیدیم که بسیار تنگ و تاریک به
نظر میامد، در همین اتاق خیلی خورد،
سه پایه میز کار همراه با چند چوکی
اضافی گذاشته شده بود. اینجا دفتر
کار آمر ترافیک شاهراه بود، در آنجا
آمر ترافیک شاهراه با چند صاحب
منصب و یک نفر مامور ملکی نشسته
بودند، گرچه وجود من و عکاس مجله
از نگاه کمیت در آنجا زاید به نظر
میآمد اما چه چاره که ما هم وظیفه
رسمی داشتیم تا با آمر اداره ترافیک
شاهراه مصاحبه بعمل آریم، بهر
صورت در همانجا و به همان حال
ما کار خود را کردیم.

آمر ترافیک شاهراه‌ها بناغلی
محمد نعمی ایوبی در برابر سوالهای
نگارنده در مورد ترافیک شاهراه
ها چنین روشنی انداخت.
مرام اصلی اداره ترافیک شاهراه
اینست تا ترافیک را در
شاهراه‌ها مروج ساخته و رانندگان
را بیشتر از پیش به مقررات و لوائح
و علایم جدید ترافیک آشنا سازد.
همچنان اداره ترافیک شاهراه

در مسیر شاهراه‌ها نقاط
محراقی تعیین گردیده تا
پسته‌های ترافیک
بمنظور بررسی از امور
ترافیک شاهراه در همان
نقاط استقامت اختیار کند

دریک قسمتی از حصص شاه‌شهید
(ع) نزدیک منزلی همراه با عکاس از
موتور پائین شدم، بعد یکتن از
پولیسان ترافیک ما را بداخل منزلی
رهنمایی کرد.

حینیکه به صحن حویلی داخل
شدیم چندین عراده موتور با علایم
ترافیکی نظرم را بخود جلب نمود،
بعد زینه چوبی بی جلو چشمان ما

ترافیک شاهرآه خواندم؟

ساخو دبه پیمانده وسایل و پرسونل دست داشته
میتوانیم حداقل پنجاه فیصد در جلوگیری از
وقوع حوادث موفق باشیم، اما مداخله مردم
سدی بروی اجرا ات ساسی بندد



بناغلی محمدنعیم (ایوبی) آمر اداره ترافیک شاهرآه

همچنان بررسی حوادث ترافیکی،
حمل و نقل مجروحین، گرفتن
اسکیچ محل حادثه، تخلیه کردن
محل حادثه بعد از اسکیچ و غیره کار
هائیسست که اداره ترافیک شاهرآه
باید انجام بدهد.

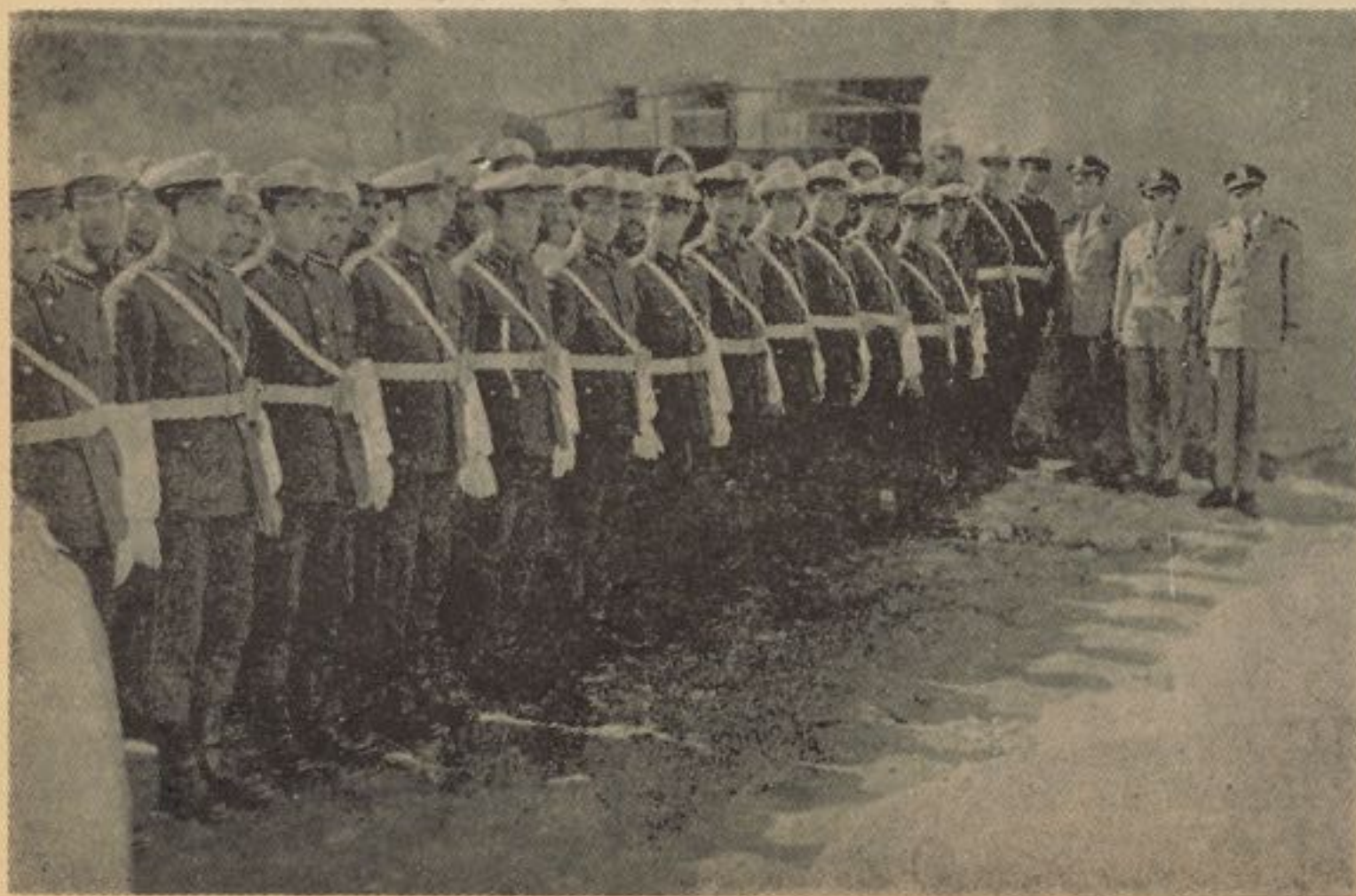
آمر اداره ترافیک شاهرآه هاگفت:
ماخود به پیمانده جدو جهد خود
میتوانیم در جلوگیری وقوع حوادث
ترافیکی حداقل پنجاه فیصد موفق
باشیم اما مداخله مردم سدی بروی
اجرا ات مامی بندد.

بدون لایسنس و جواز سیرو جلو
گیری از بالا کردن سواری بپام موتر
نیزار جملہ وظایف و مکلفیت های عمده
اداره ترافیک شاهرآه به حساب
میرود .
اوگفت :

بناغلی ایوبی آمر اداره ترافیک
شاهرآه افزود :
در نظر است تا در میسر شاهرآه
هامحلی برای پار کنگ عراده جات
معین گردد تا بعد ازین رانند گان در
هرجاو بیجا وسایل نقلیه شان را
توقف نداده و باعث بروز حادثه
واذیت دیگران نگردند، همچنان در
نظر است تا محلات پار کنگ موتر
ها در مسیر شاهرآه جایی باشد که
مانع عبور و مرور سایر وسایل نقلیه
نگردد که این امر خود در حفظ نظم
وامن ترافیکی نقش بارزی را بازی
خواهد کرد :
وی علاوه کرد:

در نقاط مختلف شاهرآه ها از نگاه
بروز حادثه نقاط محراقی تعیین کردیم
که پسته های ترافیک در همان نقطه
استقامت اختیار نمایند چه با گذاشتن
علام ترافیکی و چه از طریق لودسمیکر
ها برای همه تبلیغ مینماییم تا احتیاط
را از دست نداده و نقاط خطر ناک را
مخصوصا مدنظر داشته باشند .
تاغا فلکیر مواجه به حادثه ای نگردند .
همچنان آمر اداره ترافیک شاهرآه
گفت:

راهنمایی رانند گان تبلیغات
شماره اول



این عده از صاحب منصبان و افراد پویس ترافیک در اداره ترافیک شاهرآه به اجرای وظیفه میپردازند .

خبرای معلومات شما

شما می توانید با مطالعه این صفحه معلومات
تانرا در زمینه های مختلف بلند ببرد

مطالعه این صفحه را به همه مخصوصا برای
مستعلمین معارف توصیه می کنیم

همکار الکترونیکی در طبابت

اخیرا دستگاه الکترونیکی طبی ساخته شد که بهترین همکار طبیب
شمرده میشود. این آله که جدید در شهر لووف بکار افتاده است
بدون جزیی ترین اشتباه و بصورت خیلی عاجل در تشخیص اقسام
مختلف امراض به طبیب معالجات می دهد.
این آله چگونه حرکات قلب و نبض را ثبت نموده و بطیب معالجات
آواز های قلبی مریض را می شنواند و نیز مقدار آکسیجن خون مریض را
با تأثیرات بیولوژیکی و بیوالکتریکی را در ارگانیزم مریض تعیین می-
نماید.



ژوندون

شخصیت مبارک بر بستر تاریخ

بن جانسن

در جمله نویسندگان قرن شانزده و هفده میلادی در انگلستان یکی هم
بن جانسن است. این نویسنده توانای انگلیسی که مدتی را در فقر
و پریشانی بسر برد عاقبت مرد معروفی شد و آثارش در همه جا
علاقه مندان زیادی پیدا کرد. وی در سال یک هزار و پنجاه و هفتاد و سه
میلادی در شهر ویستمنستر در یک خانواده فقیر چشم به جهان آکشد
وقتی بن جانسن هنوز طفلی بیش نبود برای پیدا کردن لقمه نانی در
تلاش شد و بالاخره شاگرد کاللی شد که پدر اندرش مالک آن بود.
مدتی را در آنجا بکار پرداخت و نظریه علاقه که به علم و معرفت
داشت شامل مکتب شد و از همه اولتر به ادبیات و نویسندگی متوسل
شد و آشنایی حاصل نمود. بعد از مدتی در جنگ های انگلستان
و اسپانیا شرکت کرد و با سربازان هندی بمقابل اسپانیا جنگید.
در سال یک هزار و پنجاه و نود و دو به لندن مراجعت نمود و بعد از
چند سالی بیکری از تیاتر های انگلستان شامل کار شد در همین
اوقات بود که اولین کمیدی اثر خودش را بنام مردم خوشحال
نمایش داد. او لین اثر تراژیدی او در سال ۱۶۰۳ بنام (ترانوس)
در یکی از تیاترها نمایش داده شد. وی در یک میث (جنگ تن
بتن) نسبت اینکه شخصی را کشت بزندان افتاد و پس از رهایی دوباره
به کار های ادبی و هنری آغاز نمود.

بن جانسن یکی از دوستان نزدیک ویلیام شکسپیر بوده و بعد از
بزرگترین نویسنده کلاسیک و کثرو ن شانزده و هفده انگلستان بحساب
می رود.

این نویسنده بزرگ آثار زیادی از خود بیاد کار مانده که مهم ترین
آن ها عبارت است از: زن خاموش، ولین و مردم غمگین.
بن جانسن در سال ۱۶۳۷ در اثر بیماری که عاید حالش شد چشم از
جهان پوشید.

سدهای آبی در برابر سیل

فرانکفورت (د.آ.د) - در آینده مبارزه با سیل بوسیله خود عنصر سیل، یعنی آب، بعمل خواهد آمد. دو موسسه آلمانی سیستم سد لوله‌ای جدیدی ساخته اند که، از آب نامطلوب استفاده میکنند این لوله‌های پلاستیکی بطول ۳۰ متر و پهنای ۱۷۵ متر فقط ۱۰۰ کیلو گرام وزن دارند و باسانی قابل حمل میباشند. بوسیله يك آله (که در همه ماشینهای اطفائی در دسترس است) - لوله‌های مذکور در ظرف چند دقیقه پر از آب میشوند و دارای ۱۲ تا ۱۵ تن وزن میگردند.

لوله‌های پلاستیکی خود را با شرایط ارضی انطباق میدهند و وزن مذکور کافی برای ایجاد يك سد پابر جا بار تفاع ۸۰ سانتیمتر میباشد. لوله‌ها را میتوان کنار هم قرار داد و بدینگونه بر طول سد افزود استحکام لوله‌های مذکور هما نند فولاد است و پوشش مخصوص آنها را از هر گونه تأثیر زنگ، روغن، نفت و دیگر مواد کیمیاوی مصئون میدارد. این لوله‌ها نه فقط جانشین سریع و بدون زحمتی بجای کیسه‌های خاك میباشند که اکنون مورد استفاده قرار میگیرد، بلکه همچنین میتوان از آنها برای جلو گیری از پخش مایعات خطرناك استفاده کرد و حتی با پر کردن آنها از شن، استحکامات ساحلی بوجود آورد.

مرکز بزرگ مولد برق سیار

در برلن غربی دود ستگاه مرکز مولد برق سیار ساخته شده است که، هر يك از آنها میتواند به تنهایی مصرف برق يك شهر ۱۵۰۰۰ نفری را تأمین نماید. محرك آنها توربینهای گازی از نوع تعدیل شده انجن‌های طیاره جت است که، هر واحد دارای ۴۸ میلیون وات قدرت تولیدی میباشد. مرکز مولد برق مذکور بر روی کلمیونهای پنج محوری حمل میشود و بیشتر برای جاهایی در نظر گرفته شده که، بعلت نقصهای فنی یا کمبود قدرت گرفتار خاموشی کامل یا موضعی میشوند.

ارتباط از طریق اشعه لایزر

تراکم کیبل‌های تلیفون یکی از پرابلم‌های خیلی مهم مخابرات بحساب می‌رود. زیرا تنظیم لین‌های کیبلی مخصوصاً در شهرهای بزرگ خیلی مشکل است.

يك آزمایش دلچسپ مخا برای دریکی از بلاك‌های شهر تالین مرکز استونی را رو یدست گرفته خواهد شد. زمین افتاده است اشعه لایزر ارتباط تاو قتی که کیبل‌های تلیفون در بین جدی بخود می‌گیرد. این طور يك سیستم او پتیکی مخابره در درانستیتوت پلی تخنیک تالین تحت کار است. چندی قبل اولین مخابره تلیفونی تو سط اشعه لایزر این انستیتوت را بامر کز شهر وصل نمود.

درین انستیتوت در مورد اینکه در اتمو سفیرهای مشکل چطور از شعاع استفاده شود، تحقیقات جریان دارد.

لوکسمبورگ

لوکسمبورگ کشوریست که در غرب اروپا قرار دارد. دارای نهصد و نود و نه میل مربع مساحت و سه صد و سی و پنج هزار نفوس است. زبان رسمی مردم آن فرانسوی و آلمانی بوده و بزبان لوکسمبورگی نیز صحبت میکنند. مرکز آن شهر لوکسمبورگ دارای هفتاد و شش هزار سکنه میباشد. شهرهای معروف آن عبارت از ایش و دیفیر دانشر است.

کشور لوکسمبورگ يك كشور انكشاف یافته صنعتی بوده و معادن آهن آن باعث انكشاف صنعت فولاد سازی شده است. و اضافه از نود و پنج فیصد تولیدات صنعتی آن بكشورهای دیگر صادر میشود.



علاوه از آن مواد کیمیاوی، تایر موتور و آلات فلزی نیز تولید میکند. ده فیصد مردم آن مشغول زراعت و مالداري میباشند و در حدود هفتصد هزار جریب زمین برای زراعت اختصاص دارد. تولیدات مهم زراعتی و حیوانی آن عبارت از گندم، جو، کچالو، تنباکو و انواع لبنیات است. تا سال ۱۹۴۸ بحیث يك کشوری طرف بود و از سال ۴۸ به بعد به عضویت ناتو و بازار مشترک شامل شد لوکسمبورگ يك کشور شاهی مشروط بوده و عضو ملل متحد است.

بیرق: سه قطعه افقی سرخ، سفید و آبی.
واحد پولی: فرانك معادل نود پول.

یاد همه که گشت

بی پیسگی هم زورشی است ؟



مردمان ما را عادت بر این است که در روز اول سال میخواهند بغرض اشتراک در مراسم بفرایشتن چند سخی، به مزار شریف بروند این تعامل از قرنهای ست که در کشور ما رایج بوده. درین روز عده کثیر مردم از هر گوشه و کنار مملکت و حتی از خارج کشور درین مراسم اشتراک مینمایند.

اگر چه اصل مراسم بر افراشتن (چند سخی) بر روز اول سال (نوروز) بر گزار میشود اما دوام آن تقریباً چهل روز را در برمیگیرد طی این مدت گروه بزرگی از مردم که حتی تعداد شان از هزار هانفر هم تجاوز میکند در مزار شریف اقامت اختیار میکنند.

عده ای به منازل دوست و اقارب و هم تعدادی در هتلهای جای میگیرند. شیرینی سخن درینجاست که به تناسب تعداد مردم نرخها هم بالا میرود.

در هتلهای هر چه که هتلی ها خواستند همان میکنند، چه در نان چه در مورد بستر ها و اطاق فقط به اختیار خود قیمت گذاری مینمایند و همچنان در بازار هم از طرف دکانداران بی مبالائی ها بیش از حد صورت میگیرد.

هر سال هر چه که میشود، اما معلوم است که امسال هم همچوبی مبالائی ها از طرف دکانداران و هتلداران صورت گرفته زیرا امروز این موضوع را بدفتر تیلیفونی از مزار شریف خبر گرفتیم.

منتظر خاصی ندارم، اما همین داد و بده ها را میگویم.

گفتم نه بابا این چیز ها دیگر وقتش گذشته.

گفت :

خوب تو از دل من نمی آیی چند روز قبل اگر میدانستی که بخاطر بردن « نوروزی » چه حالی به سرم آمده بود آنوقت باور میکردی، دیدم که راست میگوید، امروز هم فامیلهای متعصبی سراغ میشود که حتی جوانان روشنفکر را مجبور به تعقیب و روش خرافاتی خود میسازند که این خود هم منافی قواعد اسلامی و هم خلاف ایجابات عصر و زمان میباشد. سر به علامه تائید جنبانده و این بحث را با او خاتمه دادم.

مامورین را بلند ببرد، اما بعدادید که هرگاه این کار را بکنند به مامورین آنقدر ها کمک نخواهد شد زیرا هرگاه معاش بلند برده شود خواهی نخواهی نرخها هم بلند خواهد رفت پس به این حساب است که از راه دیگری حکومت خواست به مامورین کمک نماید که این يك عمل نیک است.

دومی که معلوم میشد از اصل موضوع پوره خبر ندارد گفت :

این کار نیک تنها در حق مامورین مرکز ممکن است عملی شود.

اما رفیق اولی اش باتذکر از خط مشی حکومت به او اطمینان داده گفت :

نخیر اینطور که تو فکر کردی نیست حکومت با توجه به این امر که غم مامورین مرکز و ولایات بیک سویه خورده شود این کار را کرده خود را آنقدر عرق این مباحثه یافتم که نزدیک بود به کوته سنگی رسیده دوباره راه شهر را در پیش گیرم.

گفتم :

چطور ؟

معنی اینهمه حرفهایت را نفهمیدم.

گفت :

در اولین شماره سال گذشته خوانده بودم که نه بچه ای داری و نه دختری و معلوم میشود که اصلاً عروسی نکردی.

گفتم :

نه هنوز عروسی نکردم اما نا مزد شد.

گفت به این مرحله زودتر خاتمه بده که مثل من به جنجال نمائی.

گفتم باز این چه حرفهاست که میزنی مثل تو یعنی چه ؟

گفت :



تنهایی هم عالمی دارد، من تنها زندگی میکنم، بکلی تنهای تنها، دور از همه.

دوستی دارم که بعضاً از من خبر میگیرد و یگان صحبتها میکند. او یکی از ولایات سفر درازی را طی کرده و چند ماهی را در آنجا گذرانده و قتی که برگشت بدین من آمد، حین برخورد خیلی متحیر یا فتمش بعد از جور بخیری ازش پرسیدم که چرا اینقدر متحیر به نظر میرسی.

گفت :

از اینکه باز هم تنها یافتم.



به موتر سرویس نشسته بودم میخواستم میرویس میدان بروم. اگر چه بیروبار و از دحام باز هم مثل گذشته به نظر میرسید، اما با آنهم من توانستم مباحثه و تفری را که يك چوکی پیشتر از من نشسته بودند بشنوم.

آنها بالای موضوع کوپراتیف مامورین حرف میزدند.

یکی میگفت که شنیدم معاش مامورین سی فیصد بلند میشود.

دیگری میگفت که نه اینطور نیست حکومت بخاطر رفا و آرامی مامورین خواسته کوپراتیفی به آنها تاسیس نماید تا تمام مواد مورد ضرورت شانرا به آسانی و قیمت نا زلتر از آنجا بدست آرند.

اولی گفت فکر میکنم در قدم اول حکومت متوجه آن شد تا معاش

سیگو یند معاش

ما مورین باند

برده میشوند !؟

او را مو تر زده و گشته

بود اما تا یک ساعت

جسدش به روی سرک

افتیده و کسی به دادش

نرسید ؟

بازار ماهی و جلبی خیلی گرم بود؟

بخاطر تداوی مادرش باید پول قرض کند زیرا پولیکه داشت صرف بردن

نوروزی شده؟

درین روزها نرخ اشیا، در بازار شریف خیلی بلند رفته است



بی پیسگی (بی پولی) هم زورشی است. روز جمعه در حالیکه به این فکر بودم تا پروگرامی برای خود ساخته و در اولین روز جمعه سال نو وقت خود را بخوشی بگذرانیم طبعاً هیچ کاری بدون پول نمی شود در همین وقت که یکی از دوستان به وارخطایی و عجله خود را بمن رسانده و طلب پول کرد.

او گفت:

من پول داشتم اما چون برای درم نامزد است به اساس خواستنه فامیل نامزدش آن را به خرید این وقتیکه از قیمت آن خبر شد م و آن به مصرف رساندم اما امروز گفته کابل بشاروال بیادم آمده بود که از طریق رادیو بخاطر قلت گوشت گفت:

پاو پانزده افغانی چند پاو؟

خوب پاو چند است؟

گفت:

«مردم ما میتوانند بعضی گوشت گوسفند و گاو از گوشت مرغ و ماهی استفاده نمایند.» و اینست نرخ گوشت ماهی که صرف نظر نمایم این کار را کردم نازلتر از گوشت گوسفند و گاو و به حال آنانیکه هنوز هم بفکر مزخرفات هستند تاسف کردم.



روز اول سال بود، در کابل همه بطرف کارته سخی روان بودند، در آنجا هم (جند سخی) بالا شد خیلی مردم بدامنه سخی جمع شده بودند بازار ماهی و جلبی خیلی گرم بود و می رسید، اما هنوز هم کسی متوجه من هم خواستم کمی ماهی بخرم و این پارک نگردیده و انبوهی از توافان همراهی رفقا بخوریم و قتیکه قیمت این منطقه را پر کرده اند. فی کیلوی آن را پرسیدم ماهی این سوال نزد من پیدا شد درین فروش و یا ماهی بز بگویم باخته وقت که زمستان رفت و بهار آمد، استهزا آمیزی گفت:

برادر از پاو چرا گپ نمی زنی مه سر سبزی و شادابی در همه جا مخصوصاً آنجا ها که بنا به باغ و پارک یاد میشود بیشتر جالب توجه است، چرا به این پارک کس توجه نکرده، چرا برآستی شکل يك پارک را برایش نمی دهند؟ چنینکه غرق این فکر بودم ناگاه بایم به گودالی رفت که اگر رهگذری بکمک نمی رسید باید از پا دست میخاستم.

و این گو دال بود که یکبار دیگر مرا متوجه خرابی های این پارک ساخت.

دل من که به این وضع پارک زرنکار سوخت، اما چه سود؟ خدا کند کسانی به این پارک دل بسوزانند که کم از کم در سرسبزی آن کمکش کرده بتوانند.

شماره اول



خون روان است، و پیشتر از آن کشته فرار کرده، تا یکساعت دیگر جوانی را دیدم که از هر طرفش خون جاری بوده و جان را به حق تسلیم کرده بود.

او را موتر زده بود، این را چند نفریکه به آنجا بودند گفتند. بعد از طرف کابل و پروان موترهای زیادی بدو جناح محل حادثه توقف کردند زیرا اینها میگفتند هرگاه ما از سرک بگذریم تیرهای موتر بخون آلوده میشود و مورد اشتباه قرار میگیریم معلوم میشود موتریکه این شخص را

صفحه ۶۱

نظر به تقاضای یک‌کده زیاد خوانندگان مجله اینک بار
دیگر بعد از مدتی به نشر فوتورمان آغاز میکنیم

از منابع آفرانسوی

ترجمه و تنظیم از م. قاسم صیقل.

آوازی در شب





این صحنه بی که
اگشت، یسک
صحنه نام بولیس
بود، او فیور
هنریشه حرفوی
هیگو، يك جوان
نازه کار است که
آینده در خسلان
دارد







معما ی رینی

فانتزی علمی

فضانور دان در داخل سفینه به نوبت استراحت مینمودند هنگامیکه کپتان سفینه به استراحت میپرداخت هنوز اثر مایوسی از چهره اش زده نشده بود. او چشمان خود را بست اما خواب کجا بود؟ ... در باره آنکه می‌اندیشید: دختر عجیبی است و همانطور یکه او کین میگوید درست مثل یک شا هدخت زیبا و نفیس و در عین زمان مانند جوانی برومند، دلیر و شجاع است. دختر باین زیبایی و نفاست خود کلارای مر حوم را بخاطر کپتان می‌آورد نکا ههای تندر و روش قاطع آنکه نوعی شباهت بحر کات و نگاه کلارا داشت. کلارا! شاید او این زن معصوم را که همیشه نوعی تأثر بر چشما نشی سایه می‌افکند، هرگز فراموش نکند. آخرین دقایقی را که با او وداع کرد، مثل همین دیروز بخاطر دارد.

تازه کار بنای استیشن برق اتمی پر قدرت در سیاره سیر یه (۱) آغاز یافته و فیصله بعمل آمده بود تا عزیزوف بحیث کپتان سفینه ارتباط باین سیاره بکار آغاز نماید. او در آن موقع چقدر تلاش کرد تا همسر خویش را نیز درین سفر با خود ببرد اما موفق نشد و داکتر ها برای او اجازه سفر ندادند. اساسا اگر گانیزم کلارا نمیتوانسته با شرایط موجود در سیاره مذکور مطابقت نشان دهد. ۱- سیاره ای است که توسط اختر شناس ایطالوی «د.ت. پیتسی» در اول جنوری ۱۸۰۱ کشف گردید. این سیاره در هر ۹ ساعت و ۵ دقیقه دور خود میچرخد و فاصله آن از آفتاب ۲۰۷۷ میلیون میل نجومی میباشد و از نظر فصول خود هنوز نزد مردم زمین معما است.

بقرار اظهار داکتران نظریه ویژگی های خاصی که در طبیعت این زن وجود داشت، بدون کدام شک و تردید در محیط سیاره با مراض سختی مصاب میگردد. عزیزوف بعنوان اعتراض اظهار داشت چرا در شرایطی که من مریض نمیگردم زنم بمرض مصاب بگردد و با داکتران بمناقشه پرداخت. آنها گفتند اگر باور ندارید میتوانیم موضوع را ضمن تجربه برای شما نشان دهیم و آنگاه او را بداخل لابراتوار بزرگی هدایت نمودند که در وسط میز بزرگی قرار داشت و با

آنچه تاکنون خوانده اید

بیل رینی دانشمند بزرگ بر تانیا توسط سفینه سیاره پیمای «فوتون» بیک سیاره مجهول فرود می‌آید و بعد از آنکه مدتی از تمام کیهان نوردان استمداد مینماید، بشکل هر موزی نابود میگردد. چند سال بعد ازین حادثه قهرمان کیهان نورد شوروی عزیزوف تصمیم میگیرد برای حل معما ی رینی باین سیاره نامعلوم سفر کند. اداره امور کیهانی سه نفر دیگر رانیز درین سفر با وی همراه میسازد و متعاقبا تطبیقات در محل مخصوص برای آزمایشهای کیهانی آغاز میگردد و پس از یکماه سفینه «الماس» پرتاب میشود و در طول راه شوکت و آنکه توسط هاشمین همه جارو بنام عقاب بر سیاره ویکه فرود آمده از منبع طبیعی «اورا تیوم» آنجا مواد سوخت بر میدارند و الماس بسرعت نزدیک بسرعت فور بسوی سیاره تا معلوم به پرواز بخود ادامه میدهد.



شیشه دایروی شکل محاط گردیده بود.

خانم دکتوری که عینک بچشم داشت گفت:

سدر داخل این شیشه شریاطو هوای محیط سیریره مو جود است حالا دو موش نرو ماده رادر آنجا داخل میسازیم. هر دو موش، صحت دارند.

لحظه ی بعد دو موش داخل شیشه پیدا شدند. نخست آنها بدون آنکه تحت تاثیر چیزی قرار گیرند. هر طرف به جست و خیز پرداختند. اما لحظه ای بعد وضع یکی از موشها تغییر کرد و مثل اینکه گلویش بشدت فشرده شده باشد به غلط خوردن آغاز کرد. داکتر گفت:

مشاهده میکند، یکی از موشها باینکه از صحت کامل برخوردار است، توانایی زندگی کردن را در اتمو سفر سیریره ندارد. و این عکس العمل است که اور گانیزم حیوان از خود نشان میدهد.

عزیزوف بدون آنکه بقیه سخنان داکتر را بشنود دستی تکان داده و از آنجا خارج گردید: اساسا چگو نه میتوان برای این اکثر هایک مطلب راحالی ساخت؟ شاید در تمام جهان مثل اینها آدمهای شله موجود نباشد.

همینکه عزیزوف بمنزله آمد با ابرویی در هم کشیده بخانمش گفت: برای یک سفر پنجساله آمادگی میگیرم. و در زمین خواهی ماند. اگر او با ابروی درهم کشیده حرف نمیزد، بدون گفتگو کلارا با فریاد بلند گریه سر میداد با آنها آهسته گریست و خود رادر آغو ش شوهرش افکند:

— نمیگذارم عزیزم! به هیچ جایی نمیگذارم بروی! ازین زندگی بجان آمدم ...

عزیزوف قبلا هیچگاه برای اینقدر مدت زیاد پرواز نکرده بود.

او در ظرف یکسال و یا شش ماه گاهی بمریخ و گااهی بزهره رفت و آمد مینمود. کالا را برای این سفر های کوتاه مدت نیز با گریه و زاری مثل اینکه پارچه ای از وجود خود را از دست بدهد باشو هر خود و دواع میکرد اما این بار ..

عزیزم، خوب فکر کن! پنج سال چه اهمیت دارد.. در یک چشم بهم زدن میگذرد .. بزودی خواهی دید.



ی‌ی! عزیزم نمیخواهم، نمیتوانم تحمل نمایم!
کلارا مثل اینکه شوهرش میخواهد از نزدش فرار کند، سخت بوی چسپیده بود.

عزیزوف که بچهره اندو هگین و چشمان اشك آلود همسر خود نظر دوخته بود، قلبش از شدت تأثر آب میگردید. قبل ازین هیچگاه نسبت بوی اینقدر احساس ترحم نکرده بود گرچه در آن موقع تاحدی توانست او را اطمینان دهد، اما قلبش همچنان میکداخت. فردا هنگا میکه برای وداع در فرود گاه کیهان نوردی حاضر شد، رنگ از رخساره کلارا بریده. چشمانش از گریه سرخ گردیده و گودرفته بود ظاهرا چنین معلوم میشد که او احساس میکرد این بار برای آخرین مرتبه باشو هر عزیز خود وداع میکند.

حالا عزیزوف چشمان اشك آلود شریک و محبوب زندگی خویش را در برابر خود مجسم می‌بیند و بخاطر می‌آورد که خودش نیز چقدر اندو هگین و در اضطراب بود.

بعد از آن روز عزیزوف به گشت و گذار در بین سیارات ادامه داد. او توسط سفینه خود برای بنای استیشن برق اتومی در سیریره گاهی از مرغ ماشین های مرکب الکترونی می‌آورد و گاهی اجزای و رآکتور ها و توربین های او را نیوم را انتقال میداد و مختصر اینکه بخاطر تامین اجزاء و مواد مورد ضرورت استیشن اتومی مذکور بتمام سیاراتی که پای انسان رسیده بود قدم میگذاشت و وظایف محوله را بانجام میرسانید.

عزیزوف عادات از خطر نوشتن خوشش نمی‌آمد و این کار برای او بسیار ناخوشایند بود. او عقیده داشت که گرفتن نامه های پرسوز و گداز و خواندن آن به تأثر انسان می‌افزاید و اراده اش را ضعیف میسازد و مخصوصا برای کیهان نور دان خیلی خطرناک است. گذشته ازین پنجسال پرواز در بین سیارات بسیار دور است در نظر کپتان سفینه حتی برابر پنجروز هم ارزش نداشت و از همین جهت عزیزوف تمام نامه های را که از خانه خود میگرفت نزد خود جمع میکرد بدون آنکه آنها را بخواند در فرصت مساعد طعمه حریق میساخت.

مدت چهار سال سپری گردید. عزیزوف سه سال این مدت را در حال پرواز به سرعت فوق العاده گذرانید طبعاً این مدت نسبت به ستاف سفینه عزیزوف چهار سال بود، اما اساساً درسیاره سیریره مدت بیش از ۹ سال وقت سپری گردیده بود، زیرا زمان برای فضا نور دانی که سرعت نزدیک به سرعت نور پرواز مینمایند نسبت به زمین یا سیارات دیگری که در مدار خود آهسته حرکت میکنند، چندین مرتبه بطی سیر مینماید!

در زمین چقدر وقت گذشته بود؟ در خلال این مدت در زمین شا نزده سال سپری گردیده بود (ظاهراً سیریره در مدار خود نسبت بزمین چندین ده مرتبه سریعتر حرکت داشت عزیزوف باین مسئله زمان ملتفت شد که طور غیر مترقبه تلگرامی از زمین بنام او رسید. متن تلگرام که عزیزوف را وادار ساخت تا موهای خود را بکند و خوشی را روی چوکی بیندازد، متضمن سطور ذیل بود:

«محترم عزیزوف همسر تان در اثر مصاب شدن بمرض قلبی ناگهان درگذشت نقطه انتظار داریم زودتر برگردید نقطه.»

در آن موقع عزیزوف برای او لین بار در زندگی خویش رنج و جدان را احساس کرد و از تصور اینکه در مرگ کلارا مستولیت بخود وی متوجه است شدیداً اظهار تأسف کرد: در طول مدت شا نزده سال حتی چهار سطر نامه هم برای او ننوشته ام..... تفو..... این درست است که خود او نیز از دوری همسر عزیز خود سخت رنج میبرد، اما با اشتغال به کار های دشوار و دقت طلب غالباً او را فرا موش هم میکرد اما کلارا چگونه؟ در مورد اینکه او حتی يك دقیقه هم شوهر خود را از یاد برده باشد، عزیزوف كو چكترین شبیه ای هم نمیتوانست در دل راه دهد. کلارا باین ترتیب او را با جان و دل دوست میداشت و میپرسید! ولی او نتوانست چنین عشق! پاکی را سپاس گذارد و بارج آن پی‌ببرد و در نتیجه



عزیزوف مثل کسیکه دوی تلخ نوشیده باشد چهره درهم کشید و در محل استراحت از يك پهلوی به پهلوی دیگر دور خورد. کپتان مطمئن بود که دیگر خواب در چشمانش راه نمی‌یابد. در زندگی این نخستین بار بود که تحت تأثیر احساسات و عواطف خویش قرار گرفته نخوا بیده و در نتیجه پرو گرام روزانه را بر هم زده بود.

کپتان در حالیکه خمیازه میکشید آهسته زیر لب زمزمه کرد:

— آخ، اننه، اننه این چه مصیبتی بود که ترا در سفینه با خود گرفتم؟... پس از در گذشت کلارا عزیزوف زندگی خود را وقف سفرد فضا و تسخیر سیارات دور دست ناشناس ساخت. تازمانی که ساختمان استیشن عظیم برق اتومی در سیریره میرسید، او بلا انقطاع مصروف رفت و آمد در بین سیارات ما حول بود. گرچه او به کار خود سخت علاقه داشت، اما در هر قدم جای خالی کلارا را در زندگی خویش احساس میکرد. کپتان سابقاً طی سفر های خود این اطمینان را داشت که همسرش جای دیگری نمیرود و با کمال بی صبری باز گشت وی را انتظار میکشد و این احساس سبب میشد که او طور يکه شاید و باید بارزش شریک زندگی خود متوجه نگردد و حتی هنگام باز گشت از سفر آنچنانکه لازم است او را در آغوش نفشارد، ولی اکنون که دیگر او زندگی را بدرود گفته، کپتان بی‌برده است که چه موجود گرانبهای را از دست داده و از شدت بیتابی

نمیتواند آرام بگیرد. او حالا با تمام وجود خود حس میکرد که شریک زندگی خویش را با محبتی آتشین می‌پرستید، درست مثل عشق آتشین که کالا را نسبت بوی داشت... اما برای این عشق دیگر دیر شده بود... این يك عشق نافرجام بود... با خود می‌اندیشید که دیگر زندگیش از محتوی پیشین تمی گردیده است.

در لحظاتی که عزیزوف با این اندیشه های آزار دهنده دست و گریبان بود، حادثه رینی روی داد و یکبار دیگر او را بجنب و جوش بقیه در صفحه ۷۴

کابوس یک نیمه شب

ترجمه مسعود راحل

نویسنده: جین میلر

به همکاری باربارا جین میکل



این داستان فشرده کتا بیست بنام «۸۳ ساعت تابلوع» که در شماره جنوری ۱۹۷۲ بمجله ریدرز دایجست انتشار یافته گوییده یا شخصیت مرکزی همان بار بارا میکل است که ماجرایش را بازگو میکند.

سراو را پایین نگه دار تا نتواند خانه را ببیند. و بعد از موتو خارج شد. باخودم گفتم اینها حتماً به خانه می برند و در کدام اتاقی قفل میکنند.

امامرد قوی هیکل در آن واحد و باره برگشت و گفت:

«جک احسنت سوراخ را بسیار عمیق کنده.»

درست در همین لحظه بود که بفکرم رسید که آنها حتماً مرا میکشند و جسد مرا در این سوراخی که جک حفر کرده دفن میکنند.

باخودم فکر کردم:

من باید بدوم فرار کنم. من خودم را راست کدام اما مرد که با هیکل بلند شده عقب شیشه موتو ایستاده بود و مرا نگاه میکرد.

او دست ها و پا های مرا محکم بست و بعد برای لحظه ای چراغ دستی را مقابل چشمم هایم گرفت و گفت:

«باید اینرا تا حال درک کرده باشید که اختطاف شده اید؟»

«ه... ها...!»

«ماز پدرت یک کمی پول می خواهیم! همین و بس.»

یک موتو سستیشن واگون که در مقابل اتاق پارک شده بود پرتاب کرد.

پسرك لاغر اندام بهلوی من قرار گرفت و مرد که باغرش می گفت:

«اورا هم کلوروفارم بده...»

من با عجله گفتم:

«نه من! خودم سرم را با بین می اندازم. من هم نمی خواهم شماها را بشناسم.»

وقتی موتو به حرکت آغاز کرد من سرم را بالای زانوان پسرك گذاشتم و در این حال بشدت میلر زیدم.

من بجبراز رو پوش خواب، زیر لباسی های ویک جوهره جوراب پشمی چیزی به تن نداشتم.

بعد پسر هیکل باریک شروع به حرف زدن کرد و من متوجه شدم که او اصلاً پسر نبود. او یک دختر بود و بلهجه مشخص اسپانوی حرف میزد.

مابه سرعت موتو را پشت سر میگذاشتیم. موتو بان به شدت به چپ و راست دور می خورد. برای لحظه ای از بالای نرده های راه آهن گذشت و بعد ایستاد تمام اینها ۱۵ دقیقه بیشتر وقت نگرفته بود.

مرد که گفت:

«دست های تان را به عقب ببرید ما تا وقتی مجبور نشویم صدمه ای بشما نمی زنیم...»

بعد میله تفنگ در مقابل الاشه من گرفت و گفت:

«حالا رویت را بگردان...»

و آن نفر دیگر که من فکر میکردم یک پسر است مادرم را روی بستر انداخت. اول دست هایش را به عقبش بست و بعد قوزک های پایش را.

من هم دست هایم را به عقب گرفتم ولی مرد بلند هیکل گفت:

«نه! ما تورا ایسته نمی کنیم. باخودم اندیشیدم اوه خدا! پس اینها بامن چه میکنند، و جرقه ای از ترس تمام وجودم را به لرزه درآورد مادرم به شدت تقلا میکرد و لسی پسرك لاغر اندام او را پایین گرفته و یک پارچه تکه را به چهره اش فشار میداد.

مرد بلند هیکل گفت:

«این شیوه بیهوشی ساده و بی ضرر است.»

بعد بازویم را گرفت و مرا از اتاق بیرون برد.

او مرا باخوشو نت به چوکی عقب

درست یادم نمی آید ساعت چند بود. فقط یکی از آن شب های آرام معمولی. مادرم از پشت دریا کسی حرف میزد.

پرسیدم:

«چی شده مادر؟»

«نمیدانم یک کسی آمده میگوید پولیس است.»

و دروازه را باز کرد.

اولین چیزی که دیدم یک میله تفنگ بود بعد دروازه به شدت باز شد و مادرم با همان شدت به دیوار مقابل خورد متعاقب آن مردی قوی هیکل و خوشنی وارد شد. او یک کلاه آفتاب گردان، جیمپر چرمی و پتلون تاریکی به تن داشت. بدنبال او و شخص دوم که یک هیکل باریک بچگانه داشت و یک نقاب سکی را به چهره اش کشیده بود داخل اتاق شد.

ما فکر کردیم اینها برای دزدی آمده اند.

مادرم باخشم فریاد زد:

«شما میتوانید پول وجوا هرات را بگیرید و از اینجا بیرون بروید.»

مرد بلند هیکل گفت:

او خنده سر یعنی کرد و ادامه داد.
اما مطمئن هستم پدرت این پول
را هر طور شده پیدا میکند. حالا خوب
گوش کن چه میگویم. زیرا اینرا فقط
یکبار میگویم و بس.

— ما برای تو يك اتاق زیر زمینی
آماده کرده ایم. این اتاق بقدر کافی
بزرگ است و تو میتوانی در آن قدم
بزنی فهمیدی! هوای اتاق تو سط
يك بطری تهویه میشود. این بطری
برای هفت روز کار میدهد. و اما اگر
تو از چراغ استفاده کنی بعد از پنج
روز از کار می افتد.

او همانطور به حرف هایش ادامه
میداد. اما من قلبم با گذشت هر لحظه
بیشتر سرعت می گرفت. يك اتاق
زیر زمینی؟!
— بطری! حتی در فکر هم نمی
کنجید.
او گفت.

— این اتاق در زیر آب است!
گفت زیر آب؟ و یا اینکه من غلط
شنیده بودم.
— بر علاوه در آنجا يك عدد پمپ
تعبیه شده. وقتی آب به داخل آمد
پمپ را روشن کن. در این حال در
عمارت يك چراغ روشن میشود و يك
زنگ بصدا در می آید. و ما بكمك
خبرسیم.

او همانطور در مورد جزئیات پمپ
و دستگاه تهویه تشریحات میداد.
ولی من چیزی درك نمی کردم. بعد
دخترك بمن يك محلول زیر جلد
تزریق کرد.

— این مایع شمارا آرام میسازد.
با آن هم مردم که اصرار میکرد
ما را کلورو فارم کنند.

وقتی من مقاو مت کردم هردوی
آنها توتنه تکه را به بینی ام فشار
دادند. بعد از لحظه ای من احساس
گیجی و بی حالی کردم. آنها مرا از
موتور بیرون آوردند.

در آن حال من از راه رفتن بازمانده
بودم. آنها بمشکل مرا حمل میکردند
من تماس سرد چند شاخچه را روی

جلدم احساس کردم. پس مادر جنگلی
جایی قرار داشتیم.
بعد آنها ایستاده شده و مرا در
حالی که پاهایم از سو راخی کشال
مانده بود به زمین گذاشتند. مرد
قوی هیکل به شانه هایم فشار داده
و گفت.

— اینجا داخل شو بار بار!..
من پا هایم را بکلی داخل کردم بعد
بحالت نیم خیز بین صندوق نشستم
در آن لحظه بفکر رسید که این
صندوق فشرده و تاریک نمی تواند
يك اتاق باشد. بعد فکر کردم شاید
اینرا يك راهرو باریک است که به
اتاق بزرگتری منتهی میشود. ولی
وقتی می خواستم دوباره بنشینم
پایم به انتهای صندوق تماس کرد.
در این لحظه بود که من متوجه شدم در
يك صندوق فشرده تا بوب مانده قرار
دارم. من در آن لحظه به شدت ترسیده
بودم. و فریاد زدم.

— نه! نه! اینکار را نکنید..
من هنوز هم گیج بودم. و اما
احساس میکردم باید هر طور شده از
آنجا بیرون بیایم. برایم مهم نبود
آنها مرا می کشتند ولی باید از آن
تابوت بیرون می آمدم.
من در این حال نیم خیز شده بودم
که سر تابوت به شدت پایین آمد. من
باتمام قدرتم آنرا بالا نگه داشتم. ولی
فایده ای نداشت. در آن حال من به
شدت فریاد میزدم.
— نه! باشین من باید چیزی را
بشما بگویم. باشین گوش کنید.
خواهش میکنم ..

ولی سر صندوق بسته شد.
بود. من صدای تاب خوردن پیچها
را شنیدم ... و بعد از آن آواز بیل
هایی که گل و خاک را فرو می کنند
و بالای صندوق فرو می ریخت.
— در اول صدای ریزش خاک و گل
بطرز وحشتناکی بلند بود. و اما چندی
لحظه بعد خفیف تر شد. در همه این
حال من مرتب چیخ می کشیدم.

— نه! گوش کنید! خواهش میکنم
خواهش میکنم

بعد صدایی را شنیدم.
— بار بار!..
صدا از دختر بود.

— بار بار! ابریشان نباش. ما
هر د و ساعت بعد می آییم و خبر ترا
می گویم.

— خوا هش میکنم پس بیائید.
فقط با من حرف بزنید. در آن لحظه
صدای خنده مرد بلند هیکل را شنیدم
— توقف می خواهی يك آدمی اینجا
بیاید و با تو حرف بزند؟

— بلی! بلی فقط همین خواهش
میکنم مرا تنها نگذارید این آخرین
باری بود که من صدای آنها را می
شنیدم.

وقتی صدای دور شدن آنها را
شنیدم مایو سانه به سر صندوق
فشار دادم.

و بعد با التماس فریاد زدم.
مرا اینجا تنها نگذارید ..

من برای چند لحظه ای فریاد
میکشیدم و بعد ساکت میشدم گوش
هایم را تیز میکردم و منتظر جو اب
میشدم. اینکار را چندین بار تکرار
کردم اما فایده ای نداشت. من چیزی
جز سکوت نمی شنیدم (۱)

اف بی ای و اخیر کنید.

— جین میکل که آنقدر ها زیر تاثیر
کلورو فارم نرفته بود درست وقتی
سر برداشت که دو مهاجم همراه با دختر
بیست ساله اش بیرون میرفتند. در
آن لحظه درست يك فکر بخاطرش
رسید. او خدا اینها به بار بار
تجاوز میکنند.

در حالی که دستها و پاها یش محکم
بسته شده بود. جین افتان و خیزان
بطرف میز تلفون رفت گوشك را
بادندان هایش به زمین انداخت و دهانش
را مقابل آن قرار داده و شروع کرد
به فریاد کشیدن. ولی جوابی نیامد
او اصلا باید به نفر موظف موتل تلفون
میکرد. اما هیچ هایش بسته بود. جین
— در اینجا شنیدن سکوت بقسم
يك صنعت لفظی بکار رفته

بادست ها و پاهای بسته خودش را به
در اتاق رساند. و بدون اینکه به
حرارت تحت صفر ا همیتی
بدهد با پیراهن خواب بیرون رفت.
— من فریاد زدم و فریاد زدم.

از ۱۲۰ اتاق موتل ۷۱ آن آنشب
اشغال شده بود اما از هیچيك آنها
جوابی نیامد. جین بعد فکری به
خاطرش رسید. پا نتيك سبز بار بار
چند قدم دورتر پارک شده بود. او در
حالی که هم چنان فریاد میکشید
خودش را افتان و خیزان بطرف در
موتر کشاند. در مقابل دروازه
پیشروی مو تر جین میکل به زمین
افتاد ولی با تقلا به پا خاست. ایندفعه
به عقب روی اسفالت جاده افتاده و
دوباره با تقلا روی پاهایش بلند شد
ولی از بس دستپا چگی برای بار
سوم روی جاده افتاده اینبار جین
در حالی که دستها و زانو هایش خون
آلود و گلویش در اثر گاز کلورو فارم
خشك شده بود به پهلوی مو تر تکیه
داده روی پاهایش بلند شد.

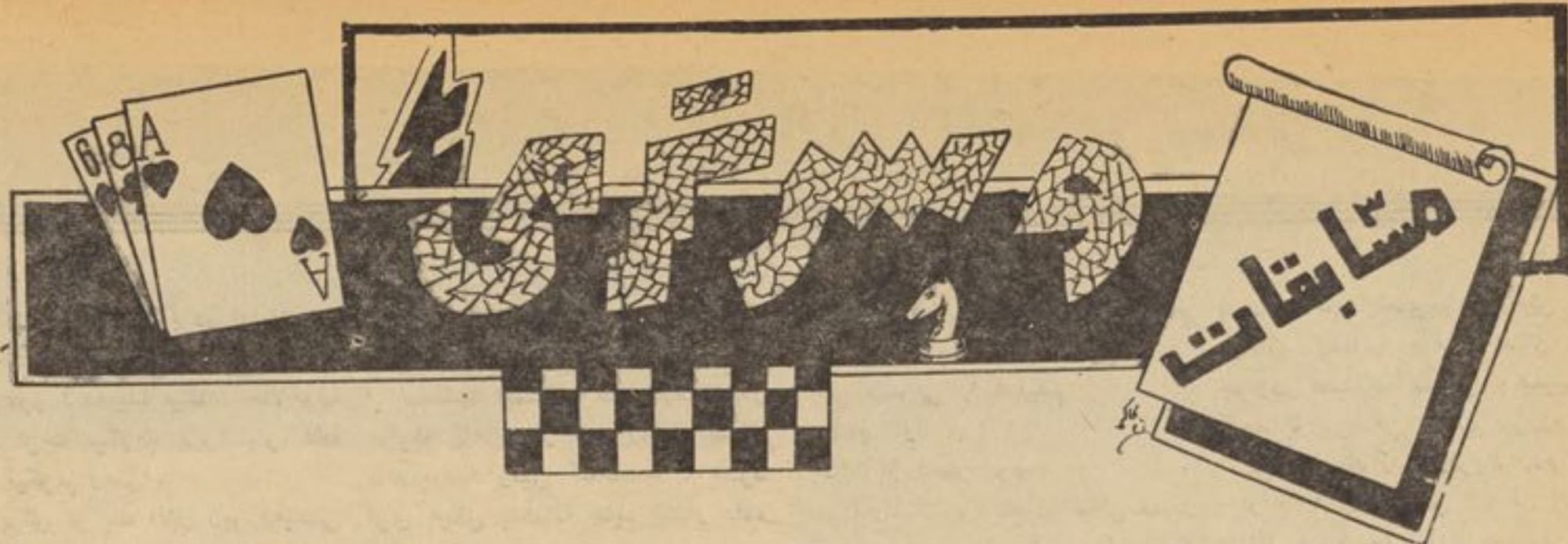
بعد با انگشت آزادش تکه دستگیره
موتر را فشار داد. دروازه مو تر به
آسانی باز شد. جین خودش را روی
سیت مقابل انداخت. زنجش را روی
تکه هارن گذاشت و آنرا فشار داد.
— من برای لحظات طو لانی ای
همانطور باقی ماندم ..

نفر موظف هوتل يك مرد پاك
و مرتب و خونسرد که چها رد
سال میشد در هوتل های مختلف
کار میکرد دروازه دفترش را با
تانی بست. و بطرف منطقه پار كنك
موترها آمد. وقتی به نزد يك پانتيك
سبز رسید گفت.

— هی خانم چی گپ است شما همه
مردم را بیدار کردید .. خانم میکل
نفس نفس زده گفت ...

— برای خدا كمك کنید. آنها دخترم
را بردند.

اما مامور هوتل همانطور خونسرد
ایستاد و با من قیل وقال کرد. و در
آخر هم بعد از لحظات طولا نی ای فقط
بقیه در صفحه ۷۵



جدول کلمات متقاطع شماره (۱)

افقی:

۱- منسوب به عراق - امسال
سال است - یکی از کوهها و
شاهرا ههای کشور - ۲- آبادی و
آباد کنندموسسه بزرگ جهان
یکی از رئیس جمهورهای سابق
امریکا - یک حرف در سه خانه - ۳-
برخیز (عربی) - به آن در وازه هم
میگویند - ضخیم است و به یکصد
هزار می ارزد - بدون حرف اول
زمینی که قابل کشت نیست - ۱ از
انواع غله - از میوه های خوب
زمستانی - شیردم بر یلم - دزد بی
سر - بعضی از حیوانات دارند - ۴

۵- راز (عربی) - از غذا های و طنی -
خودم - از آن نان می سازند - مرضی
خطر ناک است - آتش است این بانگ
..... و نیست باد - از واحد های
وزن غیر متریک است - ماه کوچک -
کشودن معما - ۵- طلا - خشکه - یکی
از اقسام برنج منسوب به آن است
- یکی از پنج قاره شبمانند - تار -
خوب نیست - ۶- از حیوانات -
مخالف - اندازه - در کش کار بینی
است - همنام (عربی) - علامت خارجی
مرکز یکی از ممالک اروپا - مکعب
بی سرو پا - لایق (پشتو) از واحدهای
طول - ۷- میوه ایست - شبی دراز

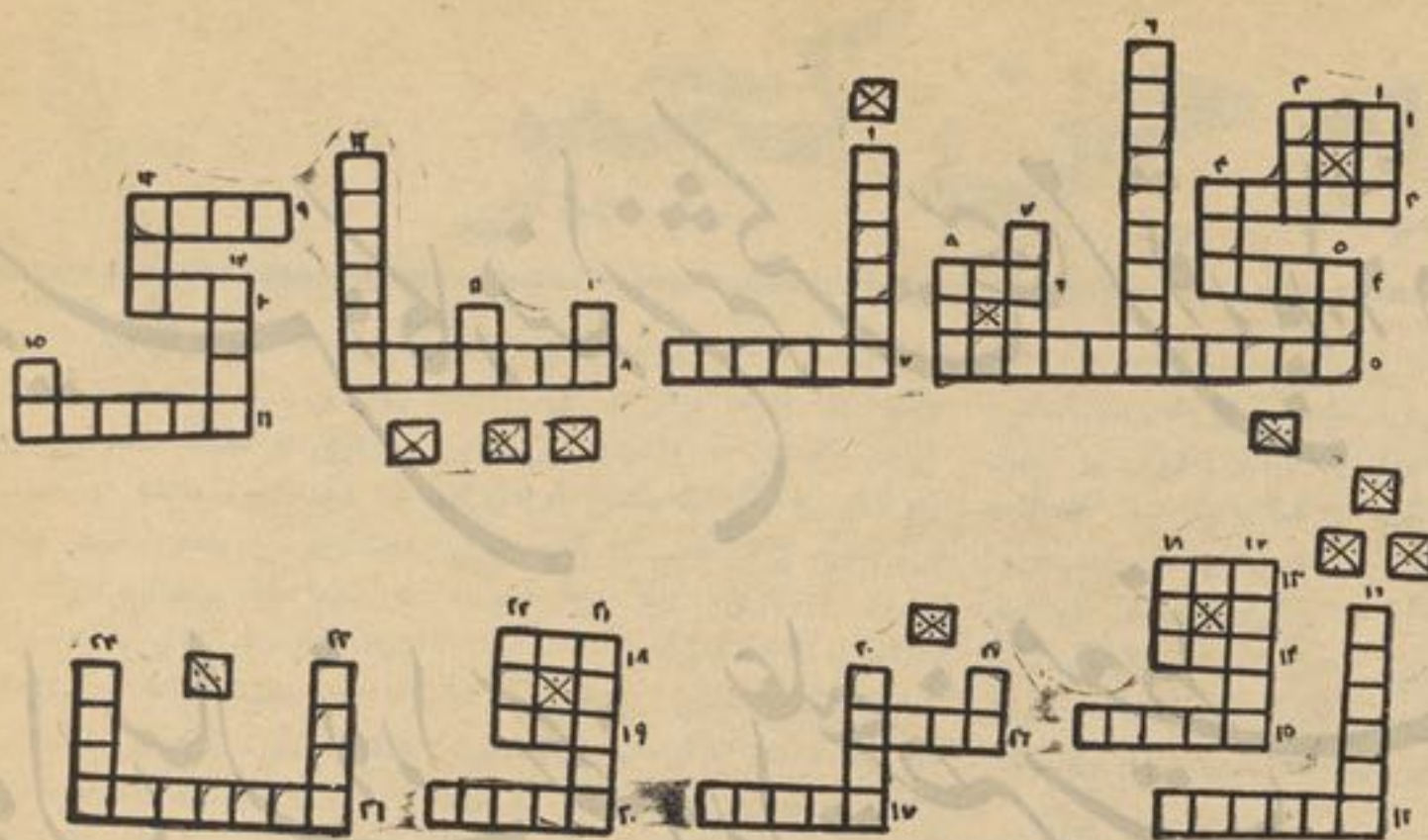
۸- از المان است - پریشان بودم - از
شعرا ی جوان معاصر - ۸- مادر (عربی)
معکو سش اسم اشاره در زبان پشتو
است - قواره - از میوه های بهاری
- کمپ ویران - نهی از آمدن - حرف
نقی - احتیاج (پشتو) - ۹- شنیدن
مانند آن نیست - تکرار یک حرف -
هر که دل دارد ... دارد - مو تر بار
کش - اثری از لامارتین - قهرمان یکی
از داستانهای فو لکلور یک - ۱۰-
رطوبت - از حشرات مضره - بخشنده
در باریکی بان مثل میزنند - ۱۱-
نویسنده قرار داد اجتماعی - شیرین
است - یک نوع دیگ سنگی مخصوص

شور بایزی است - چراغ قدیمی -
از روز نامه های کابل - از اشکال
هندسی - ۱۲- حرف ندا - آب میوه
معکو سش همسایه است (عربی) -
معکو سش سیاه است (ترکی) - زرد
(انگلیسی) - از وسایل دفتر و مکتب
عصب - مطرب بی سرو پا - ۱۳-
نوا سه چنگیز - زمین دار - عاشق
شمع - از گلهای زیبا - شکاف - ۱۴-
امروز (پشتو) - خشک نیست -
عدد یست - سینمای بدون سین -
عضوی از بدن - معکو سش برزبانی
اطلاق میشود - خوب نیست - امراز
کشیدن - بدن - علامت مفعول صریح



طرح کننده : نعمان فارغ التحصیل تخنیک

جدول کلمات متقاطع شماره (۲)



افقی :

- ۱- از حروف الفباء ۲- چیزی ندارد ۳- پدر علم طب ۴- مخترع ریل ۵- مخترع تفنگچه اتومات ۶- نومیادی ۷- يك ماه عیسوی ۸- صاحب فرضیه نسبیت ۹- اله سرد کننده ۱۰- درخت انگور ۱۱- منسوب به یونان ۱۲- يك کشور افریقایى ۱۳- يك میوه بهاری ۱۴- حالا (پشتو) ۱۵- مقام وزیر ۱۶- دارای سلامت ۱۷- منسوب به شکار ۱۸- فن ۱۹- دو صفحه ۲۰- قلعه بلند ترین کوه جهان ۲۱- مخترع چاپ

عمودی :

- ۱- معکو شش می وزد ۲- چیزی ندارد ۳- آفتاب (پشتو) ۴- از وسایل جنگ و شکار در قدیم ۵- يك نوع نان است ۶- يك نوع میزان الحارره بنام او یاد میشود ۷- آنرا پوند ستر لنگ میگویند ۸- ظرف آب ۹- شتریان ۱۰- ضمیر جمع متکلم ۱۱- اگر پا میداشت پاکت میشد ۱۲- معكوش نمی تواند ببیند ۱۳- حسد ۱۴- پیشرفت ۱۵- عدد د بست ۱۶- جای کتاب و ظرف و اشیاء دیگر ۱۷- وزنهای رابآن می سنجند ۱۸- طرفی است که با آن آب بر میدارند ۱۹- اسب پشتو ۲۰- معكوش يك نوع کباب است ۲۱- معكوش این یکی آرام است ۲۲- تابو توان بدن ولی بیشتر بمعنی آخرین لحظات زندگی می آید ۲۳- از وسایل حرب و شکار در زمان حال ۲۴- برای اکرام مهمان گسترده میشود تابو آن بنشیند و نیز بروی آن استراحت میکنند

طرح کننده : محمد بشیر ترین عظیمی

۱۸- می سنجند رابآن می سنجند ۱۷- وزنهای رابآن می سنجند ۱۶- جای کتاب و ظرف و اشیاء دیگر ۱۵- عدد د بست ۱۴- حسد ۱۳- می تواند ببیند ۱۲- معكوش پاکت میشد ۱۱- اگر پا میداشت ۱۰- شتریان ۹- ظرف آب ۸- میگویند ستر لنگ ۷- میزان الحارره بنام او یاد میشود ۶- يك نوع نان است ۵- از وسایل جنگ و شکار در قدیم ۴- آفتاب (پشتو) ۳- چیزی ندارد ۲- معكو شش می وزد ۱- معكوش

آسایش - اگر پا میداشت يك نوع سبزی خو شمره میشد بمعنی قهر مان آمده - این هم عضوی از بدن است - سایه (عربی) - اندازه عمر - ۱۸- خزنده ایست خطرناك - خواننده ایست - سیا ستمدار معروف آلمان - معكو شش کوشش است - ۱۹- و نامدار افغانستان - مالدار ی - عمودی : ۱- نمك زندگی - از خوانند گان بزرگ کشور - میگرد و می سوزد ۲- یکی از فلزات - حرارت از

از پرنده گان زیبای دریایی - باز هم از پرنده گان ، نوعی گاز است ، معشوق مجنون ، تنقید بدون تق ، خون از آن میگذرد ، ضمیر اول شخص مفرد - یکی از ما ههای عیسوی - ۱۷ ، عدد بست «پشتو» چنین پر شکم آدمی یا ی - عکس ناقص - جای

یادداشت

برای يك نفر از کسانی که در مسابقه های این شماره شرکت کنند پاسخ صحیح حد اقل یکی از سوالات را بر سر ستند يك سیت جوراب اسب نشان و برای يك نفر دیگر پنج جوره بوت پلاستیکی وطن به حکم قرعه داده میشود.

تمام کسانی که از فرو شگاه بزرگ افغان خرید کرده اند از احسن سلوک فروشند گان و ارزانی قیمت اجناس این فرو شگاه راضی میباشند شما هم امتحان کنید !

تصحیح ضروری

در صفحه دوم مسابقات شما ره (۱۵-۵۲) مسئله آزمایش هو ش مربوط مسابقه معلومات عمومی و هوش است که سی و هفتمین سوال این مسابقه و دارای شش امتیاز میباشد و در مسئله معما ی عدد همین صفحه عدد (۴۰) زیادی است .



کابل



اسب نشان

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت ، زیبایی و دوام بر بوتهای خارجی فرق کامل دارد که با خرید آن اقتصاد خود را تقویت مینماید

با پوشیدن جواربهای زیبا و شیک اسب نشان نه تنها به اقتصاد فامیل خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.

همیشه کتاب مجله - روزنامه و قرطاسیه مورد ضرورت خود را از کتابفروشی خیر خواه واقع شهر نو مقابل سینمای پارک بدست بیاورید !

رئیس و کارمندانش شکر و سپاس تو را بداد و به چشما و

حلول سال نورا بخشد و را علیحضرت معطیسم همایون،

خانده از جلیل سلطنت و کافه ملت و نجیب از غایت

تبریک عرض نموده، اعتلا و کثرت را از بارگاه ارفع

صیما نه تمنا نمایند.

ویرجن کجیر

کئی و چه فکر یی شو باید جو مات ته
ولاړشی اوله ملا صاحب نه مرسته
وغواړی او ضمنا د احم وړ پیاده شوه
چه د جنازی د لمانځه او د مـ پـ ر ی
د خښونو په بندو بست کی هغه هم
ارزښتنا که برخه لری، او که دی د یوه
ښه او ماړه سخات یادونه وکړی نو
گوندي دهغه زیاته مرسته ورسره
ملگری شی. په همدی نیت یی بیا
پارو راواخیست اود جومات دلاری
په پارو کولو یی پیل وکړ تر هغو
چه جو مات ته ورسیده ...

کجیر خوشی بی وروسته بیا هم
دملک ددروازی شانشین خواته ناست و
او خپل کنگل نیولی او تنه کی لاسونه
پی «کو» کول خوچه په «کو» کولوونه
شوه نوی هغه ترخپلو تخرگونولاندی
دمنډل او شیبه پس چه لږڅه تاوده
شول نو په سوی شول اودی دلاسونو
سوی سخت وخوراوه. داسی چه دهغه
چیغی پی پورته کړی، که څه هم چه
چیغی پی نشوی وعلی خو ورو ورو
له خانه سره څکړویده. او هماغسی پی
آسمان ته کتل هغه وروسته تر دی
چه پوه شو ملا صاحب په جومات کی
نشته اوڅ پل کورته تللی دی دیس
ناهیلی شو. نه پوهیده چه څه وکړی
پرته لدی چه تم شی او چه دسباوون
رڼا خبره شوه دملک صاحب ته دخپلی
بیوسی عرض وړا ندی کړی. سړی
په زنګنو ولگاوه او کیناست ترهغو
چه سباوون دشپی په دی چوپ ماحول
اوچا پیر یال باندی خپله رڼاوشیندی.
یو وخت کجیر احساس کړه چه
څوک پی ښوروی اوچه وار خطا له
ځایه پاخیده نو دملک ناظر پی ولیده
چه هغه په دیسکو دیسکو وهی، او
پوښتنی ترینه کوی. کجیر چه
ایله په را خود شوی وپه خو ساده
جملوکی خپل تکل ناظرته ووايه.
دناظر په تندی دغوصی گونځی راغلی
خوسره لدی پی هم هغه او جری ته
پوته چه په خپله ملک صاحب هغه
پاتی په ۷۵ مخ کښی

بته لاره وه چه هغه بايد توږلي وای،
اوباید پی پوری وتلی وای.
لاهم دآسمان نه دواورو غټی غټی
پاغوندي په ځمکه کیناستلی او په څرک
څرک سره پی د کجیر په غوږونو کی
یوشور گپ کړی و او یا داچه هغه
همدا سیر احسا منوله .

لاھ ۾ دنيوي شپي تروڙهي وه، او
کلي يوه رنگ الوتي ٻنه درلوده، ڇه
يو اڃي دواور وپه سڀين بستر کي تور
ٽکي دکلي دکور و نو دود غڙلي ورونه
اوکڙي وي. او کجير ڇه سخت به
غورځو پرځو کي وځپلي ستر گي له
دغو تورو ٽکو څخه نه لري کولي.

یو وخت هغه احساس کړه چه په سر
باندی یی واوړه کوټی شوی ده، او
کوڅی یی هم په واوړو پټ شوی و.
په داسی حال کی چه ددراندو او
چاودی چاودی لاسو نوورغوی یی ټناکی
شوی ووهمداسی ستمیده، اودسترگو
غوچو پوی خوله کړی وه. خو هغه
دخپلی ستر یاخه سوچ نه کاوه، او
هر وار به یی چه دکلی دکورونو خواته
وکتل او تور ټکی به یی ولیدل دبری
یوه برېښنا به یی په سترگو کی
وخلیده اوهو سکا به یی دوچو شونډو
دپاسه خوره شوه. اوڅو شیبی
وروسته هغه د ملک دکور دشانشین
خواته ناستو. اوله خانه سره یی دا
سوچ کاوه چه څنگه پدی نیمه شپه
اوتروپ می کی ورو ټکوی څنگه له
هغه نه پیسی وغوازی اوڅنگه دخپلی
ځمکی دگروی تکل هغه ته څرگند
کاندی دهغه ساده پوهنی دا اجازه
نه ورکوله چه په پنځو خبرو سره
دخیل عظیم او ستر غم او ویرارژښت
اواهمیت ملک ته څرگند کړی او هغه
ته وایي چه موری، دژوند ډیر قیمتی
مرغلره یی دتورو خاورو زړه ته
کوژ پزی. نه، هغه دا توان او وس
نه درلود چه ملک له پنځو خبرو سره
قانع کړی. خوهر څه به یی سوچ
کاوه نه پوهیده چه څنگه له ملک نه
بی لدی چه هغه په غوصی شی، پیسی
وشکوی. په همدی خبرو اوسوچونو

له لاسه وړ کړ، نژدی وچه یوه خوا
ولوبړی، خوبیا یی هم خان قینګ کړ.
دماغزو په یوه ګوټ کې یی یو خیال
دخپل یو په شان تیر شو. هغه باید
پاروله خانه سره اخیستی وای، او بیا
له انګر نه وتلی وای. دافکر اودانوی
سوچ یی خوښ شو. دخپل کوشی نه
یی واوره وخنډله او بیرته دشبې په
تیارۍ کې چه واورې لړڅه رنگ

الوتی کپی وہ۔ خپل انکھ تہنوت،
 بہ خوب لیچنو سترگو یی بہ پارو
 پسے لٹہ پیل کپہ۔ لبرہ شیبہ پس
 ہفہ پارو وموند، وروی بہ شونڈو
 باندی چہدو اورو پاغو ندو نو ی
 لندی کپی۔ یوہ ترخہ موسکا وکپیدہ
 اوپہ زرہ کی پی تیر شول۔

—دادی اوس سم پہ لارہ تللی شم۔
اود خپل لومړی گام لپارہ یسی
درنده واوره لیری کړه، اوچه غوښتل
یی هغه بلی خواته واورې نویی داسی
احساس کړه چه واوره سخته درنده
ده. فکر یی وکړ .

— «واوری» بدوخت شوخون وواهه.
 ترنورو کورونو اود بز گرانو تر
 ننگونو پوری بنایسته لاره وه، او
 هغه چه دا اوږده لاره چه دکرو ندو
 اوپتو ترمنځه تیریدله ولیده نو یی
 فکرو کپ دابه څه وپرتوږی، او دهغه
 درنده واوره به څنگه هره خوا اږوی
 اولاره به پا کوی خو هغه مجبور و. او
 سخت مجبور و. هغه باید دکلی ملک
 ته ور غلی وای او په هره بیه چه کیدی
 یوڅه پیسی ترینه اخیستی وای، او
 که یی نه وای ور کړی هم باید چه هغه
 دخپل یوه جریب پتی دکرو کولو
 تکل کړی وای.

هغه باید کلی وال خپل کورته
دلاس اړونی او مرستی لپاره وربللی
وای. آخر دهغه مورچه د ژمی له پیل
نه رنځوره وه، د ځان کندن په حال کېنې وه
او هغه دغه گرانه موجوده چه سخته یی
گرانه وه له لاسه ورکوله، خو دی
لادری څلور گامه ها خوانه وتللی لا
د دوه سوه گامونو په فاصله په وار و

هسي خوهم ژمی، خپلی لبنکری
خو او شاته‌خای په‌خای کړی وی، خو
په‌هغی شمی‌چه کجیر دخپلی مورله
زړه دردونکو څگیرویو سره له‌خوبه
کیناست، ویی لیدل‌چه‌درندی واورى
دټول کلی په‌شاوخوا کی شو خون
وهلی دی. او دژمی لبنکری یی ولیدلی
چه‌په وړاندی تګ کی دی .
خدازده چه‌ولی هغه شپه کجیر
سخت پریشانه شو .

هر وار به يی چه دواوری خرك خرك
ترغو زه شو، اویا به دبام له ژی خخه
له خخه واوره وښو ییدله، نو دهغه زړه
به یی له خانه سره یوځای وښویاوه.
یو واری د کوتی له کړکي خخه دباندی
وکتل، د کلی چوپ او په وریځو پټ
آسمان په خپل خاص او غمجن وقار
سره، دواورو سپین چك ماران دځمکي
خواته راځو شی کول. او دواورو
غټی غټی پاغو ندی په ډیر یو ستوالی
سره دنورو د پاسه تنبار کیدلی
کجیر دامنظره له خپلو خوب لیچنو
ستر گوسره خازله، هغه خو هسی هم
دژمی، دچوپتیا او دتر زمی خخه کرکه
کوله خو هغه شپه دهغه کرکه ډیره
سخته پاریدلې وه.

دکلی نری لاری هم دی درندی
واوری بندی کړی وی. اودی خبری
لایسی هم کجیر خوراوه. هغه نه
پوهیده چه دشپی کوم باردی، دگړی.
خه پته ورته نه لگیده، خودو مره قدر
پوهیده چه اوس شپه دپخید و
خواته ځی، دموړ څگرویی وروورو
زیاتیدل خو کجیر په خپلو اوږدو
سوچو نو او خیالونو کی ډوب وهغه
خپل تود مخ دسپری کړکی له بنیښی
سره جوخت کړی واو همداسی یی
سوحو نه کول .

دردندہ واورہ ہماغسی لہ آسمانہ
راتللہ، ہفہ پداسی حال کی چہ کوخی
ترخانہ تاو کپیو، لوخ سر لہ انگہ
خخہ ووت، اولایی یو گام دانگر لہ
ورہ نہ ہاخوا نہو اخیستی چہ تہ
زنگنو پورٹہ بہ پستی واورہ کسی
ننوت "غز" یی شوا خیل انہول یی۔

جدول کلمات

معمای رینی

آقای کپتان، امید است استراحت کرده باشید ؟
عزیزوف در حالیکه تبسم استهزا آمیزی بر لب داشت گفت :
تشکر، خیلی خوب، رفقای دیگر کی هستند ؟
در سالون سفینه ... اگر اشتباه نکرده باشم مصروف شطرنج بازی اند !

چهره کپتان مثل کسیکه خسته تلخی راجویده باشد عبوس شد...
دروقت های اخیر اینکه انهدراطراف شوکت میجر خید بنا به لستی اورا متاذی میساخت. کپتان فوراً بر خود مسلط گردید و در حالیکه به تخته وسایل اندازه گیری اشاره میکرد با خونسردی همیشگی خود پرسید:
آیادر وسایل اندازه گیری هیچگونه تغییر مشا هده نمیشود؟
چیز مهمی وجود ندارد، فقط... فقط چه ؟

(باقی دارد)

افکند. او فقط میتوانست باکار، با کار سنگین و دشوار مشغول کننده تاحدی خود را تسلیت دهد و از همین نقطه نظر همینکه کار سا ختمان استیشن برق اتومی و سیر یره بپایان رسید، بزمین بر گشت و بزودی بخاطر حل کردن معمای پیچیده رینی دست با اقدام عجیبی زد...

کپتان سر خود را بالا کرده ساعت نظر انداخت. وقت استراحت پوره شده بود. روی بستر خواب نشست و کمر خود را با هر دو دست گرفته مثل اینکه بخواهد از فشار اندیشه های عمیق و سنگین رهایی یابد، سر خود را یکی دوبار بسنگینی تکان داد و بعد از آن بسرعت لباس مخصوص خود را پوشیده بسمت در خروجی حرکت کرد.

در برابر تابلوی هدایت او کین نشسته بود. او بر طبق عادت با چشم چپ خود پلک زد و پرسید :

باستانی آن مشهور است - از اسناد است - گر بیان عامیانه - کمک، ارد چه شده - ۲۴ - از کلمات بیان تاریک - جوشش عشق است کاندرا... فتاد - عکس مور پا شکسته - هست... بیدار گردد نیمشب هست ساقی روز محشر بامداد - ماده نیست - امراز بودن - ۲۵ - نوعی ریگ - بزرگ - بعضی از خا نمابه زلف میزنند - سمبول بهار - ۲۶ - اما - گل لاله را بنام او شقایق ... میخوانند - ورزش باستانی خود ما - ازوسا یل جنگی - ۲۷ - دوی (پشتو) - هر غی خوشنام - انحاء - ۲۸ - رسیدمژده که آمد بهارو ... دمید - برای همه مقدس است - اداره نامه رسانی - پاکیزه - ۲۹ - همیشه - نام یکی از مجلات کابل - یکی از جنگهای مشهور استقلال در آنجا رخ داد - از دانه های قیمتی - ۳۰ - در وازه دهان - از جمله حدود است - فکاهی بزبان خار جی - ایشان (عربی) - سال ناقص - ۳۱ - شکستش هنر نیست - هزارش یک کیلو میشود - هفت شهر عشق را گشت - بلی (انگلیسی) - ۳۲ - سرد نیست - از و زرا و قهرمانان نامی افغانستان - یاد داشت خار جی.

آلات مو سیقی - همراه (پشتو) - ۳ - ماده حیاتی - انگور - از وسایل دهقانی - بقول مولانا حدیث عشق مجنون میکند - ضمیر جمع متکلم - ۴ - شیرین است - بهشت - بایک نون کود اکستان میشود (پشتو) - همنشین گل - ۵ - ای یار - سارق - از رنگها - نوعی از سال - ۶ - روز نیست - از آنطرف بخوانید خواهر پدر است - باز هم نوعی از غله است - ۷ - اسپ دارد - یک نام زنانه - از آهنگسا زان نامی کشور - کاکا - ۸ - زیاد نیست - غذایی است از گنیم - گل نعمان - از ضروریات موتر - ۹ - حرف ربط شریان شهر - قلب - محل - این هم عذیست (پشتو) - درها اندگی - (عربی) - ۱۰ - گرمی است خونخوار مرضی است تباه کننده - از ماههای شمسی - عضوی از بدن - سپاس وستایش - ۱۱ - از خوانند گان فرانسه - مملکتی است هم در آسیا یکی از رنگها - حکایت از دویدن - ۱۲ - معکو سش دستور زبان است - درهرات به چار مغز میگویند - یکی از رنگها - حکایت از دویدن - ۱۳ - کلمه ای سهل - از شعرای معاصر جویبار شراین روزها چاپ شده است - غلط است اینکه گویند به دل رهیست... دل من ز غصه خون شد دل تو خبر ندارد - ۱۴ - صبح - ولی - قشنگ است ولی دیده نمیشود - رفیق کوپال - ۱۵ - دست (عربی) - زیبا - واحد پول دو مملکت آسیایی - من و تو - ۱۶ - از عملیات ریاضی - از کوه سرازیر میشود - ۱۷ - هر که دردی رسد ناچار گوید وای... اصطلاحی است برای بزرگ قریه - ۱۸ - معکوسش همان نوع غله است که گدشت - جای - طفل خرد به زبان طفل خرد - حرف نفی - ۱۹ - یک ثلث شب - بلی - هرات - از حروف الفبا - ۲۰ - تکرار یک حرف در چهار خانه - از زنان جدول کلمات متقاطع شماره ۲ قهرمان کشور - ای کریمی که از خزانه غیب گبرو... وظیفه خود را داری دو ستانرا کجاکنی محروم تو که باد شمنان نظر داری - ۲۱ - بدون حرف اول کتاب است - کاکا (پشتو) - دردد - بدون حرف آخر امید در هم ریخته - ۲۲ - بارانی تکه تکه شده - عچی - دماغ ندارد - ۲۳ - مو ضعی است در ننگر هار که فارم و آثار

شاهان و شهزاده گان

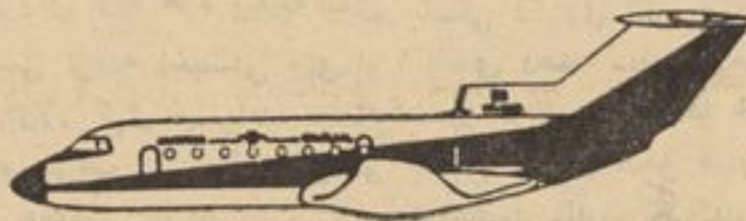
مشار، الیه مدتی در بغداد مشغول تحصیل علم بوده بعد بوطن خود مراجعت کرده و در ۲۹۷ ه در آن جا وفات یافت اینک نمونه اشعارش:
ژبه هم بنه وینا کاندی چه بی وینه
دخاوند به لاسی کی زراودر همونه
ژبو رورله ورخی وینایی او ری
ددرهم خاوندان قلوی پهویارونه
که درهم بیخنی ورك سوسی نتلی
پرنوی بیوی په خروپیژ ند نه
اما از جمله صنایع آنچه بطور قطع در عصر صفار یان رونق زیاد داشته فن معماری بوده است.

و در دوره اول یعنی سلطنت یعقوب و عمر و توجه دولت بیشتر به عمرانات عام المنفعه بود.

از قبیل پلها - راهها و خصوصاً بندها و انهار رود هیرمند که مبالغ خطیری درین راه بذل می نمودند.



باختر افغان الوتنه



پروازهای باختر افغان الوتنه، در خدمت شما است

سریع، مستریح، اقتصادی

پرواز های باختر افغان الوتنه جهت فراهم آوری تسهیلات بر ای هموطنان عزیز در هر هفته چهار پرواز به کندهز، چهار پرواز به مزار شریف، یک پرواز به میمنه - هفت پرواز به هرات، چهار پرواز به چغچران، سه پرواز به کند ها و یک پرواز به تیرین کوت سه پرواز به خوست و شش پرواز به بامیان - از کابل صورت میگیرد و در هفته دو پرواز به تالقان، دو پرواز به خواجه غار، چهار پرواز به فیض آباد

ویر جن کجیر

پوه کړی اوچه ملک صاحب ته یسی
داوچری په وره کی غوړه سلا می
وکره نوهغه یی خواب قدری هم
ورنگر اوشیبه پس یی وپو بنسته.
-کجیره! خه چل دی؟

دکجیر ټولی هغه جملی، چه پخوا
برابری کړی وی خو دملک عاطفه او
خوا خوږی یی وپاروی، هیری شوی وی
یوواری پرک شولو مری یی دژبا نه
ونښته. اولایی خبره نه وه کړی چه
ملک وغور یده.

-ستاسو ټولو همدا یودرد دی...
پسیمی غواړی پوه شوم! او بیایی په
غوصه ورته وویلی.
-له ما سره خوبه مو دآبا خزانه،
لاوی خه؟

اوچه کجیر دورو سستی هیلې په
دود دخپلې ځمکې دگروې تکل ووايه
نود ملک په شونډو یوه شیطانسی
موسکا خپره شوه.

-سپ دی ځمکه کرلی ده؟
اوکجیر په خوښی سره سره
خواره دهو په دودو ښو راوه اونیمه
کړی وروسته دملک ناظر یوڅو
نوټو نه دهغه په لاس کی کینښودل.

چه دملک دکوره راووت نویسی
ولیدل چه دکلیو کورونو دتو خانو
له دور یخو اوموړیو نه لوگی لټیږی.
اوکجیر بی له ځنډه دکلی دیوه واکمن
اوسپین ږیری بزگر سور گل وره
ته ودرید. اوبی لدی چه دوره زنځیر
وښوړوی دلاس په رغوی یسی ور
وډپاوه.

...

یسو وار یی پام شوچه دسبا وو ن
سپینه اوبی وزمی رڼا خوره شویده
اوبیایی دتو خانی بل گوټ ته پام شو
چه دادی ځکیروی یی غلی شوی خوبه
مری کی یی ختتهاری پیل شو یدی.
ناڅاپه یی ځان دهغی خوا ته ور
وغور خاوه اوچیغه یی کړه.
موری!

اوموړی په ترخه موسکا سترگی

شماره اول

په سره هوا کښی منزل

کالی اغو سستی دی؟ آیادی ځکه پردی
چهزه یی دشبې دتیرو لو لپاره ونه
بللم اوچوچی یی رانه کړه؟
مادده څخه هیڅ ډول غوښتنه
نه وه کړی دلته زما دقهر علت څه دی؟
داممکنه وچه دهزه میلمه کړی وای
اوبښه ځای وچوچی یی را کړی وای
تردغی لحظی پوری لازه نه پو هیدلم
چه دده څخه چوچی و غواړم
که یی و غواړم دی به یی ومنی
نوربیا

بقیه صفحه ۴۵

طفل شما

نمی گویم که هرگاه ازدادن بوتل شیر
دریستر اجتناب ورزید طفل شما
محققا زودتر به جدا شدن از شیر
تمایل پیدا خواهد کرد اما تا اندازه
باین امر کمک خواهد کرد. پس به
طفل اجازه دهید وی را بگذارد که
خواه بوتل خود را در آغوش شما
صرف می نماید و یا درچوکی خود و
بعد ازاین وی را دریستر به اندازید.
اگر ترجیح می دهید تابو تل
شیر را بچیت یک مسکن نرم و ملایم
دریستر بطفل دهید و ادامه آنرا در
قسمت زیاد سال دوم عمر طفل در
نظر نداشته باشید در آنصورت کدام
ضرری ندارد.

بقیه صفحه ۴۳

عشق من بر گرد

-شما امروز چه کار میکنید؟
مارثا به سوی ظر فهای روی میز
اشاره کرد:
-اول اینهارا می شویم، بعد، میروم
ببینم که نامه یی برایم رسیده یانی.
-اجازه میدهید باشما بیایم؟
«مارثا» پیش از آنکه جواب بدهد
آخرین بشقاب رادر پتنوس گذاشت
بعد، پتنوس رابر داشت و به سوی
اودید:
-معذرت میخواهم، نلز. من که
گفته ام آرزو دارم تنها باشم.
پسر جوان آه بیصبرانه یی کشید:
-بسیار خوب، امید وار بودم که
تصمیم تان را تغییر بدهید. ممکن
است اگر نامه یی به من رسیده باشد،
برایم بیا ورید. «پایان»

صفحه ۷۵

مکرزه اوزما ملگری؟

مونږ تردغی لحظی پوری خپلسی
پښی ته خلاص وو او هرلورته مولا س
رسیدی، ترټولو دخو پښی ځای لاداو
چه مونږ دجنگی مور چی پر ځای
دخپلو کورو پرلور روان و. له همدی
کبله مونږ ته هم مقاومت په کارواو
لازمه وچه دهر ډول مشکلاتو سره
موښچی ور کړ یوای په همدغه لحظه
کی دخپل ملگری میشا ویناچه یوه
شبه یی دچوچی دخوړ لو په وخت کی
ماته کړی وه راپه زړه نشوه.

ماغو بښل چه په ډیر قهراو غضب
سره دخپل ملگری څخه وپوښتم: «مونږ
دمشکلاتو د مقابلی لپاره څه لرو؟»
مگر پخوا له دی چه پوښتنه و کړم
دخپل غیر عادلانه موقف ته متوجه
شولم اودغه ډول سوال کول دانصاف
څخه لیری بر یښیدی ماد خپل ځان
څخه وپو بښل چه زما دقهر علت څه
شی دی؟

آیا دده گناه داده چه کلی یی ترما
نیژدی دی؟
په دی گرم دی چه ترمای یی ډیر تاوده

دهغه خواته واپولی. اوبیا دهغه په
لور ونښتی.

نور دهغی ځان سور شوی و. نه
ځکړوی، نه د مری ختتهاری، هیڅ
بی نه اوریدل. او کجیر په چو پتیا
اویوا خیتوب کی همداسی چیغی
وهلی.

-موری! موری!

خوښی یی پښی ترخی ژباوی
وکړی، اوآخر یی دمور زنه وټرله،

اوپداسی حال کی چه خوب لیچنی
سترگی یی دژاله زوره پر سیدلی

وی، دیوی ترخی موسکا سره تر
توخانی ووت او پداسی حال کی چه

دلاسو پرهاری سوی کاوه پاروی
واخیست اوغو بښل یی چه کلی ته

ولاړ شی اودمور دمړی دخښو لو
بندو بست وکړی

تبریک

منسوپین ریاست تصدی انحصار شکر

تبریکات صمیمانه را به مناسبت حلول

سال ۱۳۵۲ به حضور مبارک اعلی حضرت

معظم هما یونی علیا حضرت ملکه معظمه

و مردمان نجیب افغانستان تقدیم داشته

تعالی افغانستان عزیزا تحت قیادت

پادشاه ترقیخواه مملکت نیاز مینمایند.

سیمای جمال عبدالناصر

از سترا تیزی این مأموریت سلوین لوید، انگش فات بسیاری بدید آمد. شاید مهمترین این انگش فات آن باشد که ناصر شخصاً، ولی کاملاً بدون تقصیر، به بستن حلقه های زنجیری دست یا زید که به ملی ساختن کانال سوئز اتجا مید.

سلوین لایده در درازای صحبتش با ناصر، پیش از آن شب، در باره اهمیت شرق میانه، به خصوص اهمیت کانال سوئز که نیروهای بریتانیایی از آن در حال پیرون کشیده شدن بودند، گپ زد، او گفت که بریتانیا کانال را به مثابه بخش جدانشدنی پیچیدگی تیل خاورمیانه میدانند و این کانال برای بریتانیا يك امر حیاتیست ناصر پاسخ داد که کشور های تولید کننده تیل پنجاه درصد سودی را که از رهگذر استخراج تیل به دست میاید، میگیرند، ولی مصر از سودی که از کانال سوئز به دست میاید، پنجاه درصد سهم بر نمیدارد هرگاه کانال بخش جدانا شدنی پیچیدگی تیل باشد پس با مصر نیز باید همانند کشور های تولید کننده تیل معامله شود.

در آن هنگام مذاکره با شرکت کانال سوئز ادامه داشت این شرکت دور نمای تجدید امتیا زاتش را که در سال ۱۹۶۸ به سر میرسید، مطالعه میکرد وقتی ناصر به نمایندگان مصر هدایت میداد، گفتگوی خودش را با سلوین لوید به یاد داشت. ازینرو به نمایندگان مصر درین مذاکرات گفت که چون کانال بخشی از پیچیدگی تیل در شرق میانه است، باید به همان فیصدی از درآمد کانال سهم بگیرد که کشور های تولید کننده تیل در یافت میکنند.

حلقه دیگری نیز لازم بود بر زنجیر اندیشه هایی وصل شود که سلوین لوید آن را آغاز کرده بود این حلقه به روز بیستم جولای سال ۱۹۵۶، فردای روزی که دالس ودر نتیجه ایدن پیشنهاد کمک به ساختمان بند اسوان را پس گرفت، نمودار شد. من از ناصر پرسیدم که آیا نظر خودش را در باره گرفتن پنجاه درصد سود کانال و خرج کردن این پول در راه ساختمان بند به یاد دارد. با آواز

محکمی پاسخ داد: ولی چرا پنجاه درصد؟

جاسوسان در قبرس

کمی بعدتر، در آنروز، ناصر ارزیابی نیرو های نظامی بریتانیا را در منطقه خواست. مصر دو ستان خوبی در قبرس داشت. مابه شورشیان ایوگا با دادن پول، اسلحه و فراهم کردن سب و لثها، کمک کرده بودیم آنان کمک مارا با عکسبر داری از درون فرستنده های رادیویی که علیه ناصر تبلیغات میکرد، جبران کردند. این عکسها درون دستگاه ها و چهره های سخنگو یان پشت مکرو قون رانشان میداد بدینصورت مامیتوا نستیم دانست که این سخنگو یان کی هستند.

درین هنگام استخبارات مصر از شور شیان ایوگا خواست تا در باره اندازه نیرو های بریتانیا در جزیره قبرس گزارشی بدهند. اداره استخبارات همچنان از دوستان مصر در جنبشهای کارگری مالتا، نیز چنین گزارشی را در خواست کرد. مصر با تمام شور شیان درین منطقه تماس داشت.

آتشب ناصر نشست و پیش بینی های خودش را در باره اینکه با ملی سبا ختن کانال سوئز چه چیزی اتفاق خواهد افتاد، انجام داد. این پیش بینی ها چنین آغاز شد: «اگر من ایدن میبودم...»

رئیس جمهور ناصر همه این مسائل را در تلفون به من گفت. او فکر میکرد که در صورت ملی شدن کانال سوئز ایدن به عملیات نظامی دست خواهد زد. وی گفت ایدن از تشدد کار خواهد گرفت، زیرا احساس میکند موقعش ضعیف شده است. ناصر پیش بینی میکرد که احتمال دارد فرانسه نیز وارد صحنه شود. اضلاع متحده آمریکا خاموش بماند و در خفا به فرانسه و بریتانیا خبری برساند. نقشه اتحاد شو روی قاطع خواهد بود لازم است به آن کشور ازین موضوع خبر بدیم؟

به همینصورت، ناصر خطوط ممکن عملیات نظامی را در نظر گرفت ناصر فکر میکرد که ایدن به اسرائیل اجازه نخواهد داد تا در عملیات مشترک سهم گیرد. آیا اسرائیل با بهره برداری ازین فرصت به سوریه و یا

اردن حمله خواهد کرد؟ آغاز ماه آگست، بزرگترین خطر برای ناصر به نظر میآمد. میتوانیم دو ماه وقت از طریق سیاست به دست آریم؟ اگر این کار را بتوانیم دیگر محفوظ خواهیم بود.

روز سه شنبه بیست و چهارم جولای، ناصر برای گشتا یش يك دستگاه بمب کردن تیل، در مستورود حاضر شد. دلش میخواست که ملی ساختن کانال را درین مراسم افشاء کند، اما گزارشها در باره نیروها بریتانیا پی تکمیل نشده بود و در عوض افشای این نکته، بنای حمله را بر امریکا بیان گذاشت و به آنان گفت که دل شان را جمع بگیرند، زیرا مصر تصمیم گرفته است که بند اسوان را بسازد حتی اگر با ناخنهای شان هم باشد.

در مراسم گشتا یش دستگاه بمب، ناصر محمود یونس را که انجینیر مسوول این دستگاه بود، ملاقات کرد، با او گپ زد و در همانجا وی را به حیت رئیس پروژه ملی ساختن برگزید.

قرار بود که رئیس جمهور به روز بیست و ششم جولای... سخنرانی بکند. هنگامی که محمود یونس نقشه اش را برای به دست گرفتن اداره کانال تکمیل کرد، ناصر به او گفت که به اسماعیلیه برود و به رادیو گوش بدهد و سخنرانی او را که میخواست آن شب در اسکندریه ایراد کند، بشنود.

یونس بایستی گوش به سخنهای ناصر داشته باشد تا وی نام ملی سنیس سازنده فرانسیوی کانال را بر زبان آورد. این نام رمزی بود که با شنیدن آن یونس بایستی نقشه اش را در معرض اجرا بگذارد.

درین سخنرانی ناصر چنان مضطرب بود که یونس و دسته اش آن کلمه رمزا ممکن بود غلط کنند، زیرا ناصر پشت سر هم این نام را تکرار میکرد. اما یونس و دیگران آن را شنیده بودند.

کانال ملی میشود

مردم مصر با شنیدن اعلامیه ناصر از هیجان دیوانه شدند. وقتی او از خواندن اعلامیه اش فارغ شد، اداره کانال دیگر به دست گرفته شده بود.

باقی دارد

لیدر لیکی از معروف ترین فابریکه های دواساز
ایالات متحده امریکا است که تولیدات آن در سراسر
جهان شهرت دارد ده ها قلم از تولیدات فابریکه لیکی
که در فرمولیر ملی ادویه شامل است در افغانستان
مورد استعمال دارد از جمله آنتی بیوتیک های آن مثل
اکرومایسین در بسته بندی، کیپول مهم قطره و پودر
میکردد مریض میتواند مطابق توصیه دکتر باطمینان
کامل به استعمال آن پردازد.

بهارم دیگر هرگز...

همه می خوانند، می خوانند از برای او .
بهار باز هم سایه افکنده آرام آرام می خوانند و قطره قطره می گرید آمدم از دور راهی آمدم .
آه: امان از این آمدن باز هم در خود می پیچیدم، ژاله ژاله می بارد بی اختیار می گیریم می ترسم بهارم باز خزان نشود. اما از این اختیار سخت بی اختیارم .
نه نه دیگر نمی ترسم حال می توانم سادقانه بهار را دوست داشته باشم زیرا با فلسفه که همه چیز در گذشت است خاطر نارام را آرامی تمام می بخشد .
بهارم خوش آمدی، اما بهار زیبایم هرگز خزان مشو بهار زیبایم، قصر تمنایم، امید و آرزوهایم خوش آمدی حال باز هم مستم، مست بهار، غرق غرق زیبایی ها و شادم شاد آرزوها. بهار را دوست دارم و در قلب پلامال از وفایش امید هایم را جستجو می کنم .

بقیه شمشیر بازی

طول فلوره تا ۱۱۰ سانتی متر و وزن آن ۵۰۰ گرم مقطع تیغه مربع است. و خاصیت انعطاف دارد طول تیغه ۹۰ سانتی متر است .
اپه:

مسابقه های (اپه) بادستگاه الکتریک گزار میشود پیست مسابقه ۱۴ متر و عرض آن از ۸۰ تا ۱۰۰ متر و وزن اپه تا ۷۷۰ گرم و تیغه آن مثلی است .
و طول آن ۱۱۰ سانتیمتر است .
لباس شمشیر باز در «اپه» ضخیمتر است و بازوها کاملاً پوشیده است. زمان برای مسابقه پنج دقیقه و پنج ضربه است .

زود و زود

میرزا شکر

معاون طراران شاه شیم

تلفون ۲۸۴۹

مکان ۱۰

پیشرو اطلاع ۲۸۵۱

شرح اشتراک

کابل ۲۵۰ افغانی و لایات ۴۰۰ افغانی
مرکز برای تلفن ۲۴۰ افغانی و لایات ۲۵۰ افغانی
خارج ۳۳ دلار

بهاریه

فدای روی و مویتو به لاله دمن نگر کنار چشمه تن بشو جهان نسترن نگر تو آیت طبیعتی جمال خویشتن نگر که نقد زندگی ترا بهر قدم نشا ر شد بهار شد بهار شد

به مرغبا نک صبحم قدم بهر غزار نه ز روی مهر گوش خود بصوت مرغزار نه دل از هزار جا گرو بنا له هز ار نه که شود این معامله نده، نه صد، هزار شد بهار شد بهار شد هوا چه خوب تازه شد بیا بیا! هوا کنیم صفای کائنات بین بیا بهم صفا کنیم بچشمه زلال عشق چو آشنا شنا کنیم بهار زندگی ما بهار روزگار شد بهار شد بهار شد

بقیه احمد ظاهر...

مدرك بدست خواهد آورد . و از همه مهمتر اینکه از یکطرف هنر مندان مجبور نخواهند بود کمپوز های خویش را که بزرگترین سرمایه هنری مملکت محسوب میگردد به کمپنی های دیگر بفروشند و از جانب دیگر مقدار پولی که ازین مدرك بجیب دیگران می افتد بجیب خود ما خواهد ماند .

احمد ظاهر در جواب سوال دیگری نظرش را در مورد انسجام دادن هنر موسیقی با شرایط امروزی چنین اظهار داشت :
تا امروز همه هنر مندان ما فن موسیقی را مطابق به اساسات علمی آن فرا نگرفته اند و گفته می توانیم که هر کدام استاد خود هر کدام شاگرد خود است پس به عقیده من بهتر است سالانه یک تعداد زیاد این هنر مندان را برای تحصیل دانش و هنر و موسیقی بخارج اعزام نمائیم تا بعد از برگشت بوطن مصدر خدمت بهتری شده بتوانند .

تشکر

از پوهاند دکتور ضمد علی حکمت شف کرسی داخله نادرشاه و غتون پوهنوال دکتور عبدالفتاح نجم متخصص سرویس داخله ، دکتور جلیل احمد توسل، بنیاعلی محمد علی مصطفی سرپرستار عمومی، محترمه پیغله حمیده و بنیاعلی عبدالعظیم پرستاران داخله روغتون مذکور که در تداوی برادر محمد سالم نهایت سعی و کوشش نموده اند از صمیم قلب تشکر نموده موفقیت بیشتر شانرا از خداوند متعال تمنا مینمایم .
امین الله مدیر کنترول اداره احصائی مرکزی صدارت اعظمی .



دکتور عبدالفتاح نجم



دکتور توسل

تشکر

از دکتور گلاب الدین جمال متخصص ولادی و نسایی مستورات ولایت بلخ که در عملیات خانم فوق العاده زحمت کشیده اند تشکر نموده موفقیت شانرا آرزو مندیم .

محمد علی شاه از سهدگان



دکتور جمال

گابوس یک نیمه شب

باتهدید حاضر شد دست و پای خانم هیکل را باز کند. و بعدا هم خانم مکمل مجبور شد خودش به پولیس تلفون کند، تلفون او توسط پولیس ممریزی علاقه وی طالب ایالت جور جیا به ساعت چهار و یازده بعدا ز نیمه شب وقتی چند لحظه بعد دو مامور پولیس موتر شانرا مقابل موتر رودوی این توقف دادند جین میکلاز مقابل دروازه اتاقش ایستاده یافتند جین در آن حین از جنون زیاد فاصله نداشت. او در حالیکه در عرض و طول اتاق با عصبانیت قدم میزد تمام واقعه را به آنها شرح داد .
وقتی من در یافتن آنها چیزی را ندیدیدم اندک فکری که به خاطر بار بار اینجا آمده بودند و تنها فکری که به خاطر رسید تجاوز جنسی بود و پس من نزدیک بوداز وحشت این فکر سبکته کنم .
دو مامور پولیس کو شیدند او را آرام کنند و تمام جزئیات واقعه را از او بیرون بکشند اما جین در همه حال با اصرار و التماس از آنها می خواست کاری نکنند .
آیا شما نمی توانید در جستجوی بار بار شوید. من می ترسم .
و بعد به ما موران پولیس شرح داد که دخترش بار بار در پوهنتون اموری اتلانتا تحصیل میکرد .

زیر فشار زمان میبایند. اینسان میاندیشند و میاندیشند و خودشان رادر وضعی قرار میدهند که مجبور میشوند بیست حرکت اخیر را در ده دقیقه انجام دهند. بسیاری از شطرنجبازان بازی را در اثر فشار زمانی باخته اند.

«بابی فیشر» تقریباً همیشه نسبت به ساعت جلو تر است و به ندرت خودش را زیر فشار زمان میباید. غالباً حریفش آخرین حرکت هایش را در حالی انجام میدهد که چشمش به ساعت است.

«بابی فیشر» شطرنج را آمیزه‌ای از هنر و دانش میداند. وی میگوید که شطرنج دانش است، زیرا بر اساس اصولها و یا «قوانین» تغییر ناپذیر کار میکند. و هنر هنگامی با شطرنج آمیخته میشود که حریف محاسبه غلطی را مرتکب میگردد و آدم ازین اشتباه او به صورت هنری استفاده میکند.

به نظر (فیشر) شطرنج ایدیا است، ایدیای خالص است و این ایدیای خالص به طرد هر چیز دیگری میانجامد. در میان شطرنجبازان تنها «الی‌خین» چنین پنداری و چنین اشتیاقی برای بردن داشت. «الی‌خین» هرگز بدون یک تخته، شطرنج جیبی نمیبود. پس از مسابقه لندن در سال ۱۹۲۲، این قهرمان شوروی و کاپابلانکا، قهرمان کیوبا را به یک نمایش بردند. در سراسر نمایش کاپابلانکا از دختران روی صحنه چشم نگرفت و «الی‌خین» دمی چشمش را از تخته شطرنجش بلند نکرد «فیشر» مانند «الی‌خین» است.

آوازه و پول با لقب قهرمانی جهان به سراغ «فیشر» آمد. ولی آنانی که وی را میشناسند، میدانند که پول و آوازه سیوه‌کار او را دگرگون نخواهد ساخت. برای او هدف زندگی آفرینش کارنامه‌های درخشان به روی تخته شطرنج بوده است و خواهد بود. «بابی فیشر» شاید از نظر عواطف، نابالغ و جوان خام باقی بماند، اما در رشته خودش هنرمند زبر دستی خواهد بود که در تلاش نظم به روی تخته شطرنج است. هنرمندان کمی توانسته اند به کمال برسند.

پایان

در اوضاع آینده، خواستار یک مغز بسیار عالیست. نوابغ شطرنج در هر شیوه بازی که باشد، دو یاسه حرکت بعد را پیش بینی میتوانند کرد. قصه‌های کسانی که تا ده حرکت بعدی را پیش بینی میتوانند اند کرد، جزء داستانهای آدمیان شده است.

در شماره ماه دسمبر سال ۱۹۷۱ مجله «جس لایف ایندرویو» مقاله‌ایست که دگر گونیهای بدنی را در مسابقات شطرنج نشان میدهد. بر اساس این مقاله، در هنگام مسابقه، ضربان قلب فزونی میگیرد و فشار خون بلند میروند و نویسندگان این مقاله میگویند: «ما عقیده داریم که فشار خون رقیبان فیشر روز هاپس از پایان مسابقه همچنان بلند میماند.» لازم است یاد آوری کنیم که تمام رقیبان چارگانه اخیر فیشر

یک بار یا بیشتر، به علت بیماریهای عصبی بازی را به تاخیر انداخته اند.

بسیاری از شطرنجبازان، پیش از مسابقه به برخی از ورزشها میپردازند. خود «فیشر» آبیازی تینس و پینک پونگ میکند و مقدار زیاد هوای تازه میگیرد. شطرنج بازان یوگو سلاویا هر جا برای شطرنج میروند، یک مربی ورزش را نیز با خود شان میبرند و به وزن برداری و ورزشهای دیگر میپردازند. بعد، مساله فشار وقت است که اعصاب شطرنجبازان را تکه تکه میکند در مسابقات بزرگ هر شطرنجبازان دو نیم ساعت وقت دارد که درین مدت چل حرکتش را به پایان برساند. او میتواند در هر حرکتی هر قدر که بخواهد، وقت مصرف کند، ولی هرگاه دو نیم ساعت به پایان برسد او چل حرکتش را تمام نکرده باشد، پرچم ساعتش پایین میشود و بازی را میبازد. برخی از شطرنجبازان خود شان را همواره

و تپهوفن تلقی نمیشد. تخیلات آفریننده‌ای که در یک بازی بزرگ شطرنج و در آفرینش یک ساز عالی به کار میرود، باهم وابسته است. شطرنج، مانند موسیقی، بازی نیست. شطرنج یک راه‌رندگانیست که در عالیترین سطح خودش، نیازمند همان اندازه تلاش است که اجرای یک پارچه دشوار پیانو. پیانو نواز حرفه‌ای روزانه پنج یا شش ساعت رادر تمرین میگذراند تا بر آن مسلط شود. شطرنجبازان نیز راه مشابهی را می‌پیمایند. وی ساعت‌های دراز را در خواندن و تحلیل کردن بازیهای میگذراند که در مجلات سراسر جهان به چاپ میرسند برای شطرنجبازان کتابهای معیاری عبارت است از «آغازهای شطرنج مدرن و آغازهای شطرنج» و «تیوری و عمل» که هر کدام این

بقیه صفحه ۴۹

بابی فیشر

کتابها در حدود هفت صد صفحه دارد. شطرنجبازان این کتابها را چنان میشناسند که موسیقیدانان آثار باخ و شوپن را. شطرنجبازان همانند موسیقی نوازان، حافظه‌های خارق العاده‌ای دارند. البته این حافظه در زمینه‌های موسیقی و شطرنج است و در ساحات دیگر گسترش نمییابد.

بهترین بازی توسط کسانی صورت میگیرد که کمتر از سی سال دارند. شطرنج به خاطر علل روانی و علت‌های دیگر یک بازی خاص جوانان است. به خاطر سپردن و هضم این بازی برای سالخورده‌گان دشوار به نظر میرسد. مساله شرایط بدنی نیز مطرح است. نیروی بدنی در بازی شطرنج بسیار مهم است. پنج ساعت نشستن با ذهن متمرکزی که باید چال پشته چال بیرون بدهد، کار ساده‌ای نیست، تلاش کاملاً ذهنی به روی تخته شطرنج، بدون دست پایین تر از شکارهای باخ، موزارت زدن به مهره‌ها و پیدا کردن امکانات

نابغه، در یک وضعیت خاص امکانات بالقوه‌ای را میتواند دید که آدمهای دیگر تصورش را هم نمیتوانند کرد شیوه تفکر نابغه شطرنج از دیگران فرق دارد. او کارهای غیر منتظره‌ای را انجام میدهد. این تجلی ناگهانی را زیبایی نام میتوان داد. این زیبایی خواه در نوت‌های موسیقی بیان شود، خواه در یک فورمول و خواه در مهره‌های شطرنج، نمودار اشتیاق آدمیان است به نظم که به شیوه اصیل تبارز یابد. شاید این تعریف، مثل هر تعریف دیگر زیبایی زیبا باشد.

هیچ زیبایی شناس و یا آفریننده‌ای قادر نخواهد بود که این جرعه‌های نبوغ را تعریف کند، ولی با اینهم این جرعه‌ها وجود دارد - جرعه‌هایی که مرکب از منطق و هماهنگیست و به کمال میانجامد تنها میتوان گفت که وقتی «موزارت» اثر هایش را پدید می‌آورد و یا هنگامیکه «اینشتین» بر فورمول معروف سده‌ها کار میکرد، این جرعه‌ها با آنان وجود داشت. به همین صورت، هنگامی که «فیشر» در سال ۱۹۶۳، با استاد بزرگ اضلاع متحده آمریکا روبه‌رو شد، این جرعه‌ها در او وجود داشت. درین بازی، وقتی «فیشر» در حرکت نهم به «آر. بی. ۶۰» رسید، «بنکو» قهرمان آمریکا، دریافت که کارش تمام است و پس از دو حرکت دیگر از بازی دست کشید.

آیا نامناسب خواهد بود اگر حرکت نهم «آر. بی. ۶۰» فیشر را در کنار $(E=mc^2)$ اینشتین قرار بدهیم؟ در نهایت بلی، ولی اساساً «فیشر» درین بازی همان چیزی را انجام میداد که «اینشتین» هنگام کار روی فورمول خودش انجام میداد. تلاش برای تحقق بخشیدن چیزی که نتیجه هیجان آور و غییر منتظره‌ای داشت. درین عملیه و چیزی می‌آفرید که زیبا بود، چیزی که ذهن را به درخشش وامیدارد.

اگر شطرنج چون موسیقی عام
میبود و مردم به نمودهای آن پاسخ میدادند، شکارهای کاپابلانکا، الی‌خین، بوت وی نیک و فیشر پایین تر از شکارهای باخ، موزارت زدن به مهره‌ها و پیدا کردن امکانات

نویسنده ربه کا

بیست صحبت کرد. بعد هم از فرزندانش «تیسام»، «فلا فیا» و «گریسچن» که قرار بود هفته آینده به کلمات بیایند، صحبت نمود. دافنه دوموریه، تقریباً هرروزه با آنان از طریق تلیفون تماس می گیرد. خانواده اهمیت فوق العاده اش را نزد دافنه دوموریه نگهداشته است. درین باره گفت:

«به نظرم، تلاش همه ما در زندگی این است که دوباره به خانواده برسیم. هرچند ما خانواده را رها کرده باشیم و یا خانواده ما را. ومظهر این سخن من همان «فرزندان پرود یگال» است. این دل بستگی به خانواده، چیز است که در ژرفنای سرشت آدمیان جا دارد. من این سخن را از روی دل بستگی خودم به خانواده ام درگذشته و حال می گویم. من معتقدم که اهمیت خانواده بیشتر از آن اندازه بیست که ما به آن معترف هستیم. اگر میخواهیم در زندگی خوشبخت باشیم، باید این مساله را حل کنیم.»

دیگر وقت آن رسیده بود که بروم. یقین داشتم که وقتی آنجا را ترک گویم، دافنه دوموریه به یکی از اعضای خانواده اش تلیفون خواهد کرد، بعد هم نان شبش را به تنهایی در کنار تلویزیون رنگه خواهد خورد. این تلویزیون قوی او را با جهان خارج «درامبا» پارچه های مستند و خبر هام پیوند میدهد. درباره نمایشهای دیگر گفت:

«باید بگویم که از نمایشنامه های سکس آلود خسته میشوم، هر وقت آدم بالشتی وزن و مردی را با شانه های برهنه میبیند، به خودش میگوید: «باز هم شروع شده» شاید هم من پیر تر از آن هستم که چنین نمایشهایی را دریابم اما فکر میکنم که درین کار مبالغه میکنند.»

برای اینکه مشا بعم بکنند، به بیرون آمد. دشوار است که در چنین لحظه ای آدم بفهمد که آیا زن سالخورده تنهایی را در خانه بزرگی با خاطره هایش رها میکند و یا روح آفریننده ای را که قصه هایش برای ملیونها خواننده در سراسر جهان میبخشد. من طر فدا تصور دومی هستم حقیقت هر چه باشد - شاید هم آمیزه ای از دو تصویری که گفتم باشد - دافنه دوموریه آدم را وامیدارد که درین باره فکر کند و حدسهای خودش را بزند.

پایان

صفحه ۷۹

زنه دیگر عصر ما، سه دیگر اینکه، اونویسنده توصیف گریست با استعداد طبیعی، چارم اینکه دافنه دوموریه صاحب سبک است.

فکر میکنم این نکته از ویژگیهای خصلت ادبی انگلیس است که آوازه های جهانی را از نظر بیندازد. نیرو این ادب هرگز نخواهد پذیرفت که دافنه دو موریه جای خواهران پرونته یا جیورج الیوت را گرفته است. حالانکه دافنه دوموریه نویسنده بیست شصت و آنانی را نام بردم.

از دافنه دوموریه پرسیدم: «ممکن است روزی زن گینا به خودتان را بنویسید؟»

جواب داد:

«فکر نمیکم چیز مفصلی باشد. اصلاً مطمئن نیستم. ولی درین آخرها یاد داشتهای روزانه خودم را یافتم که تا سن بیست و شش سالگی نوشته ام. این زمانی بود که ازدواج کردم. این یاد داشتهای این جمله به پایان میرسد: «خدا حافظ دافنه دو موریه» چندی پیش این یاد داشتهای را یافتم و لازم است بگویم که این نوشته ها بسیار عالیست. ممکن است این یاد داشتهای را با سس زندگینامه کوتاهی قرار بدهم و «ساختن یک نویسنده» نامگذاری کنم. میدانید که منظورم چیست. این نوشته چیزی شبیه «یک نوع زندگی» اثر «گراهیم گرین» خواهد بود.»

روز همچنان سپری میشد. ما جایی را خوردیم که دافنه دوموریه خودش دم کرده بود. خدمتکار او که در همسایگیش زندگی میکند، تنها صبحانه برای کار می آید. دافنه دوموریه درباره خانواده اش صحبت کرد، درباره خواهرش انجیلا، که در حصر خودش نویسنده توانا

هم از آثاریکه دافنه دوموریه نام میتوان برد. مثلاً از «پرندگان» و داستانهای کوتاه دیگر او که برابر به «راه بار یک مرد فرانسوی» و «تپه گر سینه» ویزگیهای کار دافنه دوموریه را در خود دارند. «تپه گر سینه» رومانیست که در سال ۱۹۴۳ نوشته شد و سرگذشت پنج نسل را در یک خانواده ایرلندی دربر میگیرد.

در بخش کارهای غیر داستانی تصویرهای خانوادگی او شهرت دارد. از جمله: «جیرالد و دوموریه ها» که در سال ۱۹۳۷ نوشته شده جهان محقر برانوبل بر و تته و اوایل روبره زوال» که در سال ۱۹۶۰ به وجود آمد، و «کارن وال روبره زوال» که در سال ۱۹۶۷ نوشته شد. درین کتاب اخیر پسر دافنه دوموریه با بر داشتن عکسهای از کارن وال همکاری کرده است. بر مبنای این کتاب فلم مو فقی نیز ساخته شده است. دافنه دوموریه ژورنالیست ورزیده ای نیز به شمار میتواند رفت و غالباً برای روزنامه ها و مجلات بریتانیا و امریکا، در باره رخصتیهایش در خارج مقاله مینویسد.

با اینهمه علی الرغم، و یا شاید هم به نسبت، سرشت و گستردگی پیروزیهای ادبی، دافنه دوموریه به سختی از نظر نقد گران جدی تر به بنای ادبی انگلیس، افتاده است. این نقد گران فکر میکنند که نویسنده بزرگی میتواند بود.

آنچه این نقد گران نمیتوانند دید عبارت است از: نخست اینکه، دافنه دوموریه داستانسرایی صاحب نبوغ است، دودیکر اینکه، نگرش او در باره آدمیان و رفتار و کردار آنان همانقدر ژرف است که از هر نویسنده

من همواره بیکن راستوده ام. در واقع من از هواخواهان سالخورده بیکن هستم و حتی گاهی میخواهم این تیوری را قبول کنم که نمایشنامه های شکسپیرا بیکن نوشته است. البته این کار نیازمند مقدار زیاد بررسی و تتبع میباشد.»

تبع گذشته، از کارهای مورد علاقه دافنه دوموریه است، و لسی آخرین زندگینامه ای که نوشته است، یعنی گینا به «برانویل پرونته»، در جمله کارهای موفق شامل نمیتواند بود.

دافنه دوموریه دومین نویسنده زن جهان است که پرفروش ترین کتابها را نوشته است. «آگاتا کریستی» به درجه نخست قرار دارد آثار سخت گوناگون و متنوع از قلم او فوران کرده است. در بخش قصه میتوان از آثار او چون «ملا مت کش» که در سال ۱۹۵۷ نوشته شد و اندره موروا آن را «معجزه» نامیده یاد کرد. «پرواز فالکون» اثر معروف دیگر دافنه دوموریه است که در سال ۱۹۶۵ نوشته شد. هر دوی این اثرها عمیق و سرشار از اسرار است. داستان «طفیلی ها» که در سال ۱۹۴۹ نوشته کرد، قصه روزانه مردمانیست که به کار نمایش سرگرم هستند. این اثر نفوذ روانی و عکس العملهای مخربی را نشان میدهد که در روابط بشری وجود دارد. ازین لحاظ تنها «ربه کا» با این اثر برابری میتواند کرد.

اثرهای دیگری هم دارد که متعلق به کارن وال است این اثرها آوازه پیروزیهای بزرگ به دست آوردند، چون «راه باریک مرد فرانسوی» که در سال ۱۹۴۱ نوشته شد، «مهمان خانه جمیک» که در سال ۱۹۳۶ پدید آمد و «دختر عموی من راشل» که براسی اثرات پنهانی سوظن است در سال ۱۹۵۱ نوشته شد. همچنان میتوان از کتاب «جنرال پادشاه» نام برد که قصه شکوهمندی از جنگ داخلیست و دافنه دوموریه آن را در سال ۱۹۴۶ نوشت این کتاب آمیزه ای از حقیقت و تخیل است. «کوره های شیشه ای» اثر دیگر اوست که در سال ۱۹۶۳ نوشته شد و از آلمکان فرانسوی دافنه دوموریه بیش از انقلاب فرانسه و در زمان انقلاب سخن میگوید کتاب دیگر او «خانه ای در جزیره» نام دارد که در سال ۱۹۶۹ نوشته شد. این کتاب احیای گذشته و حال «کلمات» است، این کتاب در سراسر جهان خیلی زیاد به فروش رسیده است باز

شماره اول

آهنگ شباويز

اما من جواب نمیدهم. چگونه میتوانم جواب دهم. جواب فقط اشکهایی است که چون سیل جاری میشود. عقده هایی است که متفجر میگردد و نفسهای منقطع که پیهم در گلویم می پیچد و هر لحظه بشدت

آن افزوده میشود. . . بانو و دوستم بمن نزدیک شده با رفق و ملایمت نوازشم میدهد و تا آنجا که بی برده است میکوشد از فشار آلام بکاهد. . . درین موقع بانوی منزل میرسد. . . او نیز از دیدن من کمتر از دختر خویش دچار بهت و حریت نمیکردد. (باقیدارد)

نظام شمسی

ارامنه، مجسمه افلاتون و قالی رنگی، که با دست های ظریف هنر مند آن بافته شده است، می بینیم.

این همه چیز ها، طوری انتخاب و بر گزیده شده و روی نوار فلم ثبت شده است تا بر علاوه تزئین محل، روز های بخاطر بیاورد که مردمان آنجا با چه خلایقیت در اوقات فراغت شان، کار نموده اند. این ها شواهد زنده بحساب می رود که بشر، طی سفر عظیم فضایی اش، با خود گنجینه بزرگی از دست آورد های زمین به همراه خواهد برد.

قبل از اینکه سفینه فضایی زمین را ترک نماید. کار گران سعی می نماید که تماشاگر را برای ابهام بیشتر، مدتی بروی زمین نگه دارد. این مقدمه برای پرواز است.

زیرا قهرمان اصلی فلم کرس کوون فلم بردار شوقی، دو بار به زمین مادری اش، برخورد گشت. تماشاگر برای شناخت زبان هنری تار کووسکی، مانند سیب ها اسپ ها، تیغه ها، تیغه های علف در آب، ریز شد ناگهانی باران و کرانه های دریا که تنه های درخت ها را شستشو می دهد، به مشکل بر نمی خورد. بر علاوه او میداند که این خطوطال های هنری تار کووسکی، با حفظ طیف هنری، در اینجا با معنی عالیتربکار رفته است.

در اینجا اتو تیتار یاتیم (آئینسی مبنی بر اینکه نفع سرچشمه خوشبختی است و خوش بختی است و خوش بختی خوشبختی است و خوش بختی یعنی فقدان رنج و آیین فقط با سعادت عمومی فراهم میشود، مذهب اصالت نفع «ناب ورا سیو نالیسم» اصالت عقل) جهان تکنولوژی بهم تقرب می نمایند. (بیاید بیاورید سفر بسرعت شگفت آور، در تونل های بی پایان و پل هارا، تعمیر های خیره کننده از بلور راده ها از شعاع ارتفاع چراغ موتور را که با همدیگر در چار راه ها ملاقی میشوند و دهها مطلب دیگر ...)

اینها همه به صورت معین، گرم و زنده معلوم می شوند. زیرا آنها از همدیگر دور بوده و در سیاره بیگانه قرار دارند.

تماشاگر خواهد دانست که

چرا، در اول، فانتزی سیاسیفینیک تماشاگر خواهد دانست که از آن بحیث داستان فلم، در بخش تظاهر «باز دیدگران» گذشته، که قبلا به ایستگاه های فضایی فرستاده شده بودند تشابه وجود دارد. هنگامیکه «نظام شمسی» را بوجود آورد، اوسعی نمود که ما را با شگفتن فضاء دیگر رو بر و سازد، دواو فقط یک نظری را دنبال می نمود. همین عین ایدیا تو سط تار کووسکی برای روی برده آوردن ناول بر گزیده شد. نظر ما در بر گیرنده این واقعیت است که بشر همه چیزش را به فضاء، بحیث یک بخش جدایی ناپذیر انتقال میدهد، او با خود کشورش را دوران کودکی اش را، خانه و نزدیکانش را، گذشته اش را، آنچه را که گرد آورده، غم ها و شادی هایش را و حتی وجدانش را به آن جا می برد.

این تصور شاعرانه - فیلسوفانه خود لم است که «فکر» نظام شمسی به صورت زنده با زمین پیوند یافته و به این ترتیب زندگی دوباره آنانی را که زمانی جز از زندگی حیات شان بوده و اکنون آنرا، با تمام روان های آزرده گناه و نا آرامی به پشت سر گذارده اند، احضار نماید.

کرس کوون، از زمین به ایستگاه فضایی بخاطری برده میشود تا همه چیزش در آنجا دو برابر گردد زیرا بر رسی بی سیاره ما پایان رسیده و راه دیگری جز پیشرفت به طرف دانش «نظام شمسی» وجود ندارد. واقعیت امر اینست که این مردان فردا، پیوند های بیشتری با خارج از نظام شمسی پیدا خواهند کرد. در حالیکه وی به اتاق فضایی اش نشسته است ناگهان زنش را که ده سال قبل مرده، ملاقات میکند. سه عضو دیگر این ایستگاه فضایی همانند کرس کسانی را می بینند که در سابق دیده بودند گرچه به سختی نفر آخری را می بینیم و چیزی در موردش می دانیم ولی بر همه گان واضح و مبرهن است که مانده کرس، او نیز در برابر گذشته قرار میگیرد به او، گذشته زنده میگردد و زوفا ی قلبش نمودار شده و گذشته را با تمام گوشت و پوستش احساس می

کند. به این ترتیب برای اولین دفعه، جا نمایه عشق در آلتا را - کووسکی جان می گیرد. هاری، زن کرس یک موجود انسانی نیست. اوشبی است که از نیو ترون ساخته شده و بخش دوم زندگی زمین را از سر می گذارند. لیکن هاری، دو باره زنده می گردد، انسان میشود با معجزه عشق زمینی که در قلبش می تبید همه جا را گرم می سازد. به همه کس، مانند لم و تار کووسکی معلوم است که چنین چیزی ممکن نیست در داخل و یا خارج کپکشان ما صورت بگیرد. ولی تماشاگران توسط لم و تار کووسکی دعوت می کردند که در خشش شگفت انگیز پیروزی عشق انسان زمینی را، تماشا کنند. لحظاتی را انسان احساس میکند که قلب انسانی در سینه هاری، در حالیکه از امید و سرور لب ریز است، به تپش می آید. ز مانیکه او بمبارزه علیه

پوشاک غیر عادی نیترونی اش، دست می یازد همه چیز به بیچارگی و درد ختم میشود، به این ترتیب داستان های سیانسی جدید، دستش را دراز می نماید مرز های زمان را در هم می نوردد، به شعر دست می یابد شعری که عقیده دارد امکانات در تاهمکنات نهفته است. این یک تغییر شگفت آور پیروزی عشق است که مجسمه ای را به موجود زنده تبدیل نموده و آن را از خواب ابدیت بیدار می سازد. داستان فلم: فرداریک گور نستین و اندری تار کووسکی. کارگردان: اندری ها تار کوو سکی.

تصویر گیر: وادیم یوسف. ساز: ادوارد ارتمیف. بازیگران: دونا ساس بانوونس، ناتا لیا بندر چوک، پوری شاروت، نیکوی گرینگو. استند یو: مسفیلیم.

بقیه صفحه ۷۵

آنچه در لایحه

به همین ترتیب بنامغلی موصوف گفتار خود را چنین دنبال کرد: درین اواخر ما لوایحی ترتیب کردیم و این بخاطر یست که هر ویخادای ناخواسته به حادثه ای گاه موثری به عوارض تخنیکی مواجه میشود باید ازین علایم به فاصله ۱۵۰ متری بدو طرفه موثر گذاشته شود تا راننده کان دیگر قبل ازینکه به محل رسیده موثر را ببیند از روی همان لوایح از احتیاط کار گرفته و بداند که این لوحه علامه خطر است.

وی توضیح کرد:

یک تعداد ازین علایم را برای راننده کان توزیع نموده و ترتیب استفاده از آن را برایشان آموختیم.

فعلا بصورت عموم در تمام شاهراه های کشور هشت گروپ از پولیسان ترافیک شاهراه همراه با صابون صابون مشغول خدمت اند. در شاهراه کابل کندهار و گروپ الف و ب، در شاهراه کابل پروان و گروپ الف و ب در شاهراه کابل لوگر و گروپ الف و ب در شاهراه کابل ننگرهار و گروپ الف و ب. اداره ترافیک شاهراه هافلا با چهار صابون صابون و شصت نفر افسران پولیس ترافیک مشغول انجام وظیفه اند. آیند.

رئیس، مامورین و کارکنان پیر، زرتشت سال نو را

پیشگاه اعلیٰ حضرت معظّم هما یونی، ملکہ معظّمہ
خاندان بلیل سلطنتی و کافہ مروج نجیب افغانستان
تبریک عرض نموده ترے کشور را تحت قیادت شاه
دمیو کرات خود صمیماً آرزو مینمایند

موترفیات مدل ۱۲ و

۱۲۵ که از نگاه قدرت

استحکام و مصرف

شهرت جهانی دارد،

جدید وارد شده اجنسی

فروش: شرکت سرویس

زنده بانان



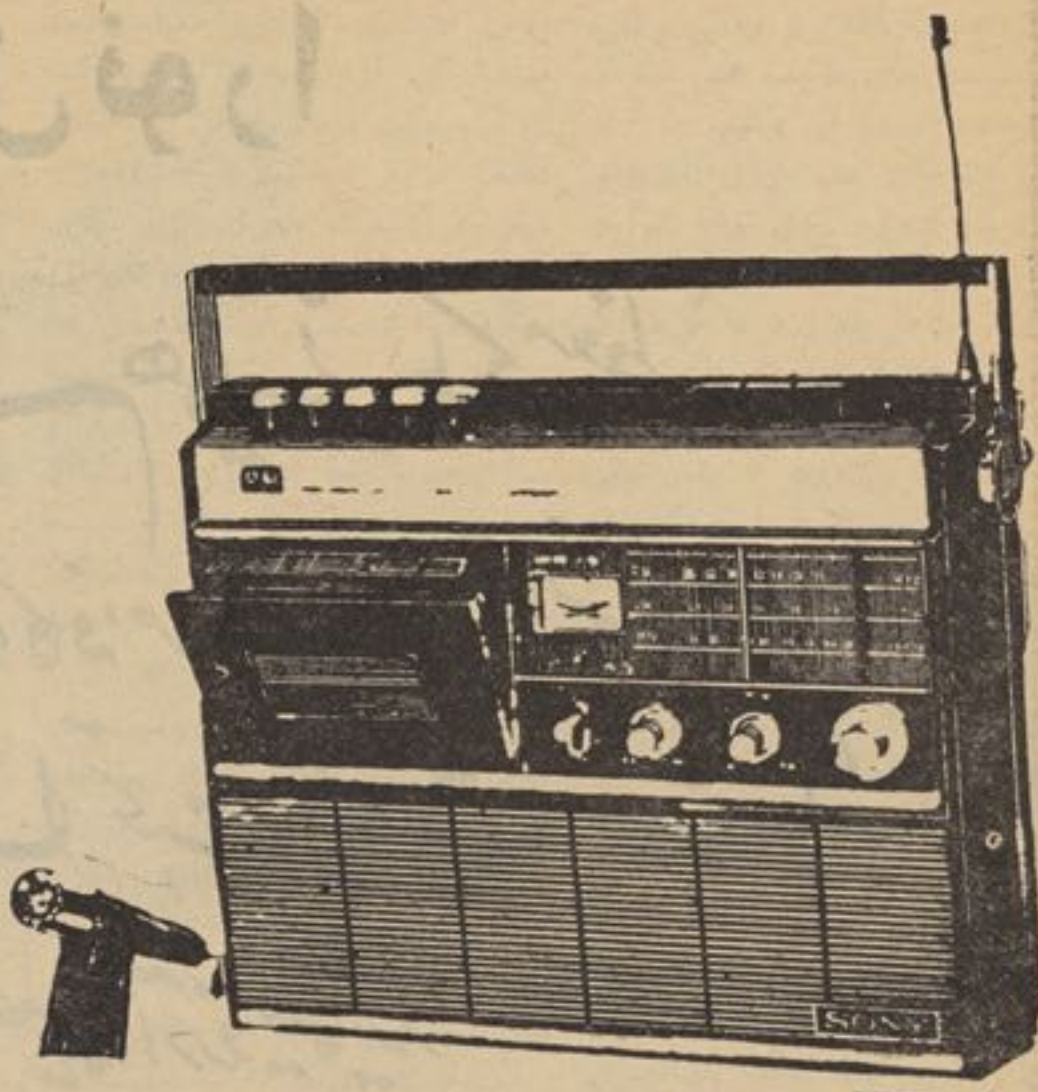
سونی

SONY

سونی برای من

سونی برای شما

سونی برای همه



رادیو کست مدل CF-250S

رادیو کست مدل CF-250S

دارای رادیوی سه موج - قدرت ۱۸ وات برای لود اسپیکر اضافی
کنترل اتوماتیک برای ثبت - برق ۱۱۰ - ۱۲۰ یا ۲۲۰ ولت
باتری (۴ عدد باتری کلان) - کنترل بمبوزیر آواز - کنترل سه مرحله ای
بلندی و پستی آواز - وزن ۳۳۵۰ کیلو و بزرگی ۳۰ x ۱۰۰ x ۱۳۰ میلی
انچ

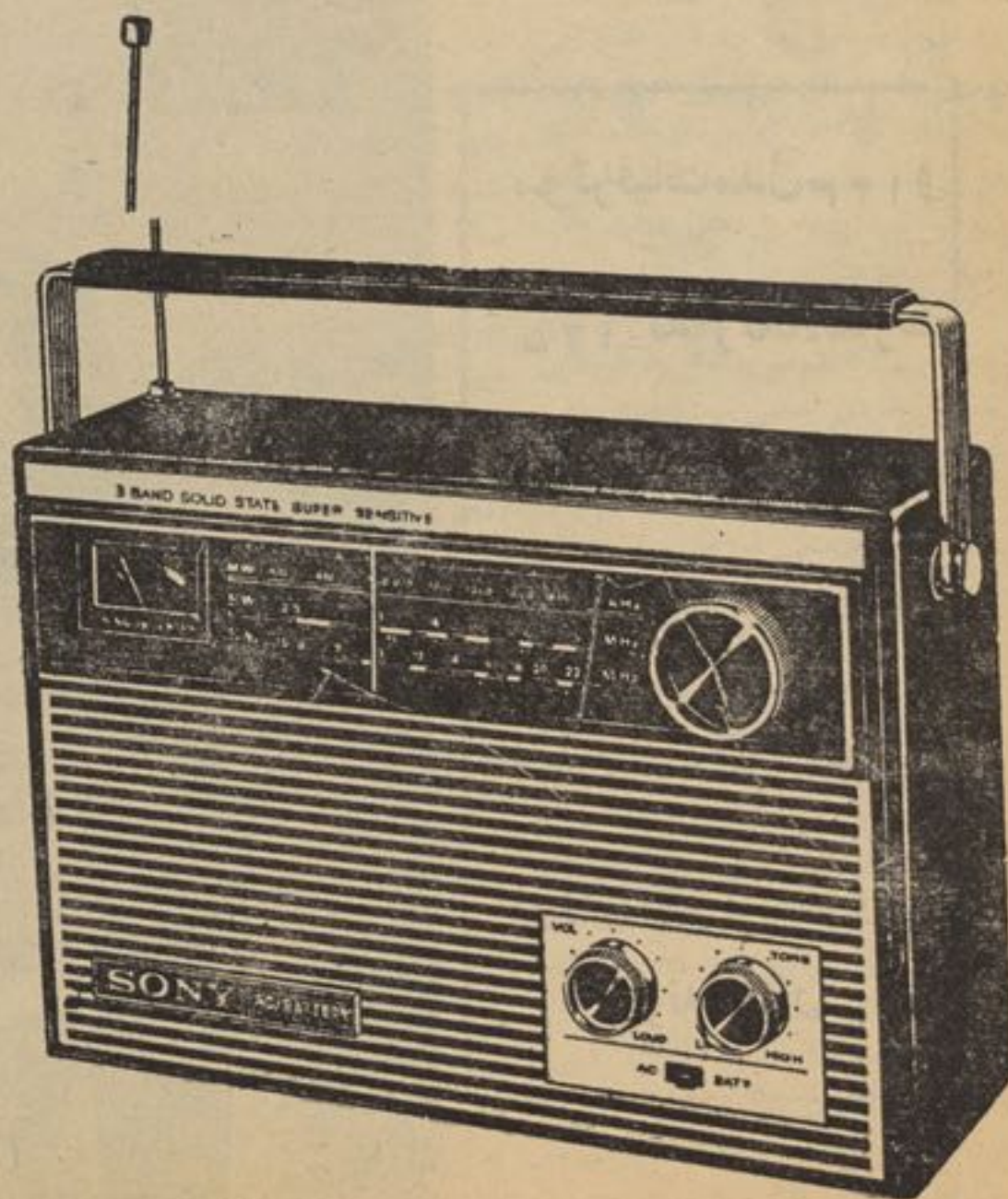
رادیوی دستی مدل 7R-55

دارای سه موج - حساسیت زیاد - برق ۱۱۰ - ۱۲۰ یا ۲۲۰ ولت با طری
(سه عدد باتری کلان) دارای وزن ۱۷۰۰ کیلو بزرگی ۳۰ x ۷۰ x ۹۰ میلی
انچ و قیمت بسیار نا زل

محل فروش:

عموم رادیو فروشی های معتبر مرکز و ولایات .

SONY.





داریانا افغان هوایی شرکت

دنوی کال دراتک په ویاړ مبارکی وانی

دولتی مطبوعه



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library